وقف مرحوم استاد زین الدین جعفر زاهدی به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

۱۳۸۶/۸/۲۴



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب مجموعهٔ مواعظ

مؤلف متن .... محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر .... نوع خط نسخ و نستعلیق تعداد سطر مختلف السطور

جزء کتب اخبار زبان عربی و فارسی عدد اوراق ۱۵۷

طول ۲۱ عرض ۱۳ شماره عمومی ۲۵۷۲۷

وقفی زین الدین جعفر زاهدی خریداری تاریخ وقف خریداری بهمن ۱۳۷۷

ملاحظات مشتمل است بر تنبیه الراقدین و نصایح السید و وصایای رسول اکرم به عبدالله بن مسعود و غیره،

کاغذ نخودی، جلد تیماج مشکی، در قطع بیاضی، عناوین به شنگرف

اندازهٔ نوشته ها: ۱۰/۵ × ۱۷/۳

(مجموعه مواعظ مؤثره - تنبیه الراقدین) فارسی و عربی

موضوع: اخبار و احادیث

مؤلف: مولا محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی قمی ۱۰۹۸

آغاز: بعد از بسمله الحمد لله الذی خلقنی فهو یهدین

انجام: گفت: لا ابیع الدین بالتمر والتین ... و یعطی من

کاتب: محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

اندازه: (۲۰-۳۰) ۲۱×۱۳ برگ ۱۵۷

خط: نسخ جلد چرمی مشکی کاغذ اصفهانی

بصورت بیاض بضمیمه وصایای[1] حضرت رسول بعبدالله بن مسعود و مواعظی[2] از سور قرآن و نصایح[3] السید تجلید شده است

تاریخ تحریر .... نوع خط نسخ و نستعلیق تعداد سطر مختلف سطور
جزء کتب اخبار و مواعظ زبان فارسی و عربی عدد اوراق ۱۵۷
طول ۲۱ عرض ۱۳ شماره عمومی ....
وقفی
خریداری .... تاریخ وقف خریداری ....
ملاحظات مشتمل است بر ۱- مواعظی از نهج البلاغه ۲- مواعظی از سور قرآن
۳- تنبیه الراقدین از محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی قمی
۴- خصا وصایای حضرت رسول به عبدالله بن مسعود
۵- نصایح الشیعه

اندازه نوشته: ۱۷٫۳×۱۰٫۵

(مجموعه مواعظ مؤثره - تنبیه الراقدین) فارسی و عربی

موضوع: اخبار و احادیث

مولف: مولی محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی قمی ۱۰۹۸

آغاز: بعد از بسمله الحمد لله الذی خلقنی فهو یهدین

انجام: گفت: لا ابیع الدین بالتمر و التین ... و یعطی من

کاتب: محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

اندازه: (۲۰-۳۰) ۲۱×۱۳ برگ ۱۵۷

خط: نسخ جلد چرمی مشکی کاغذ اصفهانی

بصورت بیاض ضمیمه وصایا (۱) حضرت رسول به عبدالله بن مسعود و مواعظی (۲) از سور قرآن و نصایح (۳) الشیعه تجلید شده است

کتب من نهج البلاغة من خطب امیر المؤمنین علیه السلم

ایها الناس انما انتم فی هذه الدنیا غرض تنتضل فیه المنایا که تیراندازند در او مرگها یعنی بود تیر مرگ مع کل
جرعة شرق بهر آشامیدنی از شراب دنیا آب اندوهست در گلو شکسته وفی کل اکلة غصص و در هر خوردنی اللهاب گلوگرفته
لاتنالون منها نعمة الا بفراق اخری ولا یعمر معمر منکم یوما من عمره الا بهدام آخر من اجله
ولا تجدد له زیادة فی اکله الا بنفاد ما قبلها من رزقه ولا یحیی له اثر الا مات له اثر ولا یتجدد
له جدید الا بعد ان یخلق له جدید ولا تقوم له نابتة و قائم نشود از برای او رسته از گیاه الا وتسقط منه
محصودة این کنایت از تجدد چیزی بود از انعدام چیز دیگر وقد مضت اصول نحن فروعها فما بقاء فرع بعد ذهاب
اصله



موعظه روی عن ابی سعید الخدری انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله
یقول عند منصرفه من احد والناس محدقون به وقد اسند ظهره الی تلعة هنالک
ایها الناس اقبلوا علی ما کلفتموه من اصلاح اخرتکم واعرضوا عما ضمن لکم من
دنیاکم ولا تشغلوا جوارحا غذیت بنعمته بالتعرض لسخطه بمعصیته
واجعلوا شغلکم فی التماس مغفرته واصرفوا هممکم بالتقرب الی طاعته من
بدا بنصیبه من الدنیا فاته نصیبه من الاخرة ولم ینل من الدنیا ما یرید ومن
بدا بنصیبه من الاخرة وصله نصیبه من الدنیا وادرک من الاخرة ما
یرید ان الله یعطی الدنیا بعمل الاخرة ولا یعطی الاخرة بعمل الدنیا الی اخر الخطبه

روایت از ابی سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود در وقتیکه از جنگ احد برگشته بودند و مردم
دور آنحضرت را گرفته بودند پشت مبارک خود را به پشته که در آنجا بود داده بودند و مردم را موعظه کردند در حالتیکه تن خسته از سنگ
بر بدن آنحضرت زده بودند و دندان رباعیهٔ آنحضرت را شکسته بودند و اکثر اصحاب آنحضرت شهید و بسیاری زخم دار
و مجروح و خاطر مبارک آنحضرت بجهة این وقایع بسیار محزون و مهموم بود خصوصا بجهة عم خود حمزه سید الشهدا که در آن جنگ شهید
شده بود و جگر او را ابن هند ملعونه برده بودند و جناب حضرت امیر را بروایتی شصت و دو زخم خورده بودند و یک زخم سنگ بر
سر آنحضرت رسیده بود که تا پیشانی آنحضرت شکافته بود با وجود این حال وارد شده که جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله بر این قوم نفرین
کن فرمود که ای جبرئیل من رحمة للعالمین آمده ام که امتم را از جهنم بیرون آورم چگونه امتم را بجهنم بفرستم و بر ایشان نفرین کنم
به به چه پیغمبر بزرگوار است که در چنان حالتی در غم امت خود بود حرمت چنین پیغمبر عظیم الشأن را ضایع مکنید
و او را از خود مرنجانید نقل کرده اند که در بنی اسرائیل مرد فاجر فاسقی بود که دویست سال معصیت کرده بود و جمیع نافرمانیها
مرتکب میشد فوت شد بحضرت موسی عرض کردند که فلان فاسق مشهور بمعصیت فوت کرده چه کنیم موسی گفت آن فاسق
قابلیت آن ندارد که او را در مقابر مسلمانان دفن کنند او را در مزبله از مزبلها بیندازند پس جمعی از بنی اسرائیل نعش
آن فاسق را برداشته در مزبله انداختند چون موسی بمناجات رفت جواب نشنید مضطرب شد گفت یا رب سبب چیست که جواب
موسی را نمیگوئی مگر از من بی ادبی سر زده جناب خالق عالم در جواب فرمودند که ای موسی بی ادبی در بنی اسرائیل شده که آتش غضب
مرا بسوزاند موسی گفت چه را جناب خالق البریة فرمود دوستی از دوستان و محبی از محبان ما فوت شده او را در مزبله انداخته اند
ای موسی هر که بتشییع او حاضر شود و او را دفن کند آتش جهنم را بر او حرام میشود دوست ما را چرا اهانت ساینده اند
موسی سراسیمه آمد و بنی اسرائیل را اعلام نمود که معلوم چنین شده شاید شخص دیگر غیر آن فاجر باشد بیائید تا برویم
ببینیم که آن کیست چون موسی آمد بآن مزبله دید همان فاجر است که خودش مرده که او را در مزبله بینداختند موسی
گفت یا رب این بندهٔ فاسقی است که دویست سال معصیت کرده و هیچ طاعت نکرده خالق عالم خطاب نمود
که ای موسی آنچه تو میدانی من هزار مرتبه از تو بهتر میدانم با وجود دویست سال نافرمانی روزی او را قطع نکردم و چنین که
بندهٔ

بندهٔ مرا خوار کردید نکردم ولیکن او را باین مرتبه رسانیدم و در اعلی مراتب قرب خود او را جا دادم که روزی توریة را میخواند
بنام محمد رسید آن اسم مبارک را بوسید و بر دیدهای خود مالید ای موسی بر خود چنین لازم کرده ام که هر که محمد و آل او را دوست
دارد بدن او را بر آتش جهنم حرام گردانم به به چه پیغمبر بزرگوار است که به برکت او چنین کسی آمرزیده میشود چنانچه وارد شده
که چون روز قیامت شود جماعة از فقرا اصحاب المحشر بیایند با عصاهای نور و بر منبرهای از نور بنشینند پس ملکه گویند که اینها پیغمبرانند
یا امامانند یا شهیدانند ایشان در جواب گویند که ما نه پیغمبریم و نه امامیم و نه شهیدیم بلکه جمعی از فقرا امتیم ما نماز بسیار نکردیم و روزه
بسیار نگرفتیم و چنانکه باید اطاعت نکردیم ولیکن بودیم در دنیا که محافظت بر اوقات صلوات میکردیم و بجمعه و جماعت حاضر میشدیم
و هرگاه اسم محمد را میشنیدیم اشکهای ما بیحدی میریخت این مرتبه را به برکت این دو صفت یافته ایم عن ابی جعفر ع قال ان عبدا
عبد الملک فی النار سبعین خریفا والخریف سبعون سنة ثم سال الله بحق محمد واهل بیته لما رحمتنی فاوحی الله الی جبرئیل ع ان
اهبط الی عبدی فاخرجه قال یا رب کیف لی بالهبوط فی النار قال انی امرتها ان تکون علیک بردا وسلاما قال فما علمی بموضعه قال
اطلبه فی جب فی سجین قال فهبط جبرئیل فی النار علی الرجل فاخرجه فقال الله عز وجل کم لبثت تناشدنی فی النار فقال ما احصی یا رب فقال
الله عز وجل اما وعزتی وجلالی لولا ما سالتنی به لاطلت هوانک فی النار ولکن حتمت علی نفسی ان لا یسالنی عبد بحق محمد واهل
بیته الا غفرت له ما کان بینی وبینه وقد غفرت لک الیوم وارد شده است که یهودی در شام روزی توریة را میخواند بنام مبارک
رسید دید که در چهار موضع نوشته است بسبب عداوتی که با آنحضرت داشت آن اسم مبارک را از توریة برکنده سوخت هفتهٔ
دیگر توریة را میخواند در هشت موضع نام مبارک را نوشته دید باز آن اسمها را برکنده سوخت هفتهٔ دیگر توریة را میخواند در دوازده
موضع آن اسم مبارک را نوشته دید باز برکند و در آتش انداخت سوخت هفتهٔ چهارم در شانزده موضع آن اسم مبارک را
نوشته دید باز برکند و سوخت هفتهٔ پنجم توریة را میخواند دید توریة پر است از اسم محمد در این وقت مهر آنحضرت در دل او افتاد
توریة را بر زمین گذاشته پیش یهودان آمد و گفت این محمد که نامش در توریة است چه کس است گفتند محمد ساحر و کذاب است
ترا با او چه کار است گفت میخواهم او را ببینم گفتند دیدن او غیر از گمراهی چیز دیگر نیست گفت نه چنین است که شما میگوئید من در توریة
چند هفته اسم او را برکنده سوختم هفتهٔ دیگر باز نوشته دیدم مرا رهنمائی کنید باو گفتند در مدینه میباشد پس آن
یهودی شتری را سوار شده رو بمدینه نهاد چون بکوه مدینه رسید در نخیله جناب سلمان را دید که متوجه نخیله بود و نور و ضیا از جبین
او پیدا بود با خود گفت شاید محمد همین باشد یهودی پیش آمد و گفت توئی محمد سلمان گفت انا عتیق من عتقاء محمد ای بندهٔ خدا
من یکی از بندهای محمدم پس سلمان شروع در گریه کرد زیرا که در آن چند روز پیغمبر از دنیا رفته بود یهودی گفت چرا گریه میکنی مگر محمد از دنیا
رفته سلمان گفت اگر بگویم بلی یهودی برخواهد گشت و اگر بگویم نه دروغ گفته ام سلمان گفت بیا تا بمسجد محمد بریم تا تو
مسجد او را ببینی و صحابه او را مشاهده نمائی یهودی قبول نمود سلمان همراه یهودی داخل مسجد شد در وقتیکه امیر
مؤمنان و پادشاه مسلمانان نشسته بود و اصحاب در نزد آنحضرت بودند و احوال و اقوال پیغمبر را نقل میکردند و
میگریستند چون یهودی را چشم بر حضرت امیر افتاد گمان کرد که محمد همین است یهودی گفت السلام علیک یا رسول الله
السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد السلام علیک یا ابا القاسم السلام علی من کتب اسمه
فی التوریة السلام علیک یا شفیع الامة جناب علی مرتضی گفت ای یهودی من محمد نیستم آنکس که تو تعریف

میگفت سه روز پیش ازین از دنیا رفت و ما را یتیم گردانید بار گشت و مشغول مصیبت او را او بیم یهودی گفت
ترا بحق قسم میدهم که قدری از صفات محمد را بیان کن حضرت فرمود ای یهودی وصف او بسیار است اما از جمله قد
مبارکش میانه بالا بود و چشمهایش بزرگ بود و پیشانیش بلند است وقتیکه راه میرفت او را سایه نبود
و دستهای مبارکش از دست آسیا مجروح شده بود و دست مبارکش پینه کرده بود از بسیاری بارهای گران
که در شبهای تار بر میداشت و بخانه فقرا و مساکین میبرد و در میان دو کتف او مهر نبوت بود یهودی شروع
بگریه کرد و مسلمان شد و گفت ترا بحق قسم میدهم که یکی از جامهای آنحضرت را بیاور تا ببینم حضرت امیر رو
بسلمان نمود و گفت ای سلمان برو بخانه فاطمه و بگو علی میگوید که همان جبه پشمینه که پدر بزرگوارت روز جمعه
میپوشید و بنماز جمعه حاضر میشد بما بده سلمان روانه خانه فاطمه شد چون داخل خانه گردید دید فاطمه در محراب
عبادت مشغول عبادت چون سلام داد در احوال و اقوال پدرش گریه میکرد پس من سلام کردم و عرض کردم که
ای خاتون من گریه تو بآخر نمیرسد فاطمه گفت ای سلمان چگونه خود را از گریه منع کنم و حال آنکه مثل محمد پدری از فاطمه مفارقت
نموده و جبرئیل با ملائکه ها وداع میکنند و مردم رو از در خانه ما بر گردانیده اند پس سلمان عرض کرد که یهودی آمده که بدست امیر ببیند
آنحضرت از دنیا رفته یکی از جامهای آنحضرت را خواهش نموده که ببیند حضرت امیر فرمود که جبه پشمینه را که پدرت
هر روز جمعه میپوشید بده فاطمه برخواست و جبه را آورد و بمن داد دیدم چند موضع او را پیغمبر بدست مبارک خود از لیف
خرما وصله کرده بود خود را از گریه ضبط نتوانستم نمود پس آن جامه را بمسجد آوردم و بدست حضرت امیر دادم چون اهل
مسجد را نظر بر جامه افتاد همه فریاد و واحمداه بر آوردند قیامتی در مسجد پدید شد چون مردم خاموش شدند حضرت آن جامه را
بیهودی داد یهودی متوجه آن جامه شد دید چند موضع آنرا پیغمبر بدست مبارک خود وصله کرده بوسید و بر چشم گذاشت
و گفت ای کاش که توریة نمیخواندم هرگاه توریة خواندم باسم محمد میرسیدم و هرگاه رسیدم او را میدیدم اینست آن
زاهدی که در توریة نوشته شده است یهودی گفت ترا بحق قسم میدهم که مرقد مطهر او را بمن نشان بدهید پس آن
یهودی را بسر قبر آوردند چون چشمش بمرقد مطهر افتاد گفت خدایا گواهی که محمد در دلم بود در چند موضع از توریة اسم
او را سوخته بار نوشته دیدم محبت او در دلم افتاد آمدم او را ببینم نصیب نشد ترا بحق صاحب این قبر قسم
میدهم که جان مرا قبض کن که من بعد از محمد زندگی نمیخواهم پس وضو ساخت و دو رکعت نماز کرد و سر بسجده نهاد و برحمت
الهی واصل شد صحابه او را حرکت دادند دیدند که بدار بقا ارتحال نموده جناب حضرت امیر بنفس نفیس خود متوجه
غسل و دفن و کفن او شده او را در مقبره بقیع دفن نمود بعد از آن شروع در تفسیر خطبه نمایند

موعظه فی سورة سبا یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید ان یشأ یذهبکم و یأت
بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز آورده اند که حاتم اصم یکی از معتقدان شیخ شقیق بلخی بود روزی شیخ
از او پرسید که ای حاتم چند سال است که در خدمت مایی چه حاصل کرده گفت سی سال چیز در خدمت تو یافتم شیخ گفت ای حاتم عمر
خود در سر کار تو کردم و هشت چیز حاصل کرده گفت مرا همین قدر کافیست شیخ گفت مرا از آن مطلع کن گفت ای شیخ در خلق
جهان نگاه کردم هر کس یاری و دوستی اختیار کرده بعضی تا محل مرگ و بعضی تا لب گور همراه اند و باز گردند و او را تنها بگذارند
پس من اندیشه کردم و با خود گفتم که دوست چنان خوبست که در گور مونس و چراغ گور باشد و نیز در قیامت همراه دوست
بود چون نیک ملاحظه نمودم دوستی که این صفت داشته باشد جز عمل صالح نبود او را دوست گرفتم که همراه من باشد و از من
جدا نشود شیخ گفت احسنت نیکو گفتی فایده دویم را بگو گفت درین خلق نگاه کردم دیدم که همه در پی هوای نفس خود من از
این آیه ملاحظه کردم که و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
دانستم که قرآن حق و صدق است پس بخلاف نفس در آمدم و در مجاهده نفس کمر بستم و او را در بوته گداز نهادم و هیچ مراد
و آرزوی او را بر نیاوردم تا در طاعت حق تعالی قرار گرفت شیخ گفت احسنت فایده سیم را بگو گفت در خلق جهان نگاه کردم
دیدم که مردم سعی میکردند و از حطام دنیوی چیزی بدست می آوردند و بآن شاد میکردند گمان میکنند که چیزی حاصل کرده پس من در
این آیه نگاه کردم که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق پس هر چه در دنیا حاصل کرده بودم همه را در راه خدا
صرف کردم تا نزد حضرت عزت باقی مانده و توشه آخرت من باشد شیخ گفت احسنت فایده چهارم را بگو گفت ای شیخ
در خلق جهان نگاه کردم بعضی پنداشتند که شرف و عزت آدمی در کثرت اقران و عشایر است لاجرم بآن افتخار میکردند
پس من درین آیه فکر نمودم که ان اکرمکم عند الله اتقیکم دانستم که حق است این کلامها همه خطاست پس تقوی را
اختیار کردم تا پیش حضرت عزت از رستکاران باشم شیخ گفت احسنت فایده پنجم را بگو گفت درین خلق جهان نگاه کردم
دیدم که هر قومی یکدیگر را میخوانند چون نیک تأمل کردم همه از حسد بود بسبب مال و جاه و علم پس من درین آیه تأمل نمودم
که نحن قسمنا بینهم معیشتهم دانستم که این قسمت در ازل چنین رفته است بر هیچکس حسد نبردم و بقسمت او راضی شدم
و با همه کس صلح کردم شیخ گفت احسنت فایده ششم را بگو گفت ای شیخ درین خلق جهان نگاه کردم دیدم که هر قوم
با یکدیگر دشمنی بودند درین آیه نگاه کردم که ان الشیطان لکم عدو مبین دانستم که قول خدا صدق است
پس شیطان را دشمن دانستم و فرمان او نبردم و در فرمانبرداری خدا کمر بستم که راه راست چنانکه در قرآن مجید میفرماید
که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا
صراط مستقیم شیخ گفت احسنت فایده هفتم را بگو گفت در خلق عالم نگاه کردم دیدم که همه در طلب وجه معاش
سعی بسیار دارند و باین سبب در حرام و شبهات می افتند و خود را خار و ذلیل میگردانند پس من درین آیه نگاه کردم
که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها پس دانستم که قول خدا حق است و من یکی از دواب زمینم
پس به بندگی خدا مشغول شدم و دانستم که روزی دهنده اوست شیخ گفت احسنت فایده هشتم را بگو گفت درین خلق
نظر کردم هر کس اعتماد بچیزی داشت یکی اعتماد بر زر و دیگری بر ملک و اسباب و دیگری بر کسب و دیگری بمخلوقی همچون خود من درین

آیه نگاه کردم که ومن یتوکل علی الله فهو حسبه توکل بر خدا کردم و حسبی الله ونعم الوکیل شیخ گفت حسنت
وفقک الله گفت من در چهار کتاب خدا نگاه کردم دیدم که این چهار کتاب این هشت فایده سود نیست باید که هر
خفقان این فایده ها را انکار بوند فی وصایا النبی لعلی ع یا علی ترید ستمایة الف شاة او ستمایة الف دینار
او ستمایة الف کلمة فقال ع اجمع ستمایة الف کلمة فی ست کلمات یا علی اذا رایت الناس
یشتغلون بالفضایل فاشتغل انت باتمام الفرایض واذا رایت الناس یشتغلون
بعمل الدنیا فاشتغل انت بعمل الاخرة واذا رایت الناس یشتغلون بعیوب الناس
فاشتغل انت بعیوب نفسک واذا رایت الناس یشتغلون بتزیین الدنیا فاشتغل انت
بتزیین الاخرة واذا رایت الناس یشتغلون بکثرة العمل فاشتغل انت بصفوة العمل و
اذا رایت الناس یتوسلون بالخلق فتوسل انت بالخالق گویند یکی از خلفا بهلول عاقل دیوانه
را گفت میخواهی وجه معاش ترا متکفل شوم و از بیت المال بدهم تا از فکر برآیی بهلول گفت اگر چند عیب
در آن نمیبود در اینکار میشدم اول آنکه نمیدانی بچه چیز محتاجم تا همان را بمن بدهی دوم نمیدانی بچه قدر محتاجم تا
همان قدر بمن بدهی سیم نمیدانی در چه وقت محتاجم تا همان وقت بدهی و نیز ممکن است که بسبب حرکت
ناخوشی بر من غضب نمایی و وظیفه مقرر را قطع نمایی چرا روم بدرگاه کسی که هر روز چندین معصیت او
می بیند و روزی میدهد قیل کان فی بنی اسرائیل ملک فوصف له رجل من العباد فدعاه و راوده علی صحبته
ولزوم بابه فقال له العابد ایها الملک حسن ما تقول ولکن ما تقول لو دخلت یوما بیتک فوجدتنی
لاعب جاریتک قال فغضب الملک وقال یا فاجر تجترئ علی التفوه بمثل هذا قال له العابد ان لی ربا
کریما لو رآنی فی الیوم سبعین ذنبا ما غضب علی ولا انتهرنی عن بابه ولا حرمنی رزقه فکیف افارق
بابه والزم باب من یغضب علی قبل ان اعصیه فکیف ولو قد رآنی علی المعصیة قال رسول الله
صلی الله علیه وآله دخلت الجنة فرایت فی عارض الجنة مکتوبا ثلثة اسطر بالذهب لا بماء الذهب فالسطر
الاول لا اله الا الله والسطر الثانی ما قدمناه وجدناه وما اکلناه ربحناه وما خلفناه خسرناه
والسطر الثالث امة مذنبة ورب غفور

فی سورة مریم یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا وافدین علیه کما یفد الوفاد علی الملوک منتظرین
لکرامتهم وانعامهم وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا عطاشا فان من یرد الماء لا یرده الا لعطش فی
الکافی عن الباقر ع قال سال علی رسول الله ص عن تفسیر قوله یوم نحشر المتقین الآیة قال یا علی ان الوفد لا یکونون الا
رکبانا اولئک رجال اتقوا الله فاحبهم الله واختصهم ورضی اعمالهم فسماهم المتقین ثم قال یا علی اما والذی
فلق الحبة وبرء النسمة انهم لیخرجون من قبورهم وان الملئکة لتستقبلهم بنوق من نوق العز علیها رحال الذهب
مکللة بالدر والیاقوت وجلالها الاستبرق والسندس وخطامها جدل الارجوان وزمامها من زبرجد فتطیر
بهم الی المحشر مع کل رجل منهم الف ملک من قدامه وعن یمینه وعن شماله یزفونهم زفا حتی ینتهوا بهم الی باب
الجنة الاعظم وعلی باب الجنة شجرة الورقة منها تستظل تحتها مائة الف من الناس وعن یمین الشجرة
عین مطهرة مزکیة قال فیسقون منها شربة شربة فیطهر الله بها قلوبهم من الحسد ویسقط عن ابشارهم الشعر
وذلک قوله وسقیهم ربهم شرابا طهورا من تلک العین المطهرة ثم ینصرفون الی عین اخری عن یسار الشجرة فیغتسلون
فیها وهی عین الحیوة فلا یموتون ابدا قال ثم یوقف بهم قدام العرش وقد سلموا من الآفات والاسقام والحر
والبرد ابدا قال فیقول الجبار للملئکة الذین معهم احشروا اولیائی الی الجنة ولا توقفوهم مع الخلایق فقد
سبق رضای عنهم ووجبت رحمتی لهم فکیف ارید ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات والسیئات قال
فتسوقهم الملئکة الی الجنة فاذا انتهوا الی باب الجنة الاعظم ضرب الملئکة الحلقة ضربة فتصر صریرا فیبلغ
صوت صریرها کل حوراء خلقها الله واعدها لاولیائه فیتباشرون بهم اذا سمعوا صریر الحلقة ویقول
بعضهم لبعض قد جاءنا اولیاء الله فیفتح لهم الابواب فیدخلون الجنة ویشرف علیهم ازواجهم من
الحور العین والآدمیین فیقلن مرحبا بکم فما کان اشد شوقنا الیکم ویقول لهن اولیاء الله مثل ذلک
وزاد فی حدیث آخر فقال علی ع من هولاء یا رسول الله فقال رسول الله ص هولاء شیعتک یا علی وانت
امامهم در خبر است که یرکبون علی ضحایاهم بر قربانیهای خود نشینند و برای این گفته که شتران قربانی خود را
تعظیم کنند که ایشان در قیامت شتران شما باشند حضرت امیر المومنین ع فرمود که من رسول را گفتم یا رسول الله
وفد ملوک چند باشند سواران و وفد خدا چگونه باشند گفت یا علی چون مومنان از پیش خدا بازگردند فرشتگان
باستقبال ایشان آیند با شتران بجالهای زر با مهارهای طلا بر هر مرکبی حلۀ افکنده که قیمت آن از همه
دنیا بیشتر باشد هر مومن حلۀ از آن بپوشد و بر مرکبی نشیند مرکبان ایشان روی به بهشت آرند چون بدر بهشت
رسند فرشتگان باستقبال آیند و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین

في سورة يونس ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم من لحوق مكروه ولا هم يحزنون بفوات مأمول
الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك
هو الفوز العظيم عن النبي صلى الله عليه وآله أنه سئل عن أولياء الله فقال هم الذين يذكر الله برؤيتهم يعني في السمت والهيئة
عن أمير المؤمنين ع هم نحن وأتباعنا ممن تبعنا من بعدنا طوبى لنا وطوبى لهم وطوباهم أفضل من طوبانا قيل ما شأن طوباهم أفضل
من طوبانا ألسنا نحن وهم على أمر قال لا إنهم حملوا ما لم تحملوا وأطاقوا ما لم تطيقوا عن الصادق ع طوبى لشيعة قائمنا
المنتظرين لظهوره في غيبته والمطيعين له في ظهوره أولئك أولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون كا عن
الصادق ع عن النبي ص من عرف الله وعظمه منع فاه من الكلام وبطنه من الطعام وعنى نفسه بالصيام والقيام قالوا
بآبائنا وأمهاتنا يا رسول الله ص هؤلاء أولياء الله قال إن أولياء الله سكتوا فكان سكوتهم ذكرا ونظروا فكان نظرهم
عبرة ونطقوا فكان نطقهم حكمة ومشوا فكان مشيهم بين الناس بركة لولا الآجال التي كتبت عليهم لم تقر أرواحهم في
أجسادهم خوفا من العذاب وشوقا إلى الثواب عن الباقر ع قال وجدنا في كتاب علي بن الحسين ع ألا إن أولياء الله
لا خوف عليهم ولا هم يحزنون إذا أدوا فرائض الله وأخذوا بسنن رسول الله وتورعوا عن محارم الله وزهدوا في عاجل زهرة
الحيوة الدنيا ورغبوا فيما عند الله واكتسبوا الطيب من رزق الله لا يريدون التفاخر والتكاثر ثم أنفقوا فيما يلزمهم من
حقوق واجبة فأولئك الذين بارك الله لهم فيما اكتسبوا ويثابون على ما قدموا لآخرتهم القمي البشرى في الحيوة الدنيا الرؤيا
الحسنة يراها المؤمن فيبشر بها في دنياه وزاد في الفقيه وأما قوله في الآخرة فإنها بشارة المؤمن عند الموت يبشر بها عند موته
إن الله عز وجل قد غفر لك ولمن يحملك إلى قبرك والقمي في الآخرة عند الموت وهو قوله تعالى الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون
سلام عليكم ادخلوا الجنة عن النبي ص في الدنيا الرؤيا الصالحة يراها المؤمن لنفسه أو ترى له وفي الآخرة الجنة عن الصادق ع إن
الرجل إذا وقعت نفسه في صدره يرى رسول الله فيقول أنا رسول الله أبشر ثم يرى علي بن أبي طالب فيقول أنا علي بن أبي طالب
الذي كنت تحبه أنا أنفعك اليوم عن الباقر ع إنما أحدكم حين يبلغ نفسه ههنا ينزل عليه ملك الموت فيقول له أما ما كنت
ترجوه فقد أعطيته وأما ما كنت تخافه فقد أمنت منه ويفتح له باب إلى منزله من الجنة ويقال له انظر إلى مسكنك من الجنة
وانظر هذا رسول الله ص وأمير المؤمنين والحسن والحسين صلوات الله عليهم رفقاؤك از حضرت صادق ع منقولست که
چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر
او فراموش میکند و مسخیه او را اگر جوانمرد راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند باو
میگوید که ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خدایی که محمد را بحق فرستاده است که من مهربانتر و مشفق‌ترم نسبت بتو
از پدر و مادر تو بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین و امامان از ذریه ایشان صلوات الله علیهم پس باو میگویند که اینهایند رسول خدا و امامان تو که تو رفیق
ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزت که یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعي إلى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی
محمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتیکه راضی باشی بولایت ائمه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب
خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهلبیت او و داخل شو در بهشت من پس در آن وقت هیچ چیز محبوبتر نیست

بسوی او از آنکه روح کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمیمیرد هرگز تا رسول خدا
و امیرالمؤمنین ع را نه بیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا برمیگردد فرمود نه چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت
و هر دو می آیند رسول خدا نزدیک سر او می نشیند و حضرت امیر نزدیک پای او پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او
میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه در دنیا گذاشتی پس حضرت امیرالمؤمنین ع
برمیخیزد و سر را نزدیک او میبرد و میگوید ای ولی خدا بشارت باد ترا منم علی بن ابیطالب که او را دوست میداشتی
و در اینوقت نفع میدهد بتو پس فرمود که این آیه در کتاب خداست الذین آمنوا و کانوا یتقون الی آخره
و در روایت دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا و حضرت امیر حاضر میشوند و رسول خدا در دست
راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او و رسول خدا ص باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی
تست و از آنچه میترسیدی ایمن گردیدی پس دری از بهشت را برای او میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت
اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه میخواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در اینوقت
رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان
میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را براو عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با
او است و او را غسل میدهند و بدن او را میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را بر
داشتند روح در پیش آن جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند
او را بآنچه خدا برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو برمیگردانند از سر او تا کمر او
و از او سؤال میکنند از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را برروی او میگشایند پس داخل
میشود بر او در قبر از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقولست که خطاب بشیعیان نمود
و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را می آمرزد و بس و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد میشود
و می بیند آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک موت
پس حضرت امیر نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما و اهل بیت ما بود او را دوست بدار و رسول خدا
بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهلبیت مرا دوست میداشت پس او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید
که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او برفق و مدارا عمل کن پس ملک موت
نزدیک او آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که باک گردن خود را از عذاب خدا آزاد کردی و امان یافتی و بیزار گردیدی
از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابیطالب
ملک موت گوید راست گفتی از آنچه تو میترسیدی خدا ترا امان داد و آنچه امید داشتی یافتی بشارت باد ترا برفاقت رسول
خدا و حضرت علی و فاطمه و امامان از ذریه ایشان پس جان او را قبض میکنند برفق و مدارا پس کفن و حنوط او را
از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی از حله های بهشت بر او میپوشانند و چون او را
در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از نسیم گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رویش و دست راست

و دست

و دست چپش بگشایند راه بگشایند و باو گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو گویند بشارت
باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در بهشتها
و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می آشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان
تا وقتیکه قایم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود ایشان را مبعوث گرداند با او تلبیه گویان

هذه وصايا النبي لعبد الله بن مسعود فقد رواها عن عبد الله بن مسعود قال دخلنا انا وخمسة رهط من
اصحابنا يوما على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد اصابتنا مجاعة شديدة ولم تكن ذقنا
منذ اربعة اشهر الا الماء واللبن وورق الشجر قلنا يا رسول الله الى متى نحن على هذه المجاعة الشديدة فقال
رسول الله صلعم لا تزالون فيها ما عشتم فاحدثوا لله شكرا فانى قرات كتاب الله الذى انزل علىّ و
على من كان قبلى فما وجدت من يدخلون الجنة الا الصابرون يابن مسعود قول الله تعالى انما يوفى
الصابرون اجرهم بغير حساب اولئك يجزون الغرفة بما صبروا انهم هم الفائزون يابن مسعود قول
الله تعالى وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا اولئك يؤتون اجرهم مرتين بما صبروا يقول الله تعالى ام حسبتم
ان تدخلوا الجنة ولما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم مستهم البأساء والضراء ولنبلونكم بشىء من
الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين قلنا يا رسول الله فمن
الصابرون قال الذين يصبرون على طاعة الله وعن معصيته الذين كسبوا طيبا وانفقوا قصدا و
قدموا فضلا فافلحوا وانجحوا يابن مسعود عليهم الخشوع والوقار والسكينة والتفكر واللين والعدل
والتعليم والاعتبار والتدبير والتقوى والاحسان والتحرج والحب فى الله والبغض فى الله واداء
الامانة والعدل فى الحكم واقامة الشهادة ومعاونة اهل الحق والبغى على المسىء والعفو لمن ظلم
يابن مسعود اذا ابتلوا صبروا واذا اعطوا شكروا واذا حكموا عدلوا واذا قالوا صدقوا واذا عاهدوا
وفوا واذا اساؤا استغفروا واذا احسنوا استبشروا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما واذا
مروا باللغو مروا كراما والذين يبيتون لربهم سجدا وقياما ويقولون للناس حسنا يابن مسعود
والذى بعثنى بالحق ان هؤلاء هم الصابرون يابن مسعود افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور
من ربه فان النور اذا وقع فى القلب انشرح وانفسح فقيل يا رسول الله فهل لذلك من علامة فقال
نعم التجافى عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزول الفوت فمن
زهد فى الدنيا قصر امله فيها وتركها لاهلها يابن مسعود قول الله تعالى ليبلوكم ايكم احسن عملا
يعنى ايكم ازهد فى الدنيا انها دار الغرور ودار من لا دار له ولها يجمع من لا عقل له ان احمق
الناس من طلب الدنيا قال الله تعالى اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب ولهو وزينة وتفاخر بينكم و
تكاثر فى الاموال والاولاد كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتريه مصفرا ثم يكون حطاما
وفى الاخرة عذاب شديد قال الله تعالى واتيناه الحكم صبيا يعنى الزهد فى الدنيا وقال الله لموسى
يا موسى انه لن يتزين المتزينون بزينة ازين فى عينى مثل الزهد يا موسى اذا رايت الفقر
مقبلا فقل مرحبا بشعار الصالحين واذا رايت الغنى مقبلا فقل ذنب عجلت عقوبته
يابن مسعود قول الله تعالى ولولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم

سقفا من فضة ومعارج عليها يظهرون ولبيوتهم ابوابا وسررا عليها يتكئون وزخرفا وان
كل ذلك لما متاع الحيوة الدنيا والاخرة عند ربك للمتقين وقوله من كان يريد العاجلة عجلنا
له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا ومن اراد الاخرة وسعى لها
سعيها وهو مؤمن فاولئك كان سعيهم مشكورا يا ابن مسعود من اشتاق الى الجنة سارع في
الخيرات ومن خاف النار ترك الشهوات ومن ترقب الموت انتهى عن اللذات ومن زهد
في الدنيا هانت عليه المصيبات يا ابن مسعود قول الله تعالى زين للناس حب الشهوات الاية
يا ابن مسعود ان الله اصطفى موسى بالكلام والمناجات حين كان يرى خضرة البقل في بطنه
من هزاله وما سال موسى حين تولى الى الظل الا طعاما ياكله من جوع يا ابن مسعود ان شئت
نبأتك بامر نوح نبي الله انه عاش الف سنة الا خمسين عاما فكان اذا اصبح قال لا امسي و
اذا امسى قال لا اصبح فكان لباسه الشعر وطعامه الشعير وان شئت نبأتك بامر داود ع
خليفة الله في الارض كان طعامه الشعير ولباسه الشعر وان شئت نبأتك بامر سليمان ع
بما كان فيه من الملك كان ياكل الشعير ويطعم الناس الحوارى وكان لباسه الشعر وكان اذا
جنه الليل شد يده الى عنقه فلا يزال قائما يصلي حتى يصبح وان شئت نبأتك بامر ابراهيم
خليل الرحمن ع كان لباسه الصوف وطعامه الشعير وان شئت نبأتك بامر يحيى ع كان لباسه
الليف وكان ياكل ورق الشجر وان شئت نبأتك بامر عيسى بن مريم ع فهو العجب كان يقول
ادامي الجوع وشعاري الخوف ولباسي الصوف ودابتي رجلاي وسراجي بالليل القمر و
صلاي في الشتاء مشارق الشمس وفاكهتي وريحانتي بقول الارض مما ياكل الوحوش والانعام
ابيت وليس لي شيء واصبح وليس لي شيء وليس على وجه الارض احد اغنى مني يا ابن مسعود كل
هذا منهم يبغضون ما ابغض الله ويصغرون ما صغر الله ويزهدون ما ازهد الله وقد
اثنى الله عليهم في محكم كتابه فقال لنوح ع انه كان عبدا شكورا وقال لابراهيم ع واتخذ الله ابراهيم
خليلا وقال لداود ع انا جعلناك خليفة في الارض وقال لموسى ع وكلم الله موسى تكليما وقال ايضا
لموسى ع وقربناه نجيا وقال ليحيى ع واتيناه الحكم صبيا وقال لعيسى ع يا عيسى ابن مريم اذكر
نعمتي عليك وعلى والدتك اذ ايدتك بروح القدس تكلم الناس في المهد وكهلا الى قوله
اذ تخلق من الطين كهيئة الطير باذني وقال انهم كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا
ورهبا وكانوا لنا خاشعين كل ذلك لما خوفهم الله في كتابه من قوله وان جهنم لموعدهم اجمعين
لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم وقال اشرقت وجيء بالنبيين والشهداء وقضي بينهم بالحق

وهم لايظلمون

٩

وهم لايظلمون يا ابن مسعود النار لمن ركب محرما والجنة لمن ترك الحلال فعليك بالزهد فان
ذلك مما يباهي الله به الملائكة ويقبل عليك بوجهه ويصلي عليك الجبار يا ابن مسعود سياتي من بعدي
اقوام ياكلون اطيب الطعام والوانها ويركبون الدواب ويتزينون بزينة المراة لزوجها ويتبرجون
تبرج النساء وزينتهن مثل زي الملوك الجبابرة هم منافقوا هذه الامة في اخر الزمان شاربون
بالقهوات لاعبون بالكعبات راكبون الشهوات تاركون الجماعات راقدون عن العتمات مفرطون
في الغدوات يقول الله تعالى فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوات واتبعوا الشهوات فسوف يلقون
غيا يا ابن مسعود مثلهم مثل الدفلى زهرتها حسنة وطعمها مر كلامهم الحكمة واعمالهم داء لا يقبل الدواء افلا
يتدبرون القران ام على قلوب اقفالها يا ابن مسعود ما يغني من يتنعم في الدنيا اذا اخلد في النار يعلمون
ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم عن الاخرة هم غافلون يبنون الدور ويشيدون القصور ويزخرفون المساجد
ليست همتهم الا الدنيا عاكفون عليها معتمدون فيها الهتهم بطونهم قال الله تعالى وتتخذون مصانع
لعلكم تخلدون واذا بطشتم بطشتم جبارين فاتقوا الله واطيعون قال الله تعالى افرايت من اتخذ
الهه هويه واضله الله على علم وختم على سمعه وقلبه الى قوله افلا تذكرون وما هو الا منافق جعل دينه
هويه والهه بطنه كلما اشتهى من الحلال والحرام لم يمتنع منه قال الله تعالى وفرحوا بالحيوة الدنيا
وما الحيوة الدنيا في الاخرة الا متاع يا ابن مسعود محاريبهم نساؤهم وشرفهم الدنانير والدراهم
وهمتهم بطونهم اولئك شر الاشرار والفتنة منهم واليهم تعود يا ابن مسعود قول الله تعالى افرايت ان
متعناهم سنين ثم جاءهم ما كانوا يوعدون ما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون يا ابن مسعود اجسادهم
لا تشبع وقلوبهم لا تخشع يا ابن مسعود الاسلام بدا غريبا وسيعود غريبا كما بدا فطوبى للغرباء فمن
ادرك ذلك الزمان من اعقابكم فلا تسلموا في ناديهم ولا تشيعوا جنائزهم ولا تعودوا
مرضاهم فانهم يستنون بسنتكم ويظهرون بدعواكم ويخالفون افعالكم فيموتون على غير
ملتكم اولئك ليسوا مني ولا انا منهم فلا تخافن احدا غير الله فان الله تعالى يقول اينما تكونوا
يدرككم الموت ولو كنتم في بروج مشيدة ويقول يوم يقول المنافقون والمنافقات للذين
امنوا انظرونا الى قوله وغركم بالله الغرور فاليوم لا يؤخذ منكم فدية ولا من الذين كفروا ماويكم
النار هي مولكم وبئس المصير يا ابن مسعود عليهم لعنة الله مني ومن جميع المرسلين والملائكة
المقربين وعليهم غضب الله وسوء الحساب في الدنيا والاخرة وقال الله تعالى لعن الذين كفروا
من بني اسرائيل الى قوله ولكن كثيرا منهم فاسقون يا ابن مسعود اولئك يظهرون الحرص
الفاحش والحسد الظاهر ويقطعون الارحام ويزهدون في الخير قال الله تعالى الذين ينقضون
عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض اولئك
لهم اللعنة ولهم سوء الدار يقول الله مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا

يا ابن مسعود يأتي على الناس زمان الصابر على دينه مثل القابض على الجمرة بكفه يقول لذلك
الزمان ان كان ذئبا والا اكلته الذئاب يا ابن مسعود علماؤهم وفقهاؤهم خونة الا انهم فجرة اشرار
خلق الله واتباعهم ومن يأتيهم وياخذ منهم ويحبهم ويجالسهم ويشاورهم اشرار خلق الله يدخلهم
نار جهنم صم بكم عمي فهم لا يرجعون ونحشرهم يوم القيمة على وجوههم عميا وبكما وصما ماويهم جهنم
كلما خبت زدناهم سعيرا كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب اذا القوا
فيها سمعوا لها شهيقا وهي تفور تكاد تميز من الغيظ كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها وقيل
لهم ذوقوا عذاب الحريق لهم فيها زفير وهم فيها لا يسمعون يدعون انهم على ديني وسنتي ومنهاجي
وشرايعي انهم مني براء وانا منهم بريء يا ابن مسعود لا تجالسوهم في الملأ ولا تبايعوهم في الاسواق
ولا تهدوهم الطريق ولا تسقوهم الماء قال الله تعالى من كان يريد الحيوة الدنيا وزينتها نوف اليهم اعمالهم
وهم فيها لا يبخسون الآية يقول الله تعالى من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له في الاخرة من نصيب
يا ابن مسعود ما اكثر ما تلقى هذه الامة في دنياهم وما الذي بينهم العداوة والبغضاء والجدال اولئك اذلاء هذه الامة في دنياهم و
الذي بعثني بالحق ليخسفن الله بهم ويمسخهم قردة وخنازير قال فبكى رسول الله صلى الله عليه
وآله وبكينا لبكائه وقلنا يا رسول الله ما يبكيك فقال رحمة للاشقياء يقول الله تعالى ولو ترى
اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مكان قريب يعني العلماء والفقهاء يا ابن مسعود من تعلم العلم يريد
به الدنيا وآثر عليه حب الدنيا وزينتها استوجب سخط الله عليه وكان في الدرك الاسفل من
النار مع اليهود والنصارى الذين نبذوا كتاب الله تعالى قال الله تعالى فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به
فلعنة الله على الكافرين يا ابن مسعود من تعلم القرآن للدنيا وزينتها حرم الله عليه الجنة يا ابن مسعود
من تعلم العلم ولم يعمل بما فيه حشره الله يوم القيمة اعمى ومن تعلم العلم رياء وسمعة يريد به الدنيا نزع الله
بركته وضيق عليه معيشته ووكله الله الى نفسه ومن وكله الله الى نفسه فقد هلك قال الله تعالى
ومن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا يا ابن مسعود فليكن جلساؤك
الابرار واخوانك الاتقياء والزهاد لان الله تعالى قال في كتابه الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو
الا المتقين يا ابن مسعود اعلم انهم يرون المعروف منكرا والمنكر معروفا ففي ذلك يطبع الله على قلوبهم
فلا يكون فيهم الشاهد بالحق ولا القوامون بالقسط قال الله تعالى كونوا قوامين بالقسط شهداء لله
ولو على انفسكم او الوالدين والاقربين يا ابن مسعود يتفاضلون باحسابهم واموالهم يقول الله تعالى
وما لاحد عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى ولسوف يرضى يا ابن مسعود عليك بخشية الله واداء
الفرائض فانه يقول هو اهل التقوى واهل المغفرة ويقول رضي الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه
يا ابن مسعود دع عنك ما لا يعنيك وعليك ما يعنيك فان الله تعالى يقول لكل امرئ منهم يومئذ
شأن يغنيه يا ابن مسعود اياك ان تدع طاعة وتقصد معصية شفقة على اهلك لان الله تعالى
يقول يا ايها الناس اتقوا ربكم واخشوا يوما لا يجزي والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شيئا

ان وعد

١٠

ان وعد الله حق فلا تغرنكم الحيوة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور يا ابن مسعود احذر الدنيا و
لذاتها وشهواتها وزينتها واكل الحرام والذهب والفضة والمراكب والنساء والبنين والقناطير
المقنطرة من الذهب والفضة والخيل المسومة والانعام والحرث ذلك متاع الحيوة الدنيا والله
عنده حسن المآب قل أؤنبئكم بخير من ذلكم للذين اتقوا عند ربهم جنات تجري من تحتها
الانهار خالدين فيها وازواج مطهرة ورضوان من الله والله بصير بالعباد يا ابن مسعود لا تغترن
بالله ولا تغترن بصلاحك وعلمك وتلك عبادتك يا ابن مسعود اذا تلوت كتاب الله فاتيت
على آية فيها امر او نهي فرددها نظرا واعتبارا فيها ولا تسه عن ذلك فان نهيه يدل على ترك
المعاصي وامره يدل على عمل البر والصلاح فان الله يقول فكيف اذا جمعناهم ليوم لا ريب فيه
ووفيت كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون يا ابن مسعود لا تحقرن ذنبا ولا تصغرنه واجتنب
الكبائر فان العبد اذا نظر يوم القيمة الى ذنوبه دمعت عيناه قيحا ودما يقول الله تعالى يوم تجد كل
نفس ما عملت من خير محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا يا ابن مسعود اذا قيل
لك اتق الله فلا تغضب فانه يقول واذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم يا ابن مسعود
قصر املك فاذا اصبحت فقل اني لا امسي واذا امسيت فقل اني لا اصبح واعزم على مفارقة
الدنيا واحب لقاء الله ولا تكره لقاءه فان الله يحب لقاء من يحب لقاءه ويكره لقاء من يكره
لقاءه يا ابن مسعود لا تغرس الاشجار ولا تجري الانهار ولا تزخرف البنيان ولا تتخذ الحيطان
والبستان فان الله تعالى يقول الهكم التكاثر يا ابن مسعود والذي بعثني بالحق ليأتي على الناس زمان
يستحلون الخمر ويسمونه النبيذ عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين انا منهم بريء وهم مني
براء يا ابن مسعود الزاني بامه اهون عند الله بان يدخل في الربا مثقال حبة من خردل ومن شرب
المسكر قليلا كان او كثيرا هو اشد عند الله من اكلة الربا لانه مفتاح كل شر اولئك يظلمون
الابرار ويصدقون الفجار والفسقة الحق عندهم باطل والباطل عندهم حق هذا كله للدنيا
وهم يعلمون انهم على غير الحق ولكن زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل فهم لا يهتدون
رضوا بالحيوة الدنيا واطمأنوا بها والذين هم عن آياتنا غافلون اولئك ماويهم النار بما
كانوا يكسبون يا ابن مسعود من رد عن ذكري وذكر الاخرة نقيض له شيطانا فهو له قرين و
انهم ليصدونهم عن السبيل ويحسبون انهم مهتدون حتى اذا جاءنا قال يا ليت بيني و
بينك بعد المشرقين فبئس القرين يا ابن مسعود ليعيبون على من يقتدي بسنتي وفرائض الله
تعالى قال الله تعالى فاتخذتموهم سخريا حتى انسوكم ذكري وكنتم منهم تضحكون اني جزيتهم اليوم بما
صبروا انهم هم الفائزون يا ابن مسعود احذر سكر الخطيئة فان للخطيئة سكرا كسكر الشراب بل هي

شديد كرامته يقول الله تعالى صم بكم عمى فهم لا يرجعون ويقول انا جعلنا ما على الارض زينة لها
لنبلوهم ايهم احسن عملا وانا لجاعلون ما عليها صعيدا جرزا يا ابن مسعود الدنيا ملعونة ملعون
من فيها وملعون من طلبها واحبها ونصب لها وتصديق ذلك فى كتاب الله تعالى كل من
عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام وقوله كل شىء هالك الا وجهه يا ابن مسعود
اذا عملت عملا فاعمل لله خالصا لانه لا يقبل من عباده الا ما كان خالصا فانه يقول وما لاحد
عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى ولسوف يرضى يا ابن مسعود دع نعيم الدنيا واكلها
وحلاوتها وحارها وباردها ولينها وطيبها والزم نفسك الصبر عنها فانك مسئول عن هذا كله قال
الله تعالى ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم فلا تلهينك الدنيا وشهواتها فان الله تعالى يقول افحسبتم انما
خلقناكم عبثا وانكم الينا لا ترجعون يا ابن مسعود اذا عملت عملا من البر وانت تريد بذلك غير الله فلا
ترجو بذلك منه ثوابا فانه يقول فلا نقيم لهم يوم القيمة وزنا يا ابن مسعود اذا مدحك الناس فقالوا
انك تصوم النهار وتقوم الليل وانت على غير ذلك فلا تفرح بذلك ولا تحسبن الذين يفرحون بما
اتوا ويحبون ان يحمدوا بما لم يفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب اليم يا ابن مسعود
اكثر من الصالحات والبر فان المحسن والمسىء يندمان يقول المحسن يا ليتنى ازددت من الحسنات
ويقول المسىء قصرت وتصديق ذلك فلا اقسم بالنفس اللوامة يا ابن مسعود لا تقدم الذنب
لا تؤخر التوبة ولكن قدم التوبة واخر الذنب فان الله يقول فى كتابه بل يريد الانسان ليفجر امامه
واياك ان تسن سنة بدعة فان العبد اذا سن سنة لحقه وزرها من عمل بها قال الله ونكتب ما قدموا
واثارهم وقال ينبؤ الانسان يومئذ بما قدم واخر يا ابن مسعود فلا تركن الى الدنيا ولا تطمئن اليها
فتفارقها عن قليل فان الله يقول فاخرجناهم من جنات وعيون وزروع ونخل طلعها هضيم يا ابن مسعود
اذكر القرون الماضية والملوك الجبابرة الذين مضوا فان الله يقول وعادا وثمود واصحاب الرس وقرونا بين
ذلك كثيرا يا ابن مسعود انظر ان تدع الذنب سرا وعلانية صغيرا وكبيرا فان الله تعالى حيث ما كنت يراك و
هو معك فاجتنبها يا ابن مسعود اتق الله فى السر والعلانية والبر والبحر والليل والنهار فانه يقول ما يكون
من نجوى ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم اينما كانوا
يا ابن مسعود اتخذ الشيطان عدوا فان الله يقول ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا ويقول عن ابليس
ثم لاتينهم من بين ايديهم ومن خلفهم وعن ايمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اكثرهم شاكرين ويقول قال
فالحق والحق اقول لاملان جهنم منك وممن تبعك منهم اجمعين فانظر ان لا تاكل الحرام ولا تلبس الحرام
ولا تاخذ من الحرام ولا تعص الله لان الله يقول لابليس واستفزز من استطعت منهم بصوتك واجلب
عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم فى الاموال والاولاد وعدهم وما يعدهم الشيطان الا غرورا وقال
ولا تغرنكم الحيوة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور يا ابن مسعود لا تقربن الحرام من المال والنساء فان الله
يقول ولمن خاف مقام ربه جنتان ولا تؤثرن الدنيا على الاخرة باللذات والشهوات فان الله يقول فى

كتابه

[illegible]

هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذين يبيتون لربهم سجدا وقياما ويقولون
للناس حسنا واذا مروا باللغو مروا كراما والذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا
قرة اعين واجعلنا للمتقين اماما اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلاما
خالدين فيها حسنت مستقرا ومقاما يقول الله قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون
والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم للزكوة فاعلون والذين هم لفروجهم حافظون الا على
ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون والذين
هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذين هم على صلواتهم يحافظون اولئك هم الوارثون الذين يرثون
الفردوس هم فيها خالدون يقول الله تعالى اولئك في جنات مكرمون انما المؤمنون الذين اذا
ذكر الله وجلت قلوبهم الى قوله مغفرة ورزق كريم يا ابن مسعود لا تحملنك الشفقة على اهلك و
ولدك على الدخول في المعاصي والحرام فان الله يقول يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله
بقلب سليم وعليك بذكر الله والعمل الصالح فان الله يقول والباقيات الصالحات خير عند ربك
ثوابا وخير املا يا ابن مسعود لا تكونن ممن يهدي الناس الى الخير ويامرهم بالخير وهو غافل عنه يقول
الله اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم يا ابن مسعود عليك بحفظ لسانك فان الله يقول اليوم
نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون يا ابن مسعود عليك بالسرائر
الله يقول يوم تبلى السرائر فما له من قوة ولا ناصر يا ابن مسعود احذر يوم تنشر فيه الصحايف ويفضح فيه
الفضايح فان الله يقول ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئا وان كان مثقال حبة
من خردل اتينا بها وكفى بنا حاسبين يا ابن مسعود اخش الله بالغيب كانك تراه فان لم تك تراه فانه يراك
ويقول الله من خشي الرحمن بالغيب وجاء بقلب منيب ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود يا ابن مسعود
انصف الناس من نفسك وانصح الامة وارحمهم فاذا كنت كذلك وغضب الله على اهل بلدة انت فيها
واراد ان ينزل عليهم العذاب نظر اليك فرحمهم بك يقول الله وما كان ربك ليهلك القرى بظلم واهلها
مصلحون يا ابن مسعود اياك ان تظهر من نفسك الخشوع والتواضع للادميين وانت فيما بينك وبين ربك
مصر على المعاصي والذنوب يقول الله يعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور يا ابن مسعود فلا تكن ممن
يشدد على الناس ويخفف على نفسه يقول الله لم تقولون ما لا تفعلون يا ابن مسعود اذا عملت عملا فاعمل
بعلم وعقل واياك وان تعمل عملا بغير تدبير وعلم فان الله يقول ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد قوة
انكاثا يا ابن مسعود عليك بالصدق ولا تخرجن من فيك كذبة ابدا وانصف الناس من نفسك وحسن
وادع الناس الى الاحسان وصل رحمك ولا تمكر الناس واوف الناس بما عاهدتهم فان الله تعالى
يقول ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم
لعلكم تذكرون من خطب امير المؤمنين ع ايها الناس انه من مشى على وجه الارض فانه يصير الى بطنها والليل
والنهار مسرعان في هدم الاعمار ولكل ذي رمق قوت ولكل حبة اكل وانت قوت الموت وان من عرف
الايام لم يغفل عن الاستعداد لن ينجو من الموت غني بماله ولا فقير لاقلاله

موعظة وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين عن ابي عبد الله ع قال جاء رجل الى ابي ذر رحمه الله فقال
يا با ذر ما لنا نكره الموت فقال لانكم عمرتم الدنيا واخربتم الاخرة فتكرهون ان تنتقلوا من عمران
الى خراب فقال له فكيف ترى قدومنا على الله تعالى فقال اما المحسن فكالغائب يقدم على اهله واما
المسيء فكالآبق يرد على مولاه قال وكيف ترى حالنا عند الله فقال اعرضوا اعمالكم على الكتاب ان
الله تعالى يقول ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم قال فقال فاين رحمة الله قال رحمة الله قريب من
المحسنين قال ابو عبد الله ع وكتب رجل الى ابي ذر رحمه الله يا با ذر اطرفني بشيء من العلم فكتب اليه
ان العلم كثير ولكن ان قدرت ان لا تسيء الى من تحبه فافعل قال فقال له وهل رايت احدا يسيء الى
من يحبه فقال له نعم نفسك احب الانفس اليك فان انت عصيت الله تعالى فقد اسات اليها
وروي ان الله تعالى اوحى الى داود ع ان يضع كرسيا للقمن ويسمع منه الحكمة فوضع له كرسيا فرقي عليه
لقمن وقال يا داود احفظ اربع خصال ليدخل فيك علم الاولين والاخرين الاول يكون حرصك على
الدنيا بقدر لبثك فيها الثاني يكون عملك للاخرة بقدر مقامك فيها الثالث يكون خدمتك لمولاك
بقدر حاجتك اليه الرابع تكون جراتك على المعاصي بقدر صبرك على النار عن الصادق ع انه جاء اليه
رجل فقال له بابي انت وامي يا ابن رسول الله علمني موعظة فقال ع له ان كان الله قد تكفل بالرزق فاهتمامك
لماذا وان كان الرزق مقسوما فالحرص لماذا وان كان الحساب حقا فالجمع لماذا وان كان الخلف من الله
حقا فالبخل لماذا وان كانت العقوبة من الله تعالى النار فالمعصية لماذا وان كان الموت حقا فالفرح
لماذا وان كان العرض على الله حقا فالمكر لماذا وان كان الشيطان عدوا فالغفلة لماذا وان كان الممر
على الصراط حقا فالعجب لماذا وان كان كل شيء بقضاء من الله وقدره فالحزن لماذا وان كانت الدنيا
فانية فالطمانينة اليها لماذا عن ابي جعفر ع قال كان في بني اسرائيل رجل عابد وكان محارفا لا يتوجه في شيء
فيصيب فيه شيئا فانفقت عليه امراته حتى لم يبق عندها شيء فجاعوا يوما من الايام فدفعت اليه نصلا من غزل وقالت له ما عندي غيره
انطلق فبعه واشتر لنا شيئا ناكله فانطلق بالنصل ليبيعه فوجد السوق قد غلقت ووجد المشترين قد قاموا وانصرفوا فقال
لو اتيت هذا الماء فتوضات منه وصببت علي منه وانصرفت فجاء الى البحر فاذا هو بصياد قد القى شبكته فاخرجها ليس
فيها الا سمكة ردية قد بقيت عنده حتى صارت رخوة منتنة فقال له بعني هذه السمكة واعطيك هذا الغزل تنتفع به في
شبكتك قال نعم فاخذ السمكة ودفع اليه الغزل وانصرف بالسمكة الى منزله فاخبر زوجته الخبر فاخذت السمكة لتصلحها
فلما شقتها بدت من جوفها لؤلؤة فدعت زوجها فارته اياها فاخذها وانطلق بها الى السوق فباعها بعشرين الف درهم
وانصرف الى منزله بالمال فوضعه فاذا سائل يدق الباب ويقول يا اهل الدار تصدقوا رحمكم الله على المسكين فقال له

[illegible]

عن جابر بن عبد الله الانصاری انه قال قال لی رسول الله ص الا انبئك بخیر هذه الامة قلت
بلی یا رسول الله قال علیك بعلی بن ابیطالب فانه خیر البشر من ابی فقد کفر علی شفا والمؤمنین
وغیظا المنافقین عبد الله عمر گفت از رسول صم سؤال کردم که یا رسول الله علی را چه منزلتست و ویرا چگونه دانیم و برکه
فضل نهیم گفت هنوز این سخن را تمام نکرده بودیم که آثار غضب در روی رسول مشاهده کردم فرمود چیست حال اینقوم و چه افتاد
ما را با این جماعت میدانند که چه میگویند و مقام و منزلت کرا یاد میکنند آنکس را که ویرا مقام و منزلتست همچو مقام و منزلت
الا النبوت بحقیقت بدانید که هرکه علی را دوست دارد مرا دوست داشته و هرکه مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و خدا
مکافات وی بهشت دهد و دوستان علی را فرشتگان مغفرت استغفار کنند و خدا فردای قیامت در حق اهل بهشت فرماید
وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین هرکه علی را دوست دارد نامه اعمال وی بدست راست دهند
و حساب آسان کنند که فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا هرکه علی را دوست
دارد در آن ساعت که از دنیا رحلت کند از شربت کوثر بچشد و از میوه طوبی بخورد و بهشت را ببیند که ان الذین
آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا هرکس که علی را دوست دارد خدا سکرات موت را
بر او آسان گرداند و قبر وی را روضه از روضهای بهشت گرداند و حوریان بسیار در حباله او در آورد و اول شفاعتش
در هشتاد کس از خویشان خود در شفاعت کند هرکه علی را بشناسد و دوست دارد خدا ملک الموت را با وی چنان فرستد
که با انبیا و رسولان خود و هول منکر و نکیر از وی باز دارد و قبر وی را هشتاد ساله راه براه بهشت بر وی روشن گرداند و در آید
روز قیامت و روی چون ماه شب چهارده باشد دوستداران علی با صدیقان و شهیدان و صالحان در سایه عرش
خدا باشند و از فزع اکبر ایمن باشند هرکه علی را دوست دارد حسناتش مقبول و سیئاتش مغفور باشد دوستداران
علی را فرشته از زیر عرش ندا دهد که یا عبد الله استانف العمل فقد غفر الله لك الذنوب کلها
دوستداران علی را تاج کرامت بر سر نهند حله عز در پوشند و بر صراط بگذرند کالبرق الخاطف والریح العاصف خالق عالم
ویرا براءة بنویسد از آتش دوزخ و براءة از نفاق و جواز بر صراط و امان از عذاب دوستداران علی را نه نشر دیوان
بود و نه حساب میزان بلکه بی حساب به بهشت روند دوستداران علی را فرشتگان در بر گیرند چنانکه دوستان یکدیگر را
هرکه علی را دشمن دارد فردای قیامت بعرصات حاضرش آرند بر پیشانی وی نوشته که نا امیدست از رحمت خدا
عبد الله عباس گفت روزی با رسول در سفر بودیم رسول فرود آمد و پنج سجده بجا آورد چنانکه با آن قیام و رکوع نبود گفتم
یا رسول الله سبب چه بود که پنج سجده کردی فرمود که شنیدم که جبرئیل گفت که خدا میفرماید که من علی را دوست میدارم بشکرانه
این من سجده کردم باز شنیدم که گفت خدا میفرماید که من فاطمه را دوست میدارم بشکرانه این سجده دیگر کردم باز شنیدم که گفت
خدا میفرماید که من حسن و حسین را دوست میدارم بشکرانه این دو سجده کردم باز شنیدم که گفت خدا میفرماید که من دوستان شان را دوست دارم

میدارم بجهة این سجدهٔ دیگر کردم عبد الله عباس را پرسیدند از فضایل علی علیه السلام و اختلاف مردم در وی گفت که پرسیدید از مردی که در یکشب سه هزار منقبت برای او بیان کرده اند و آن شب معراج بود پرسیدند مرا از وصی پیغمبر خدا و قایم مقام و خلیفهٔ او و صاحب حوض و لوای او بدانید که جان پسر عباس بید قدرت اوست که اگر دریاهای عالم مداد گردد و درختها قلم و خلق زمین و آسمان کاتب و مناقب و فضایل امیر المؤمنین علیه السلام نویسند باشند از ابتدای آفرینش عالم تا انقراض ده یک آنچه خدا با و داده نتوانند نوشت جابر انصاری میگوید که رسول خدا صلعم فرمود اعلام کنم ترا به بهترین امت گفتم بلی یا رسول الله گفت علی بن ابیطالب است که بهترین خلقانست و بهتر حق او را انداز جملهٔ کافرانست علی شفای مؤمنانست جناب رسول خدا صلعم فرمودند که در شب که بمعراج میرفتم بجایی رسیدم که دیدم شتران بسیار باردار میروند ایستادم که شب بتمام شود جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله سبب ایستادن چیست گفتم شتران بگذرند گفت این شتران تمام نمیشوند از ابتدای دنیا همی قسم می آیند و تا انقراض عالم خواهند آمد گفتم ای جبرئیل بار این شتران چه چیز است گفت بهم برات از فضایل علی بن ابیطالب آورده اند که مرد صالحی در خواب دید که قیامت قایم گردیده و خلقان را در موقف حساب داشته اند بسیار فرشته را دیدم که صحیفهٔ در دست داشت گفتم این صحیفه چیست گفت این صحیفه ایست که نام دوستان علی در این نوشته است گفتم بمن بنما به بینم که نام من در این نوشته شده یا نه بمن نمود نام خود را در آن ندیدم گفتم مرا با بهٔ آن نیست که نام من داخل این نامها باشد در میان نوشته نام مرا در آخر بنویس که من دوستان او را دوست میدارم خطاب عزت در رسید که نام او را در اول صحیفه بنویس که او با نیاز گفت که او از جملهٔ دوستان ولی ماست آورده اند که برسول خدا صلعم عرض کردند که فلان کس را دیدیم که باندک سرمایه بسفر دریا رفته زود باز آمد و چندان سود آورده که همسایگان و خویشان بروی حسد میبرند رسول صلعم فرمود که من خبر دهم شما را بکسیکه آمدنش زودتر و غنیمتش بیشتر و عظیمتر باشد گفتند بلی یا رسول الله فرمود نظر کنید بسوی این مرد که روی بسوی شما دارد نگاه کردیم مردی را دیدیم از انصار که جامهٔ کهنه پوشیده استقبال او کردیم و او را مژده دادیم چون بخدمت رسول صلعم آمد رسول فرمود یا را ما خبر ده با آن کاری که امروز کردی گفت بر روز دیناری از کسب پیدا میکردم و بصدقه میدادم امروز بمهم علی مشغول بودم و آن کسب از من فوت شد گفتم بعوض آن بروی علی نظر میکنم که رسول صلعم فرموده که در روی علی نظر کردن عبادتست رفتم و ساعتی بر روی علی نظر کردم رسول فرمود که تو هر روز کاری میکردی امروز از تو فوت شد و بعوض آن بر روی علی نظر کردی و تو در دستاویزی ترا چندان ثواب حاصل شد که اگر بر اهل زمین قسمت کنند کمتر نصیبی که بکسی رسد آن بود که گناهان او را بیامرزند و خدا بروی رحمت کند روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال اذا کان یوم القیمة تقعد علی ابن ابیطالب علی الفردوس وهو جبل اعلی الجنة وفوقه عرش رب العالمین ومن سفحته تتفجر انهار الجنة وتتفرق فی الجنان وهو جالس علی کرسی من نور تجری بین یدیه التسنیم لا یجوز احد الصراط الا ومعه برات بولایته اهل البیت مشرف علی الجنة فیدخل الجنة ومبغضیه النار

ع ابی عبد الله

عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله صلعم قال الله عز وجل لموسی بن عمران یا بن عمران لا تحسدن الناس علی ما اتیتهم من فضلی ولا تمدن عینیک الی ذلک ولا تتبعه نفسک فان الحاسد ساخط لنعمی صاد لقسمی الذی قسمت بین عبادی ومن یک کذلک فلست منه ولیس منی ملخص مضمون آنکه خدا بموسی خطاب نمود که ای پسر عمران زنهار حسد بر مردمان مبر و از آنچه بفضل خود بایشان داده ام چشم بران سیاه مکن و پیروی آن منما یعنی اگر از حسد ترا خاری در باطن بهم رسد از پی آن مرو چه بدرستیکه حاسد ناراضی است بنعمتهای من و مانع است قسمت مرا که در میان بندگان خود کرده ام و کسیکه چنین باشد من از او راضی نیستم و او از من نیست عن امیر المؤمنین ع الحسود غضبان علی القدر یعنی صاحب حسد بر تقدیر الهی خشمناکست و حسد جز این نیست که چرا مال و برکتی که بعمرو و زید داده شده بمن داده نشده و آن عبارتست از رشک بردن بر حال کسیکه بسبب نعمتی که خدا بوی داده که آن نعمت از آنکس منتقل شده او را باشد اما اگر زوال نعمت را از او نخواهد و مثل آن نعمت را برای خود آرزو نماید آنرا غبطه مینامند و آن منافی ایمان نیست بر خلاف حسد که از آفات دین و از صفات منافقین است عن الصادق ع ان المؤمن یغبط ولا یحسد والمنافق یحسد ولا یغبط ایضا عن الصادق ان الحسد یاکل الایمان کما یاکل النار الحطب ایضا عن الصادق ع آفة الدین الحسد والعجب والفخر در حدیث مذکور است که بر هر دری از درهای آسمانها فرشته دربانی موکل است که اعمال بندگان را بایشان میگذارند فرشته که دربان آسمان پنجم است عملی آورند که از وی گذرانند و آن عمل مشتمل باشد بر جهاد و صدقه و نماز بین الصلوتین و آن را نوری باشد چون نور آفتاب فرشته آن عمل را بسبب آنکه صاحبش حسد داشته رد نماید و گوید برنید این عمل را بر روی صاحبش و بر دوش وی بار کنید پس بر دوش صاحبش بار کنند و عملش را لعن کنند عن ابی عبد الله ع قال اتقوا الله ولا یحسد بعضکم بعضا ان عیسی بن مریم کان من شرایعه السیح فی البلاد فخرج فی بعض سیحه ومعه رجل من اصحابه قصیر وکان کثیر اللزوم لعیسی ع فلما انتهی عیسی الی البحر قال بسم الله بصحة یقین منه فمشی علی ظهر الماء فقال الرجل القصیر حین نظر الی عیسی ع جازه قال بسم الله بصحة یقین منه فمشی علی الماء ولحق بعیسی ع فدخله العجب بنفسه فقال هذا عیسی روح الله یمشی علی الماء وانا امشی علی الماء فما فضله علی قال فرمس فی الماء فاستغاث بعیسی فتناوله من الماء فاخرجه ثم قال له ما قلت یا قصیر قال قلت هذا روح الله یمشی علی الماء وانا امشی فدخلنی من ذلک عجب فقال له عیسی ع لقد وضعت نفسک فی غیر الموضع الذی وضعک الله فیه فمقتک الله علی ما قلت فتب الی الله عز وجل مما قلت قال فتاب الرجل وعاد الی مرتبته التی وضعه الله فیها فاتقوا الله ولا یحسدن بعضکم بعضا مرویست که موسی ع کسی را در زیر عرش دیده آرزوی مقام او نمود و گفت یا رب بچه عمل این مرد باین مرتبه رسیده که در سایهٔ عرش ساکن گردیده خداوند عالم فرمود که وی بر مردمان حسد نمیبرد و در مجموعه

ورام وارد شده که راوی گوید که در نزد رسول خدا نشسته بودیم آنجناب فرمودند که در می آید بر شما حالا ازین راه مردی از
اهل بهشت پس مردی از انصار درامد که آب وضوی از ریش میچکید ونعلین خود را بدست چپ آویخته بود پس
روز دیگر در آنروز آخر در آن سخن فرمود که همان مرد درامد و روز سیم نیز بدین دستور چون آنحضرت ازان مجلس
برخواست عبد الرحمن بن عمرو عاص از دنبال آنمرد انصاری رفته گفت که میان من و پدرم گفتگو در شت واقع شده
ومن قسم خورده ام که تا سه شب نزد وی نروم اگر صلاح بینی تا انقضاء این سه شب مرا نزد خود جای ده گفت چنین
پس سه شب نزد وی بسر برده از او بیداری وعبادتی ندید جز اینکه چون بر جامه خواب گردیدی ذکر خدا مینمود و بخواب
خفته بود تا برای نماز صبح برخواستی ولیکن از وی جز سخن خیر نشنید عبد الرحمن گوید که چون سه شب گذشت وبرا گفتم
که میان من و پدرم خشمی نبود ولیکن از پیغمبر در حق تو چنین و چنین سخنی شنیدم خواستم که بر عمل تو مطلع شوم از تو
عمل بسیار ندیدم پس چه چیز ترا باین مرتبه رسانیده و از اهل بهشت گردانیده انصاری گفت غیر آنچه دیدی از من نبود که
بتقدیم نمیرسد پس چون بازگشت گردانیدم گفت عمل من آنچه دیدی نیست جز اینکه بر هیچ احدی از مسلمانان که خدا خیر و خوبی
بایشان عطا کرده باشد در خود حسدی نمی بینم عبد الرحمن گفت اینست که ترا باین مرتبه رسانیده واین صفتیست که ما
طاقت آن نیست در مجموعه ورام از حضرت سید انام مرویست که ثلثة لا ینجو منهن احد الظن والتطير
والحسد وساحدثكم بالمخرج من ذلك اذا ظننت فلا تحقق واذا تطيرت فامض واذا
حسدت فلا تبغ ارسطاطالیس را گفتند چونست که حاسد از همه کس غمگین تر است گفت برای آنکه آنقدر غم که
خلایق میخورند او نیز میخورد و از خوشحالی مردمان نیز غمگین میگردد یا ایها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا
مع الصادقين عن ابي جعفر ع اذا اردت ان تعلم فيك خيرا فانظر الى قلبك فان كان يحب اهل
طاعة الله ويبغض اهل معصيته ففيك خير والله يحبك واذا كان يبغض اهل طاعة الله ويحب
اهل معصيته فليس فيك خير والله يبغضك والمرء مع من احب عن ابي جعفر ع قال لو
ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله على حبه اياه وان كان المحبوب في علم الله من اهل النار و
لو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله على بغضه اياه وان كان المبغوض في علم الله من اهل الجنة
عن علي بن الحسين عليهما السلم قال اذا جمع الله عز وجل الاولين والآخرين قام مناد فنادى يسمع الناس
فيقول اين المتحابون في الله قال فيقوم عنق من الناس فيقال لهم اذهبوا الى الجنة بغير حساب قال فتلقاهم
الملائكة فيقولون الى اين فيقولون الى الجنة بغير حساب قال فيقولون فاي ضرب انتم من الناس فيقولون نحن
المتحابون في الله قال فيقولون واي شيء كانت اعمالكم قالوا كنا نحب في الله ونبغض في الله قال فيقولون نعم
اجر العاملين عن ابي عبد الله ع قال ثلث من علامات المؤمن علمه بالله ومن يحب ومن يبغض عن ابي
عبد الله ع قال ان الرجل ليحبكم وما يعرف ما انتم عليه فيدخله الله الجنة بحبكم وان الرجل ليبغضكم وما يعرف
ما انتم عليه فيدخله الله ببغضكم النار عن ابي عبد الله ع قال كل من لم يحب على الدين ولم يبغض على الدين فلا دين

اورا زاول

روی عن رسول الله ص حب علي عبادة والنظر الى علي عبادة ولا يقبل الله ايمان عبد الا بولايته
والبراءة من اعدائه ايضا روي عن رسول الله انه قال يا عبد الله احب في الله ووال في الله
وعاد في الله فانه لا تنال ولاية الا بذلك ولا يجد رجل طعم الايمان وان كثرت صلوته
وصيامه حتى يكون كذلك آنمرد گفت یا رسول الله چگونه دانم دوستی و دشمنی در راه خدا دوست خدا کیست
تا با او دوستی کنم و دشمن او کیست تا با وی دشمنی نمایم رسول خدا ص اشاره بسوی امیر المؤمنین کرده فرمود که می بینی
او را گفت آری فرمود ولی هذا ولي الله فواله وعدو هذا عدو الله فعاده وال ولي هذا ولو انه
قتل ابيك وولدك وعاد عدو هذا ولو انه ابوك وولدك رسول خدا ص فرمود که خدا میفرماید که
گرامی ترین مردمان نزد من کسیست که برادرش علی و بعد از وی امامان و فرزندان وی هر گرا از شما حاجتی رو دهد و قضای آن خواهد یا واقعه
پیش آید و دفع آن جوید توسل جوید بمحمد و آل او تا حاجتش روا کنم و اگر بنده را در طاعت و عبادت تقصیری رفته باشد چون علی
تولا کند و از دشمنان او تبرا کند بروی رحمت کنم و اگر علی را دشمن دارد و از دشمنان او تبرا کند او را بنار جهنم آزرده اند
که یکی از عباد بصره گفت شبی در خواب دیدم که قیامت بر پا شده و رسول ص را دیدم که با امام حسن و امام حسین بر کنار حوض کوثر
ایستاده بودند و خلقان از آب میدادند تشنگی عظیم بر من غالب شد پیش ایشان رفتم و آب خواستم رسول فرمود و برا آب
مدهید گفتم یا رسول الله چرا گفت زانرو که همسایه اوست و علی را دشنام میدهد گفت برو و در را ببندش گفتم یا رسول الله نمیتوانم
دست بر دو کاردی بر کشید و گفت بستان این کار را و برو سرش از تن جدا کن من کارد گرفتم و بخانه همسایه رفتم
و وی بر بستر خفته بود سرش از تن جدا کردم و پیش رسول آمدم گفت وی را آب دهید مرا آب دادند چون بیدار شدم وضو
ساختم و دو رکعت نماز گذاردم چون صبح شد فریاد و واویلا از خانه همسایه برآمد گفتند چیست گفتند فلانرا بر بستر کشته
سرش از تن جدا کرده اند گفتم سبحان الله این خوابی که من دیدم خدا این را محقق گردانید پس جماعتی را متهم کردند و نزد والی
شهر بردند و میرنجانیدند من برفتم و گفتم ایشانرا درین کار گناهی نیست و حال و قصه باز گفتم ایشانرا رها کردند و گفتند تو
نیز گناهی نیست گناه وی را بوده که علی را دشنام میداده آورده اند که مولائی از امام حسن ع پیش وی آمد و شکایت از همسایه
کرد که وی را رنجانیده بود و گفت یا بن رسول الله دعا کن تا خدا شر وی را از من دفع کند که دشمن اهل بیت است امام حسن ع
لب بجنبانید و گفت برو که شر وی دفع کردند چون بدان خانه شدم آوازی برون آمد در بر دم زن همسایه گفت ای فلان
ما را واقعه عجیبی پیش آمد من و شوهرم طعام میخوردیم ناگاه اضطرابی در وی پدید آمد و گفت ای علی از من چه میخواهی آواز شنیدم
که میگفت الکنا ان اولی بک ودیعا دو جان بداد هر که با ایشان چنین کند با او چنین کنند رسول ص فرمود
الا ان الحسين باب من ابواب الجنة من عاداه حرم الله عليه ريح الجنة سیدی گفت بتجارت بکوفه شدم
بخانه فرود آمدم سخن از قاتلان امام حسین شد گفتم الحمد لله که قاتلان او هر یک بنوعی هلاک شدند و تباه شدند ملعون که در
خانه او بودم گفت من از آن جماعتم که در حرب حسین بودند و سلامت هستم این بگفت و چراغ تاریک شده بود برخاست که
چراغ را اصلاح کند آتش در انگشت وی افتاد هر چند حیله کرد نتوانست که بکشد آتش در اعضای وی افتاد خود را

در آب افکند آتش بر بالای سر وی بگردید هرگاه که سر از آب بر آوردی آتش در روی افتادی تا در میان آب و آتش بمرد و از رنج
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة دوستان خدا را بسوی خدا وسیله کن زهری گوید بیمار شدم که بهلاکت
نزدیک شدم گفتم مرا امید وسیله باید جست بکسی که خدا شفاعت او در شفا دهد آنگاه آنکس از سر و عابدان امام زین العابدین ع بهتر
نمیدانم پیش وی رفتم و گفتم یا ابن رسول الله حال من بدین بکجا رسیده دعای میخواهم در حق من امام دست بدعا برداشت و گفت خدایا
پسر شهاب بدر آمده و مرا و پدران مرا بدرگاه تو وسیله میسازد بحق آن اخلاص که از پدران من میداند که او را شفا دهی و روزی بر او
فراخ گردانی و قدر او در عالم رفیع گردانی زهری گفت بدان خدای که جانها در فرمان اوست که فی الحال شفا یافتم و بعد از آن هرگز بیمار
نشدم و بتنگدستی نرسید و امید میدارم که به برکت دعای او خدا مرا بیامرزد علی بن سیف میگوید که چون مولای من موسی بن جعفر را
از مدینه به بغداد آوردند و محبوس کردند و مدت حبس دراز کشید مشتاق اهل و عیال شدم امام موسی دانست گفت اهل و عیالت در مدینه
گفتم بلی گفت در آن پوشش برو غسل کن و پیش من آی چنان کردم برخواست و دو رکعت نماز کرد و گفت بگو بسم الله و دست
بمن ده و چشم برهم نه بر هم نهادم گفت بگشا گشودم بر سر تربت امیر ع بودم گفت این تربت جدم امیر المؤمنین ع است نماز
کردم من نیز نماز کردم گفت چشم برهم نه برهم نهادم گفت بگشا بگشودم بر سر تربت رسول ع بودم گفت این تربت جدم رسول الله
و این سرای تو برو و عهد تازه کن و برو آن بتعجیل رفتم و عهد تازه کردم و پیش وی آمدم گفت دست بمن ده و چشم برهم نه چنان
کردم گفت بگشا گشادم بر سر کوه سبز دیدم که آب باز آسمان بر آن کوه میریخت از آن آب وضو کرد و یک نماز گشت و در نماز
ایستاد و من چهل مرد را دیدم که در عقب وی در نماز ایستادند و چون نماز بگذارد گفت این کوه قاف است و ایشان اولیا و سفیا
خدایند در خواستم که میان من و ایشان جمع کرد پس القوم را وداع کرد و مرا گفت چشم برهم نه برهم نهادم گفت بگشا گشادم در
زندان بغداد بودیم دوستی وی در دل من ثابت شد مانند این از امام رضا ع روایت کرده اند نوفل گفت امام رضا ع از مامون
اجازت خواست که دارو میخورم و بچشمه آب گرم میروم مرا امشب روز معاف دار و باید که رسولان تو بمن نیایند مامون روز ششم در روز
هشتم بر نشست و بر سر چشمه رفت امام رضا آنجا بود دیر تر بیامد که از مدینه پیکی رسید که امام رضا در فلان روز در مدینه بود و از آنجا
بیکه شد عامل که بمن نامه نوشت که امام رضا اینجاست همین ساعت که رسید ترا اعلام کردم مامون نامه را دید تعجب کرد و بر نوبت
و خدمت امام رضا آمد و گفت از من در خواستی که مرا هشت روز معاف دار که دارو میخورم و الحال بمدینه رفتی خدا ترا علم عظیم داده است
من برادر و پسر عم توام از آن صرف بمن آموز که بدان نفع کرم حضرت فرمود از من خضر بود من بدان قادر نبودی فلیفه حرکه ام ازو گرفته ام
مامون بخندید و گفت بخدای که رفتی و باز آمدی تو حجت خداوندی این بن تنی محمد بن حسان از علاء بن خالد روایت کرده که گفت من بعسکر
بودم گفتند اینجا مردیست محبوس عارش پیش آورده اند که دعوای پیغمبری کرده است گفتم بروم و وی را ببینم رفتم مردی را دیدم با
فهم و کیاست گفتم قصه تو چیست گفت دروغ گفتند که من دعوی پیغمبری کرده ام من در شام عبادت میکردم در موضعی که از سر
راس امام حسین خوانند شخصی آمد و گفت برخیز برخواستم خود را در مسجد کوفه دیدم وی نماز کرد من نیز نماز کردم چون باز نگریستم خود را و
او را در مسجد رسول دیدم بر رسول سلام کرد و صلوات داد و نماز کرد من نیز کردم بعد از آن باز نگریستم خود را و او را در مکه دیدم حج
بگذاردم چون باز نگریستم خود را در شام در موضع عبادت خود دیدم دیگر سال همچنین کرد چون خواست از من جدا شود گفتم
بحق آنکسی که ترا برین قدرت داده که بگو که تو کیستی گفت من محمد بن علی بن موسی الرضا ام پس چون این خبر بمحمد بن عبد الملک رسید
بغرمود تا مرا بند بر نهادند و در زندان کردند گفتم این قصه بنویس تا پیش محمد بن عبد الملک ببرم نوشت چون نزد او بردم گفت بگو که
آنکس که او را از شام بر دو باز آورد او را از زندان نجات دهد علاء بن خالد گفت من غمناک شدم و او را بصبر فرمودم روز دیگر بدر زندان رفتم گفتند
ایمرد را که از شام آورده اند گم شد ندانیم بزمین فرو شده یا باسمان رفته گفتم آل رسول گشتی نجاتند هر که پناه بایشان برد خلاصی یابد

تمام شد

هذه مواعظ مؤثرة في ذكر الموت ومسائلة الموتى واجوبتهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلقني فهو يهدين والذي هو يطعمني ويسقين واذا مرضت فهو
يشفين والذي يميتني ثم يحيين والذي اطمع ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين وصلى الله على
وصفيه محمد خاتم النبيين وسيد المرسلين واله الطيبين الطاهرين المعصومين اما بعد فاعلم رحمك
الله ان القلوب تمرض كما تمرض الابدان وتعرضها العلل والاسقام ولكن امراض القلوب وعللها اعظم
وابقى ومفاسدها اضر وانكى ولا يخفى على العاقل اللبيب والعارف الاريب ان ذكر الموت والرحيل
على الاجمال والتفصيل جلاء للقلوب ودواء للعلل والعيوب فان اكثرت ذكر الموت وادمنته
صح قلبك العليل باذن الملك الجليل فتصير سميعا وبصيرا وبالحكمة ناطقا وخبيرا فترى بعين
اليقين ما لم تر قط من اثار عظمته وانواع حكمته وصنوف نعمته فيمتلأ قلبك من محبته وتشتاق
الى خدمته وتتلذذ بطاعته وتتنعم بعبادته وترضى بقضائه وتسلم لامره وتتوكل عليه وتفوض امرك
اليه فلعظم فوايد ذكر الموت وكثرة منافعه كتبت هذه الرسالة المتضمنة لمخاطبات الموتى واجوبتهم
وعظات مؤثرة مذكرة لموت الاحبة والجيرة وحالاتهم وصورهم وهيأتهم دلالة لسالكي طريق الدين
وهداية لطالبي زلال عين اليقين وسميتها تنبيه الراقدين وعلى الله اتوكل وبه استعين مقدمة
في الاخبار الواردة في الحث على ذكر الموت نقل عن رسول الله صلى الله عليه واله انه قال اكثروا ذكر
هادم اللذات ونقل انه ساله بعض الناس فقال يا رسول الله هل يحشر مع الشهداء احد قال نعم
من يذكر الموت في اليوم والليلة عشرين مرة وروي ان رسول الله صم مر بمجلس قد استعلاه الضحك
فقال شوبوا مجلسكم بذكر مكدر اللذات قالوا ما مكدر اللذات قال الموت وعنه صم اكثروا من
ذكر هادم اللذات فانه يمحص الذنوب ويزهد في الدنيا وعنه صم كفى بالموت واعظا ونقل انه صم
خرج الى المسجد فاذا قوم يتحدثون ويضحكون فقال اذكروا الموت والذي نفسي بيده لو تعلمون ما اعلم
لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا ونقل انه ذكر عند رسول الله صم رجل فاحسنوا الثناء عليه فقال كيف كان ذكر
صاحبكم للموت قالوا ما كنا نكاد نسمعه يذكر الموت قال فان صاحبكم ليس هناك وروي انه سال رجل
الانصار رسول الله صم فقال من اكيس الناس واكرم الناس فقال صم اكثرهم ذكرا للموت واشدهم استعدادا له
هم الاكياس ذهبوا بشرف الدنيا وكرامة الاخرة وروي انه قال رجل يا رسول الله من ازهد الناس قال من لم ينس القبر
والبلى وترك فضل زينة الدنيا واثر ما يبقى على ما يفنى ولم يعد غدا من ايامه وعد نفسه من اهل القبور وعن
الحسن الصيقل قال سالت ابا عبد الله ع عما يروي الناس تفكر ساعة خير من قيام ليلة قلت كيف يتفكر قال
يمر بالخربة او بالدار فيقول اين ساكنوك واين بانوك ما لك لا تتكلمين وعن ابي عبيدة قال قلت لابي
جعفر ع حدثني ما انتفع به فقال يا ابا عبيدة اكثر ذكر الموت فانه لم يكثر ذكره انسان الا زهد في الدنيا
وعن ابي بصير قال شكوت الى ابي عبد الله ع الوسواس فقال يا ابا محمد اذكر تقطع اوصالك في قبرك
ورجوع احبائك عنك اذا دفنوك في حفرتك وخروج بنات الماء من منخريك واكل الدود لحمك فان
ذلك يسلي عنك ما انت فيه قال ابو بصير فوالله ما ذكرته الا سلي عني ما انا فيه من هم الدنيا وعن
ابي بصير قال قال لي الصادق ع اما تحزن اما تهتم اما تالم قلت بلى والله قال فاذا كان ذلك منك فاذكر الموت
ووحدتك في قبرك وسيلان عينيك على خديك وتقطع اوصالك في قبرك واكل الدود من لحمك وبلاك

وانقطاعك عن الدنيا فان ذلك يحثك على العمل ويردعك عن كثير من الحرص على الدنيا وعن ابى
عبدالله ع قال من كان كفنه فى بيته لم يكتب من الغافلين وكان ماجورا كلما نظر اليه وعن عبد
الرحمن بن الحجاج عن ابى عبدالله ع قال افطر رسول الله ص عشية خميس فى مسجد قبا فقال هل من شراب
فاتاه اوس بن خولى الانصارى بعس مخيض فلما وضعه على فيه نحاه فقال شرابان يكتفى باحدهما
من صاحبه ولا اشربه ولا احرمه ولكن اتواضع لله فانه من تواضع لله رفعه الله ومن تكبر خفضه الله
ومن اقتصد فى معيشته رزقه الله ومن بذر حرمه الله ومن اكثر ذكر الموت احبه الله فصل فى
الحث على العمل والاستعداد للموت نقل عن امير المؤمنين ع انه قال كم من غافل ينسج ثوبا
وانما هو كفنه ويبنى بيتا ليسكنه وانما هو موضع قبره وقيل له ما الاستعداد للموت قال اداء
الفرايض واجتناب المحارم والاشتمال على المكارم ثم لا يبالى اوقع على الموت ام وقع الموت
عليه والله ما يبالى ابن ابيطالب اوقع على الموت ام وقع الموت عليه وقيل للصادق عليه السلم
اوصنا فقال ع اعد جهازك وقدم زادك لطول سفرك وكن وصى نفسك ولا تامن غيرك ان
يبعث اليك بما يصلحك ونقل عن امير المؤمنين ع قال فى خطبة طويلة ايها الناس من يمشى على
وجه الارض فانه يصير الى بطنها والليل والنهار مسرعان فى هدم الاعمار ولكل ذى رمق قوت
ولكل حبة آكل وانت قوت الموت وان من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد لن ينجو من الموت
غنى بماله ولا فقير لاقلاله وروى ان الصادق ع راى رجلا اشتد جزعه على موت ولده
فقال يا هذا اجزعت للمصيبة الصغرى وغفلت عن المصيبة الكبرى لو كنت لما صار اليه
ولدك مستعدا لما اشتد عليه جزعك فمصابك بتركك الاستعداد له اعظم من مصابك
بولدك وعن امير المؤمنين ع ان العبد اذا كان فى آخر يوم من الدنيا واول يوم من الاخرة مثل
له ماله وولده وعمله فيلتفت الى ماله فيقول والله انى كنت عليك لحريصا شحيحا فماذا عندك
فيقول خذ منى كفنك فيلتفت الى ولده فيقول والله انى كنت لكم محبا وانى كنت عليكم لحاميا
فماذا عندكم فيقولون نؤديك الى حفرتك ونواريك فيها فيلتفت الى عمله فيقول والله انك كنت
على لثقيلا وانى كنت فيك لزاهدا فماذا عندك فيقول انا قرينك فى قبرك ويوم حشرك حتى
اعرض انا وانت على ربك وعن قيس بن عاصم قال قال رسول الله ص يا قيس ان مع العز ذلا وان
مع الحيوة موتا وان مع الدنيا آخرة وان لكل شىء حسيبا وان على كل شىء رقيبا وان لكل اجل
كتابا وانه لا بد لك يا قيس من قرين يدفن معك وهو حى فتدفن معه وانت ميت فان كان كريما
اكرمك وان كان لئيما اسلمك ثم لا يحشر الا معك ولا تحشر الا معه ولا تسئل الا عنه ولا
تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست به وان فسد لا تستوحش الا منه وهو فعلك وقد
نظم حسان بن ثابت هذه الموعظة فى ابيات تخير خليطا من فعالك انما قرين الفتى فى القبر
ما كان يفعل فان كنت مشغولا بشىء فلا تكن بغير الذى يرضى به الله تشغل فلن يصحب
الانسان من بعد موته ومن قبله الا الذى كان يعمل الا انما الانسان ضيف لاهله يقيم قليلا

١٧

بينهم ثم يرحل فصل فى فضل البكاء والحث عليه عن النبى ص كل عين باكية يوم القيمة الا ثلثة اعين
عين بكت من خشية الله وعين غضت عن محارم الله وعين باتت ساهرة فى سبيل الله وقال ع
من بكى على ذنوبه حتى تسيل دموعه على لحيته حرم الله ديباجة وجهه على النار وقال ع من خرج من عينيه مثل
الذباب من الدمع من خشية الله امنه الله به يوم الفزع الاكبر وعن النبى ص ما من مؤمن يبكى من خشية الله تعالى الا
غفر الله ذنوبه وان كان اكثر من نجوم السماء وعدد قطرات البحار ثم قرأ فليضحكوا قليلا وليبكوا كثيرا جزاء
بما كانوا يكسبون وقال ع حرمت النار على عين بكت من خشية الله وعن ابى امامة قال قال النبى ص
ما يقطر فى الارض قطرة احب الى الله من قطرة دمع فى سواد الليل من خشية الله لا يراه احد الا الله عز وجل
وعنه ع اذا اقشعر قلب المؤمن من خشية الله تحاتت عنه خطاياه كما تتحات من الشجر ورقها وروى
ان الحسن ع مر بشاب يضحك فقال هل مررت بالصراط قال لا قال وهل تدرى الى الجنة تصير ام الى النار
قال لا قال فما هذا الضحك قال فما رأى ذلك الفتى بعدها ضاحكا وعن الصادق ع حدثنى ابى عن ابيه ان
الحسن بن على ع كان اعبد الناس فى زمانه وازهدهم وافضلهم وكان اذا حج حج ماشيا وربما مشى
حافيا وكان اذا ذكر الموت بكى واذا ذكر القبر بكى واذا ذكر البعث والنشور بكى واذا ذكر العرض على الله
شهق شهقة يغشى عليه منها وكان اذا قام فى صلوته ترتعد فرايصه بين يدى ربه وكان اذا ذكر الجنة والنار
اضطرب اضطراب السليم وسال الله الجنة وتعوذ به من النار فصل فى الخطاب مع اصحاب القبور
السلام عليكم يا اصحاب القبور من الشيوخ والشباب السلام عليكم ايها المفارقون للاقارب والاحباب
السلم عليكم ايها المهاجرون عن الاخوة والاصحاب السلم عليكم ايها المجردون من الاموال والاسباب
السلم عليكم ايها المتوسدون بالتراب السلام عليكم يا سكان المنازل المعفرة السلم عليكم يا
اصحاب الشمائل المغيرة السلم عليكم يا اصحاب الوجوه المعفرة السلم عليكم يا اهل الديار الدارسة
السلم عليكم يا اهل الآثار الطامسة كنتم رحمكم الله مغرورين بالقوة والشباب ومشغولين باللهو واللعب
وطالبين للعيش والبقاء وغافلين عن الموت والفناء ومتنعمين فى الدور والقصور ومستانسين بالنساء وذوات
الخدور ومشتغلين باللذة والراحة والسرور فتركتم مجبورين سعة الدور وسكنتم مقهورين فى مضايق القبور
واودعتم بطون الثرى وحجبتم عن عيون الورى واشفيتم قلوب الحساد واحزنتم الاحباب والاولاد
ليت شعرى ماذا تعوضتم عن الاحباب ومن يونسكم تحت هذا التراب وكيف انتم فى وحدتكم وانفرادكم و
كيف بليت فى التراب اجسادكم وكيف خلق من ابدانكم الدود وكيف اكل اللحوم والجلود وكيف
سالت الاحداق على الخدود وكيف تفرقت الاعضاء والاوصال وتقطعت اليمين والشمال

فان سالتم ايها التاركون للاهل والعيال والقاطعون لدنيا والآمال عما نسخ بعدكم من الاحوال فقولوا
على واسمعوا هذا المقال سكنت الدور وزوجت الازواج وقسمت الاموال وتفرق اهل البيت من
الاولاد والاطفال الذين ربيتموهم بالنعمة والدلال ونسيكم الصواحب والرفقا وغفل عنكم الاقارب والجلساء
لا يذكر اسماؤكم قط في الاسماء ولا تخطرون بقلب الاحبة والخلطاء

فصل في جواب الموتى بلسان الحال قد سمعنا
يا عبد الله مقالتك ووعينا ايها المتكلم مخاطبتك فاسمع جوابنا واحفظ خطابنا قد لبسنا اثواب الندامة و
دخلنا في ابواب القيمة وصرعنا المنايا في اعجب المصارع واضجعنا اهلونا في اضيق المضاجع واودعونا في بطون
قبورنا واضجعونا على الايمان في لحودنا ووضعوا علينا تراب القبور خدودنا وبنوا باللبن سقوف بيوتنا وودعنا
اخوتنا واهلونا ورجعوا عنا وخلونا ثم الملائكة للسؤال حضرونا وعما شاء ربنا سالونا ثم اجتمع الديدان
علينا فاكلونا وهيأتنا غيرونا ونصبح ونمسي بغير اهل وعيال في بيوت خالية من الاسباب والاموال قد
وقعنا في امر هايل وخطر شايل نسمع من القبور تخويفا وتهديدا وتعنيفا شديدا ويقول انا بيت الظلمة
انا بيت الفتنة انا بيت المحنة انا بيت الغربة والكربة انا بيت الوحدة والوحشة انا بيت الحية والعقرب
والدود انا سجن لمن عصى المعبود انا حفرة من حفر النار انا سجن لمن عصى الجبار ويقول بعضها بشرى
لاهلها انا بيت الراحة والنعيم لمن عبد الغفور الرحيم انا بيت النعمة والسرور لمن اتقى واجتنب الشرور وتنادي
بقاع الارض وتقول ايها المغتر بظاهر الدنيا هلا اعتبرت بمن دفن فينا من اهلك وحشمك واخوانك
وجيرانك اما رايت كيف حرصوا على الدنيا وجمعوا الاموال واطالوا الآمال فتركوا ما جمعوا وقطعوا ما
املوا مجبورين ودفنوا فينا صاغرين فهلا استدركت ما فاتهم من الاعمال وهلا زهدت في جمع الاموال
وطول الآمال ويلوم سابقنا لاحقنا ويقول ايها المتخلف في الدنيا بعد اخوانه وجيرانه اما كان لك فينا
عبرة اما كان لك في تقدمنا اياك فكرة اما رايت انقطاع اعمالنا عنا وانت في المهلة فهلا استدركت
ما فات اخوانك وهلا عملت ما حرم جيرانك ايها الساكن في دار الغرور المخاطب لاهل القبور تمكن
من اصلاح زادك وتاهب لمعادك واستعداد فاغتنم ما فاتنا من الاعمال واحذر وتجنب من عواقب الاهمال وانت
ايها المخاطب راحل عما قليل الينا وقادم بعد ايام علينا فارحم نفسك اللطيفة الضعيفة واجتهد في خلاص
مهجتك الشريفة اعلم انه سيصنع بديارك ما صنع بديارنا ويدرس من آثارك ما درس من آثارنا وانك تصير
الى حال لا ينفعك فيه الصديق ولا ينجيك النسيب ولا الشفيق وتسير منقطع العلايق والاسباب الى
منازل الوحشة والاغتراب وان لك قبرا ينتظر قدومك عليه وموتا ينتظر دخولك اليه فبادر بما
سمعت من جوابنا وما ترى من مثل منقلبنا ومآبنا فلم يجر علينا حال الا وهي جارية عليك والخطر والله بين
يديك ولعدا اجزاك بالتحقيق وذلك سبيل التوفيق

فصل في تنبيه النفس بعد جواب الموتى بعظات
مؤثرة ايها الغافل المغرور قد سمعت جواب اصحاب القبور وعرفت ما شرحوا لك من الامور فما عذرك غدا عند سيدك

ومولاك

ومولاك وماذا تقول حين تلقاه ويلقاك فوالله لئن اهملت بعد التحذير وغفلت عما اليه تصير
لتفتضحن عند ربك فضيحة هايلة ولتلقين غدا اخطارا هايلة فكن على عزم السفر والرحيل وجمع الزاد
ليوم الخطر الجليل وتب الى الله توبة العبد الضعيف الذليل الظالم لنفسه المستخف بحرمة ربه الذي عظمت
ذنوبه فجنت واديرت ايامه فولت حتى اذا راى مدة العمل قد انقضت وغاية العمر قد انتهت و
ايقن انه لا محيص له من الله ولا مهرب له عن سيده ومولاه فقام اليه بقلب طاهر نقي ثم دعاه بصوت حايل
خفي قد تطاطا فانحنى ونكس راسه فانثنى قد ارعشت خشيته رجليه وغرقت دموعه خديه يدعوه ويقول
وابعد سفراه واعظم خطراه واظلمة قبراه واحزناه على ايام ضيعتها واخجلتاه على آثام جمعتها آه ان عاقبتني
بعدلك ولم تعاملني بفضلك آه ان اعطيتني كتابي بشمالي وظهرت على الناس سوء حالي آه اذا قيل خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه ثم في سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه فياله من خوذ لا تنجيه عشيرته ولا تنفعه قبيلته آه من
نار تنضج الاكباد والكلى آه من نار نزاعة للشوى آه من نار نورها ظلمة وهينها اليم وبعيدها قريب آه من نار لا ترحم من استعطفها
ولا تعذر على التخفيف عمن خشع لها آه من ضربها وزقومها وغساقها آه من شرابها الذي يقطع امعاء وفيده
سكانها آه الى الشقاوة خلقتني فاطيل بكائي ام للسعادة خلقتني فابشر رجائي مولاي الضرب بالمقامع خلقت
اعضائي ام لشرب الحميم خلقت امعائي مولاي اتراك بعد الايمان بك تعذبني ام بعد حبي اياك تبعدني
حاشاك لوجهك الكريم ان تخيبني مولاي اتراك تخلف ظنوننا وتقطع رجاءنا كلا يا كريم ان لنا فيك
املا طويلا ان لنا فيك رجاء عظيما

فصل في موعظة مؤثرة عظ نفسك العليلة في كل نهار وليلة بهذه
الموعظة الجليلة يا حصاد المنون اما لك عبرة بالسلف من القرون اين صفي الله والد الانسان واين
صاحب النون وصاحب الطوفان واين ابراهيم خليل الرحمن واين صاحب التورية والانجيل وصاحب الفرقان
انهم قد بلغوا الرسالة واد وا الامانة ونصحوا الامة وعبدوا حق العبادة فنقلوا من دار البوار وسكنوا
منعمين بدار القرار اين النمرود وكنعانه واين فرعون وهامانه واين النجاشي واقرانه واين قيصر
وسلطانه قد ملكوا الدنيا وعمروها وبنوا فيها الامصار وحفروا فيها الانهار وغرسوا فيها الاشجار
وفارقوها وهم كارهون وسكنوا تحت التراب على رغمهم وهم صاغرون

فصل تفكر كيف افنى الموت قوما
ثمود وقوم فرعون وعادا وسل دار ابائكم قد بادت ملوكا طال ما ركبوا الجيادا وسل بيت الفنا من كان
عظيما نهم صاروا رمادا باتوا على قلل الجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم القلل واستنزلوا
بعد عز عن معاقلهم واسكنوا حفرا يا بئس ما نزلوا فناداهم صارخ من بعد دفنهم اين الاساور والتيجان والحلل

اين الوجوه التي كانت منعمة من دونها تضرب الاستار والكلل فافصح القبر حين سائلهم تلك
الوجوه عليها الدود ينتقل قد طال ما اكلوا دهرا وما شربوا فاصبحوا بعد ذاك الطول قد اكلوا روي
ان الهادي ع انشد لمتوكل العباسي هذه الابيات فبكى مع كمال قسوته حتى بلت دموعه لحيته ونقل ان هذين
المكتوبين وجدا مكتوبين على قبر تناجيك اجداث وهن سكوت وسكانها تحت التراب خفوت
يا جامع الدنيا بغير بلاغة لمن تجمع الدنيا وانت تموت فصل في موعظة مؤثرة ودعاء مؤثرة ايها
الغافل السكران اما تتعظ بموت الاحبة والاخوان هل ترى في ربوعك الا الشتات وتسمع
جوعك الا فلان مات اين الآباء الاكابر اين الابناء الاصاغر اين الخليط والمعاشر اين
المنزل والمفاخر ابتلعتهم والله الحفر والمقابر فلو كشفت عنهم اغطية الاجداث بعد يومين او
ثلاث لرايت الاحداق على الخدود سائلة والالوان من ضيق اللحود حائلة ينكرهم من كان بهم عارفا
وينفر عنهم من لم يزل بهم الفا فازهد في هذه الدنيا التاركة لاهلها المهلكة طلابها المعلقلة خطابها
اعلم ان مثلها مثل الحية لين مسها قاتل سمها واهلها يصبحون ويمسون على احوال شتى فميت يبكى
ومفجوع يعزى وآخر يبشر ويهنى وعايد ومعود وآخر بنفسه يجود وطالب الدنيا والموت يطلبه وغافل
وليس بمغفول عنه ايها الغافل ان من طلب الدنيا وجد الحسرة والندامة ومن طلب العقبى وجد الراحة والسلامة الدنيا دار
محنة وبلية وحبها راس كل خطيئة عجبا لمن طلب الدنيا والموت يطلبه وبنى القصور والقبر مسكنه يا طالب اللذات
الحاضرة حلاوة الدنيا مرارة الآخرة ايها الناس اذكر الموت وشدته والفوت وحسرته وظلمة القبر ووحشته واللحد
ووحدته اللهم ارحمني مصرعي على الفرش تقلبني ايدي احبتي وارحمني مطروحا على المغتسل يغسلني صالح اخواني
محمولا قد تناول اصحابي اطراف جنازتي وارحمني في ذلك البيت المظلم وحدتي ووحشتي وغربتي وارحمني اذا انقطع من الدنيا
اثري وانمحى من المخلوقين ذكري وكنت في المنسيين كمن قد نسي قبلي وارحمني عند تغير صورتي اذا بلي جسمي وتفرقت
اعضائي وتقطعت اوصالي يا غفلتي عما يراد بي اللهم اعني على البكاء على نفسي وعلى الزفرة والانين طول دهري ومالي
لا ابكي وقد افنيت بالتسويف والآمال عمري ونزلت منزلة الآيسين من خيري ومالي لا ابكي وارى نفسي تخادعني
والايام تخادعني وقد خفقت فوق راسي اجنحة الموت ويعشني من قرب اعين الفوت ومالي لا ابكي ولم
امهد في قبري لرقدتي ولم افرشه بالعمل الصالح لضجعتي ومالي لا ابكي ولا ادري قرب مسيري ولا ادري الى ما يئول مصيري
ومالي لا ابكي ولعل كفني نسج ولعل تابوتي الذي اوضع فيه قد نجر ولعل كافوري الذي تحنطني به قد احضر ولعل
اللبن الذي يغطى به قبري قد قطع ونحر ولعل الذين يغسلوني ويحنطوني ويكفنوني والذين يصلون علي و
يشيعوني وعلى اكتافهم يحملوني الى قبري فهم في كل يوم ويلاقوني ولكن لا اعرفهم ولا يعرفوني ومالي لا ابكي وقد
عصيت من لا ينبغي ان يعصى وتبت اليه مرة بعد اخرى فلم يجد عندي وفاء ولا صدقا يا ويلي اذا خلت
لحدي وحدي ونطقت الارض من تحتي فقالت لا مرحبا بك ولا اهلا لقد كنت ابغضك وانت على ظهري

فكيف

فكيف وقد صرت في بطني لا مرحبا ولا اهلا يا ويلي اذا نظرت الى الانبياء وقوفا والى الملائكة صفوفا فمن
عدلك يا رب من يخلصني ومن ايدي المظلومين من يستنقذني ومن عذاب النار من يجيرني ومالي لا ابكي وقد
اخبر القهار الجبار بان النار التي اعدها للفجار وقودها الناس والحجارة ومالي لا ابكي وانا على ورود النار
على يقين ومن الخروج منها على شك قال الله وان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا ثم ننجي
الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثيا ومالي لا ابكي وقد روي عن الائمة وسادتي ان حلقة من السلسلة التي
طولها سبعون ذراعا لو وضعت على الدنيا لذابت من حرها ولو ان قطرة من الزقوم والضريع قطرت في شرب
اهل الدنيا لماتوا من نتنها اللهم بارك لي في الموت واعني على سكرات الموت واعني على هول المطلع واوسع علي المضجع
وارزقني خير ما قبل الموت وارزقني خير ما بعد الموت واعذني من تقلبي في النار بين اطباق النار وفي ظلال نار يوم النار
واعذني من مقطعاتها وعقاربها وحياتها وضريعها وحميمها وغساقها ومن شرابها الذي يقطع امعاء وافئدة سكانها
آه من الشقاء ولدتني امي للعناء ليتها لم تلدني ولم تربني فصل في موعظة مؤثرة ايها الغافل اعمل على مهل وكن
من الله عز وجل على وجل ولا تغتر بالامل ونسيان الاجل ولا تركن الى الدنيا فانها غدارة خداعة وقد تزخرفت لكم بغرورها
وفتنتكم بامانيها وتزينت لخطابها كالعروس المجلية العيون اليها ناظرة والقلوب عليها عاكفة والنفوس لها عاشقة
فكم عاشق لها قتلت ومطمئن اليها خذلت فانظر اليها بعين الحقيقة فانها دار كثير بوائقها وذمها خالقها
جديدها يبلى وملكها يفنى عزيزها يذل وكثيرها يقل وحيها يموت وخيرها يفوت فاستيقظ من غفلتك وانتبه من
رقدتك قبل ان يقال فلان عليل او مدنف ثقيل فهل على الدواء من دليل ام هل الى الطبيب من سبيل فيدعى لك
الاطباء ولا يرجى لك الشفاء ثم يقال فلان اوصى وماله احصى ثم يقال قد ثقل لسانه فما يكلم اخوانه ولا يعرف جيرانه
وعرق عند ذلك جبينك وتتابع انينك وتلجلج لسانك وبكى اخوانك وقيل لك هذا ابنك فلان وهذا اخوك
فلان منعت الكلام فلا تتكلم وختم على لسانك فلا تنطق ثم حل بك القضاء وخرج روحك من الاعضاء فاجتمع
عند ذلك اخوانك واحضرت اكفانك فغسلوك وكفنوك فانقطع عوادك واستراح حسادك وعاد الى
اهلك الى مالك وبقيت مرتهنا باعمالك فصل في موعظة كاملة ايها الغافل افق من سكرتك واستيقظ من
غفلتك واذكر الموت وشدته والفوت ومحنته وعدله قبل نزوله واتق الله حق تقاته واكثر الزاد فان السفر بعيد
واستعد للمعاد فان الطريق سحيق واحكم السفينة فان البحر عميق وخفف احمالك فان العقبة
كؤود واخلص اعمالك فان الناقد بصير ايها الغافل المغرور كن في الدنيا كانك غريب او كعابر سبيل
وعد نفسك من اهل القبور واجتنب المعاصي والشرور واستعد ليوم القيمة العظيم شانه الشديد زمانه القائم
سلطانه القريب اوانه يوم ترى السماء فيه قد انفطرت والكواكب من هوله قد انتثرت والنجوم الزاهرة قد انكدرت
والشمس قد كورت والجبال قد سيرت والعشار قد عطلت والوحوش قد حشرت والبحار قد سجرت والنفوس
الى الابدان قد زوجت والجحيم قد سعرت والجنة قد ازلفت والجبال قد نسفت والارض قد زلزلت يوم ترى

الارض فقد زلزلت زلزالها واخرجت الارض اثقالها يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم يوم يكون الناس كالفراش المبثوث
وتكون الجبال كالعهن المنفوش يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما ارضعت وتضع كل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم
بسكارى ولكن عذاب الله شديد ايها المسكين دع التمكن فيما لغاريه وبغاريك واصرف الفكر الى اغلبيه موارد ذلك فاخبرت
بان النار مورد الجميع فانت من الورود على يقين ومن النجات في شك فاستشعر في قلبك هول ذلك المورد فعساك للنجاة
منه تستعد وتامل في حال المجرمين اذا احاطت النار بهم جميعا وسمعوا الهاز فيرا وشهيقا فعند ذلك ايقن
المجرمون بالعطب وجثت الامم على الركب حتى اشفق البراء من سوء المنقلب وخرج المنادي من الزبانية يا فلان
بن فلان المسوف نفسه في الدنيا بطول الامل المضيع عمره في سوء العمل فيبادرونه بمقامع من حديد ويستقبلونه
بعظائم التهديد فعند ذلك ينادون على ما فرطوا في جنب الله ويناشدون ولا يجيبهم الندم ولا يغنيهم الاسف
بل يكبون في النار على وجوههم من فوقهم النار ومن تحتهم النار وهم بين اطباق النار تغلي النار كغلي القدور
ويدعون بالويل والثبور اعاذنا الله واياكم من النار ورزقنا واياكم مرافقة الابرار وغفر لنا ولكم جميعا انه هو
الغفور الرحيم في موعظة نفيسة ايها الذاهل من سكرة الذنوب خذ الاهبة لموارد الخطوب وداو ايها المريض
قلبك بالعظات واتخذ ايها الاسير من رب السموات اما تعلم انه يراك اما تعرف انه خلقك عظيم فنونك اما تصدق
انه علمك وهداك اما تفهم انك ساكن بداره وتاكل من رزقه ومبارة احسانه اما تستحيي من آثار نعمته اما تخاف من خطره وغضبه
اما تحذران يبعدك عن باب رحمته الحسن ان تقوى ياجاني على معصية ابيق بالمملوك ان يعرض عن مالك رقبته
الحسن بعيد ان يغضي وما نعمة الخبز للربوبان بعصيه ربه بحضرته فتنبه ايها الغافل قلبك واعبد الله ربك
وتدارك عصيانك وذنبك وازهد في طول املك وزد في علمك وعملك وتفرغ من حرصك وحيلك فانه يلفاك
غدا ندمك لو زلت بك قدمك وسلكا املك وحسنك ويفارقك اولد القريب ويرفضك الوالد والحبيب
فلا ابت الدنياك عائد ولا في حسناتك زائد فاعمل ليوم القيمة قبل الحسرة والندامة واستغفر ربك الغفار من ان
تحشر في النار مع الفجار فانهم يقول الائمة الابرار يتعاوون كما يتعاوى الكلاب والذئاب مما يلقون من اليم العذاب
لا يقضى عليهم فيموتوا ولا يخفف عنهم من عذابها عطاش فيها جياع كليلة ابصارهم صم بكم عمي مسودة وجوههم خاسئون
فيها نادمون مغضوب عليهم ولا يرحمون وفي النار يسجرون ومن الحميم يشربون ومن الزقوم ياكلون وبكلاليب النار
يحطمون وبالمقامع يضربون وبالملئكة الغلاظ الشداد لا يرحمون وفي النار على وجوههم يسحبون ومع الشياطين
يقرنون وفي الانكال والاغلال يصفدون ان دعوا لم يستجب لهم وان سالوا حاجة لم يقض لهم اعاذنا الله واياكم
من النار وان يحشرنا في الجحيم مع الفجار بحرمة محمد وآله الاطهار

[illegible]

من خطبة امير المؤمنين ع ايها الناس ان اخوف ما اخاف عليكم اثنان اتباع الهوى وطول الامل
فاما اتباع الهوى فيصد عن الحق واما طول الامل فينسي الآخرة الا وان الدنيا قد ولت
حذاء در حالتیکه شتابانست در رو گردانیدن فلم يبق منها الا صبابة كصبابة الاناء اصطبها
صابها در ریخته باشد آنرا ریزنده آن الا وان الآخرة قد اقبلت ولكل منهما بنون فكونوا من ابناء الآخرة
ولا تكونوا من ابناء الدنيا فان كل ولد سيلحق بامه يوم القيمة وان اليوم عمل ولا حساب
وغدا حساب ولا عمل من نهج البلاغة ايها الناس انما الدنيا دار مجاز والآخرة دار قرار فخذوا من
ممركم لمقركم ولا تهتكوا استاركم عند من يعلم اسراركم واخرجوا من الدنيا قلوبكم من قبل ان تخرج
منها ابدانكم ففيها اختبرتم ولغيرها خلقتم ان المرء اذا هلك قال الناس ما ترك وقالت الملئكة
ما قدم لله اباؤكم خدا نگهدار دیدران شما را این کلمه ایست که عرب از برای تعظیم مخاطب گوید و بعضی گفته اند که لام لله عاقبت است
یعنی عاقبت پدران شما برای خدا فقدموا بعضا يكن لكم ولا تخلفوا كلا فيكون عليكم كلا واپس مگذارید همه مال را یا مالها
زکوة و تصدقات نا باشد بر شما وزر و وبال من خطبة امير المؤمنين ع والله لان ابيت على حسك السعدان
مسهدا در حالتیکه بیدار باشم در جمیع اوقات آن واجر في الاغلال مصفدا در حالتیکه دست و گردن بسته در بند کرده
شده باشم احب الي من ان القى الله ورسوله يوم القيمة ظالما لبعض العباد وغاصبا لشيء من
الحطام وكيف اظلم احدا لنفس يسرع الى البلى قفولها وچگونه ستم کنم برکسی برای نفسی که بر شتاب برای پوسیدن
بازگشتن آن ويطول في الثرى حلولها و دراز میشود در خاک فرود آمدن آن والله لقد رايت عقيلا
وقد املق در حالتیکه درویش بود حتى استماحني من بركم صاعا ورايت صبيانه شعث الالوان من
فقرهم كانما سودت وجوههم بالعظلم برنگ نیل وعاودني مؤكدا و بازگشت بمن در حالتیکه تاکید کننده بود و
كرر علي القول مرددا در حالتیکه تردید و اعاده نماینده بود فاصغيت اليه سمعي فظن اني ابيعه ديني
واتبع قياده مفارقا طريقي و در پی میروم کشیدن او را در حالتیکه مفارقت کننده ام از طریق صواب خود فاحميت
له حديدة ثم ادنيتها من جسمه ليعتبر بها فضج ضجيج ذي دنف من المها وكاد ان يحترق من ميسمها از اثر آن آهن داغ کننده فقلت له ثكلتك الثواكل يا عقيل
اتئن من حديدة احماها انسانها للعبه وتجرني الى نار سجرها
جبارها لغضبه اتئن من الاذى ولا ائن من لظى واعجب من ذلك طارق طرقنا بملفوفة
في وعائها ومعجونة وسرشته کرده شده گویند آن حلوای عسل بود که شخص او را در جامه پیچیده در شب نزد آنحضرت آورد
وچون آنحضرت علوم داشت که مقصود چه بود آورنده کاری بود که مستلزم ظلم بود در یکی از آفریده فرمود که شنئتها
آن بدو را كانما عجنت بريق حية گویا سرشته شده بآب دهن مار او قيئها فقلت اصلة ام زكوة
ام صدقة فذلك محرم علينا اهل البيت فقال لا ذا ولا ذاك ولكنها هدية فقلت هبلتك
الهبول گریان باد برای تو چشم مردمان اعن دين الله اتيتني لتخدعني امختبط انت ام ذو جنة
ام تهجر یا بیهوده میگوئی والله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها على ان اعصي
الله في نملة اسلبها جلب شعيرة ما فعلته وان دنياكم عندي لاهون من ورقة في فم
جرادة تقضمها که خورد آنرا ما لعلي ونعيم يفنى ولذة لا تبقى نعوذ بالله من سبات العقل
وقبح الزلل وبه نستعين روى عن امير المؤمنين ع اوصيكم بخمس لو ضربتم اليها از برند بسبب
آن کفتار اباط الابل شکمهای شتران را یعنی اشتهار را یا شتهای خود کنایت از اینکه اگر سوار شوید و بسرعت شتران راوان سازند در سفر بسبب

رسیدن باین حدیث لکانت لذلک اهلاً لا یرجون احد منکم الا ربه باید که امیدوار نباشد کسی از شما مگر به پروردگار خود
ولا یخافن الا ذنبه ولا یستحیین احد اذا سئل عما لا یعلم ان یقول لا اعلم در حدیث
آمده که هر که فتوی دهد بغیر علم باحکام دین لعنت کنند بر او ملائکه آسمان و زمین ولا یستحیین احد اذا لم یعلم
الشیء ان یتعلم آورده اند که یکی تعلیم میگرفت در اوان بزرگسالی شخصی گفت تا شرم نمی آید در سن پیری تعلیم میگیری
گفت هرگاه مرا شرم نمی آید از جهل در بزرگسالی چگونه شرم می آید مرا بر کرسی تعلیم گرفتن وبالصبر فان
الصبر من الایمان کالراس من الجسد لا خیر فی جسد لا راس معه ولا فی ایمان لا صبر معه
عن امیر المؤمنین ع من اصلح ما بینه وبین الله اصلح الله ما بینه وبین الناس ومن اصلح امر آخرته اصلح الله
له امر دنیاه ومن کان له من نفسه واعظ کان علیه من الله حافظ سئل عن امیر المؤمنین ع عن الخیر ما هو
فقال لیس الخیر ان یکثر مالک وولدک ولکن الخیر ان یکثر علمک وان یعظم حلمک وان تباهی الناس
بعبادة ربک فان احسنت حمدت الله وان اسأت استغفرت الله ولا خیر فی الدنیا الا لرجلین رجل
اذنب ذنوباً فهو یتدارکها بالتوبة ورجل یسارع فی الخیرات ولا یقل عمل مع التقوی وکیف یقل ما یتقبل
در خطبه ای در بعض مواعظ یا اصحاب الفکرة والفطنة الدنیا عجوزة بکرة سحارة غدارة طرارة فی کل لحظة لها صدیق
وخلیل وکل ساعة معها هالک وقتیل بحرها عمیق راکبها غریق محبها مخذول صدیقها مفتون زاهدها فارغ راغبها
مشغول سرورها هم تریاقها سم ساحلها [illegible] شفاؤها داء وصحتها بلاء محبتها عناء شرابها سراب معمورها خراب حاصلها
تراب حلالها حساب حرامها عذاب مزرعة المؤمنین سوق الطالبین مطیة القاصدین مطرح [illegible] منشوقة
المغرورین ممر الصدیقین منزلة العارفین مملکة الشیاطین قال رسول الله ص سیاتی زمان علی امتی یحبون خمساً وینسون خمساً
یحبون الدنیا وینسون الآخرة یحبون المال وینسون الحساب یحبون القصور وینسون القبور یحبون النساء وینسون
الحور یحبون النفس وینسون الرب اولئک انا بریء منهم وهم بریئون منی

انعمت بها علیکم بجد النعم [illegible]

مولفه در سورة البقرة فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون فاذکرونی بالطاعة اذکرکم بالثواب اذکرونی بالطاعة
اذکرکم بالرحمة بیانش اطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون اذکرونی بالطاعة اذکرکم بالمعونة بیانش والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا اذکرونی بالاعمال الصالحة اذکرکم بالثواب بیانش ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات انا لا نضیع اجر
من احسن عملا اذکرونی بالتوحید والایمان اذکرکم بالدرجات والجنان بیانش وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات
ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار اذکرونی بالشکر اذکرکم بالزیادة بیانش ولئن شکرتم لازیدنکم اذکرونی فی الخلاء اذکرکم
فی الملاء قال الله تعالی فی بعض کتب الاوائل انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی ما شاء وانا مع عبدی اذا ذکرنی فمن ذکرنی
فی نفسه ذکرته فی نفسی ومن ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه ومن تقرب لی شبرا تقربت الیه ذراعا ومن تقرب لی
ذراعا تقربت الیه باعا ومن اتانی ماشیا اتیته هرولة ومن اتانی بقراب الارض خطیئة اتیتها بمثلها مغفرة ما لم یشرک
بی شیئا وقیل اذکرونی فی النعم والرخاء اذکرکم فی الشدة والبلاء بیانه فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم
یبعثون قال رسول الله ص تعرف الی الله فی الرخاء تعرفک فی الشدة والبلاء یعنی با خدا آشنایی کن در حال خوشدلی
وشادی تا با تو آشنا شود در حال محنت و نامرادی سلمان فارسی گفت چون بنده با این درگاه آشنا شود و او را
بلایی رسد فرشتگان شفیع وی باشند و گویند خدایا بنده درگاه تست اگر مصلحت دانی از وی کفایت کن و چون با این
درگاه آشنایی ندارد چون وی را بلایی رسد آنگاه با این درگاه آید فرشتگان گویند آلآن وقد عصیت قبل فی الخصال
عن امیر المؤمنین ع اذکروا الله فی کل مکان فانه معکم قال النبی ص ان الملک ینزل الصحیفة من اول النهار واول اللیل
یکتب فیها عمل ابن آدم فاملوا فی اولها خیرا وفی آخرها فان الله یغفر لکم ما بین ذلک ان شاء الله فانه یقول اذکرونی
اذکرکم عبدالله مبارک گفت سالی از سالها بحج میرفتم در راه از قافله باز ماندم در بادیه اشتر بتوکل میراندم جوانی سیزده یا چهارده
ساله را دیدم جامه مختصر پوشیده بادی نه زادی و نه راحله آمد تا بنزدیک من رسید گفتم ای جوان برتن خود قسم خورده چنین
در بادیه آمده یا چون منی منقطع شده گفت منقطع نشده ام من خود چنین آمده ام گفتم زاد و راحله و طعام و شراب کجاست
اشاره بآسمان کرد خواستم تا امتحان کنم وی را گفتم من تشنه ام اگر شربت آبی بودی چه خوش بودی این بگفتم او دست بهوا بلند
کرد و قدحی آب گرفت برف در آنجا افکنده بجنبانید و پیش من داشت من تعجب کردم گفتم یا هذا این پایه از کجا یافتی گفت از ره
فی الخلوات یذکرونی فی الفلوات شیخ ابوالحسن نوری روزی با یاران خود بصحرا رفته بود از دور جوانی ماه سیمایی را دید سر
و پای برهنه و کهنه پوشیده و شراب محبت نوشیده گفت ای شیخ مرا آب پاکی بیاور و جای پاکی تا غسل کنم و راز بگویم و جان تسلیم کنم
یکی از بزرگان راه حق گفت مدتی در شهر واسط بودم جوان ترک چهره عجم زبانی را دیدم که در هفته یکروز کار کردی و تا هفته دیگر نیامدی
وارد شده که جناب اقدس آلهی خطاب نمود بجبرئیل و میکائیل که ای ملائکه من بروید بسوی جنة الفردوس و مشاهده کنید آنچه را
که من برای دوستانی که رضای مرا بر رضای خود اختیار کرده اند پس جبرئیل و میکائیل بسوی جنة الفردوس آمدند دیدند که جناب
اقدس آلهی بید قدرت خود چهار ستون خلق کرده از یاقوت سفید و سرخ و زرد و سبز و بر بالای او از [illegible] یاقوت سرخ
قصری بنا کرده است که دوازده هزار در دارد از یاقوت سبز و وسعت مابین هر دری یک میل است و میانه این درها رحمت
آلهی [illegible] و نهرهای بهشت در میان خانهها جاری جبرئیل سیر این قصر میکرد که ناگاه دید حوریه را که سر از قصرش بیرون کرده
که هر دو گونه اش بمثابه خورشید تابان و ابروهایش مانند ماه شب چهارده و رفتارش مانند کبک خرامان و چندین حوریه
گیسوهایش را بمجموعهای طلا برداشته که آنها را بدر و یاقوت مکلل نموده و نازکی اندام او بحدیست که از زیر هفتاد حله نمایان است

در این وقت برگشتند بر جبرئیل سلام کرد که از سفیدی دندانهایش بهشت فردوس روشن شد جبرئیل گفت ای خالق رحمت حمد
که چنین نعمت برای بندگان خود آفریده و خوش حال بنده که این جا و مکان از او باشد جناب اقدس آلهی چنین نعمتها در
آخرت از برای دوستان خود مهیا نموده و بعض اوقات بسبب تقوی و پرهیزکاری در دنیا هم میدهد چنانچه وارد
شده که مردی بود عابد و زاهد و تقوی از قضای خدا چنین واقع شد که سه روز در روزی بروی او بسته شده بود
هر چند سعی کرد هیچ طعامی نیافت بعد از سه روز بکنار آبی رسید وضو ساخت و نماز گذارد و بعد از آن دید که
سیبی را آب میبرد سیب را گرفت و خورد هاتفی آواز داد که چه حق داشتی در سیب که خوردی عابد چون این صدا شنید
آتش در نهاد او افتاد و سنگی برداشت و بر سینه میزد و فریاد و زاری کنان کنار آب را گرفت تا بباغی رسید دید که آب
ازین باغ بیرون می آید عابد نعرهٔ زد جوانی از باغ بیرون آمد عابد گفت آب سیبی ازین باغ بیرون آورده من
آنرا خوردم مرا بحل کن جوان گفت ما سه برادریم و هر سه درین باغ شریکیم من از حصهٔ خود ترا بحل کردم پس آن
عابد زاهد را شب نگهداشت چون روز شد زاهد پرسید که از اینجا تا ده برادرت چند راه است گفت یک فرسنگ
متوجه آن ده شد چون بدانجا رسید برادر آن جوان را پیدا کرد و قصه با وی بگفت گفت من ترا بحل کردم اما برادر دیگر
هست پس شب عابد را نگهداشت روز دیگر روی بآن ده آورد و برادر دیگرش را نیز پیدا کرد و گفت بی اختیار از من
فعلی واقع شده مرا بحل کن که برادرانت مرا بحل کرده اند و قصه با وی بگفت آن جوان گفت روز دیگر ترا بحل میکنم
عابد گفت به عمر اعتماد نیست مرا حالا بحل کن گفت سخن همانست که گفتم زاهد بیطاقت شد و اضطراب او زیاده
شد گفت حصهٔ خود را بمن بفروش گفت نمیفروشم گفت بر من رحم کن گفت دختری دارم که چشم و گوش و دست
و پا ندارد او را بنکاح خود درآور تا ترا بحل کنم گفت این از همه مشکل ترست من مرد زاهدم چون این دختر را بنکاح
خود درآورم مرا خدمت او باید کرد از طاعت و عبادت باز مانم گفت که فایده ندارد القصه دختر را بنکاح درآورد
او را گفتند برو که زن تو در فلان خانه است زاهد چون بآن خانه درآمد دید دختری در نهایت حسن و جمال و هیچ
عیبی ندارد از خانه بیرون آمد پدر دختر را دید گفت از خدا شرم نداشتی که با من سخن باستهزا گفتی گفت من بجهة
آن گفتم که دختر من چشم ندارد که هرگز بنامحرم نگاه نکرده و گفتم گوش ندارد که هرگز آواز نامحرم بگوشش نرسیده
و غیبت کسی نشنیده و گفتم که دست ندارد که هرگز دست درازی نکرده است و گفتم که پا ندارد که هرگز از خانه بیرون
نیامده و اینها را از برای این گفتم که تو اینهمه راه آمده و مرد صالح مینمایی با دل خود گفتم که این دختر لایق تست از
این جهت با تو این سخن گفتم پس زن را برداشت و نزد مادر و اقوام خود آمد چنین گویند که به برکت آن زن با یک
زمانه غنی شد پس صومعه ساخت و مردمان از اطراف و جوانب بصومعهٔ او می آمدند و بعبادت مشغول شدند تا آنکه
دهر شد

مرنج البلاغه اعلموا عباد الله ان علیکم رصدا من انفسکم زیرا که روز قیامت ظاهر خواهد شد در نفوس صور سیئات
وعیونا من جوارحکم وحفاظ صدق یحفظون اعمالکم وعدد انفاسکم لا تسترکم منهم ظلمة لیل
داج نمیپوشند شما را از ایشان تاریکی شب ولا یکنکم منهم باب ذو رتاج و ستر نمیگرداند شما را از حفظه باب
بسته بهیچ باب وان غدا من الیوم قریب یذهب الیوم بما فیه میرود امروز با آنچه در اوست از خیر و شر
ویجیء الغد لاحقا به و می آید فردا در رسنده بآن روی عن النبی صلعم انه قال کن فی الدنیا کانک غریب او
عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور محققان گفته اند که چون مومن را در مرگ رسد عزرائیل بقبضه قدرت جان او را
بسینه آورد و از سینه که محل معرفت هر تر نباید خطاب عزت در رسد که این جان را سلام ما گوید فیقول الله یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة جان مومن چون سلام حق بشنود چون مرغ از قفس بیرون رود چون روز قیامت که جانها بتنها
باز آیند تن با روح گوید که چون از تو جدا افتادم مرا حیات نماند و مرا از دنیا بزندان گور بردند و در لحد تنگ و تاریک خوابانیدند و عیال
مهربان من مرا تنها در خانه گور رها کردند و اولاد نازپرورده من یکلحظه با من الفت نکردند روح گوید چون من از تو جدا شدم باسمان شدم
و از انجا بافق اعلی شدم و در فضای جنت سیر کردم اما بی وجود تو یکلحظه قرارم نبود و هیچ ساعت آرام نبود و باهم راز گویند چنانکه عاشق
با معشوق غم دل گوید عزیزا این تقریر احوال تست در نگر این وقایع عنقریب بر تو روی خواهد داد وارد شده است که در اندم که تب بر آدم مستولی
شد لرزه بر اعضای آدم افتاد گفت ای جبرئیل هم محنتها دیدم و فراق فردوس اعلی چشیدم و محنت هجران چشیدم و دوستیان ... بسر
کوه سراندیب گریستم با وجود اینهم جفا هیچ رنجی و دردی باین درد نرسیده است این را چه خوانند گفت ای آدم این رسول مرگست این
نشان فنست آدم گفت مرگ چه باشد گفت مونسی که جان برد و عقل را غارت کند ای عزیز آن یاد کنید آن ساعت را که اشک حسرت از
دیده ببارد و چشم کشاده بغیر زندان نگردد و نتواند آرزو نماید در روی پدر و مادر و اهل و عیال بگواد و ایشان بنظر حسرت در او نگرند چنانچه
... آدم گفت خداوندا من از مرگ میترسم او را بمن بنمای گفت ای آدم مرگ بر انواع است اما در نیکوترین صورتی بتو نمایم الی
جبرئیل و میکائیل بر دید و آدم را بدین مرگ یاری دهید فرشتها مرگ را آوردند و بآدم نمودند همچون گوسفندی ابلق بهر بار کشاده از
مشرق تا مغرب دهن و چشم باز کرده دنیا در پیش وی چون دانه در بیابان آدم بترسید بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد ملک
موت را دید که قبض روح او میکند گفت ای ملک موت همه فرزندان مرا این باید دید گفت این آسانترین است اما بر عاصیان فرزندان
تو هفتاد و هفتاد بار چنین خواهد بود آدم گفت خداوندا جان کندن را بر فرزندان من آسان گردان مرویست که روزی ملک موت
آمد نزد حضرت ابراهیم حضرت ابراهیم فرمودند که ای ملک موت آیا بدیدن من آمده یا بقبض روح من گفت بدیدن تو
فرمود میخواهم که بآن صورتی که قبض روح شخص فاجر میکنی خود را بمن بنمایی گفت نمیتوانی بوهیبت بر نگاه بخواهی صورت
خود بگردان ابراهیم صورت خود را گردانید چون نگاه کرد دید که یک شخص سیاه بسیار مهیبی با لباس سیاه و آتش
از دهان و دماغ او شعله میزند چون ابراهیم دید افتاد و غش کرد بعد از ساعتی که بهوش آمد ملک موت را بصورت دل
دید گفت ای ملک موت اگر تو خود در بهمان صورت شخص فاجر بهنگام قبض روح و هیچ شود احتیاج بقبض روح نیست
ملک موت گفت بشدت و سختی بسیار روح او را میگیرم روایتست که حضرت موسی روزی ملک موت را دید که
نزد او می آمد گفت بدیدن آمده یا بقبض روح گفت بقبض روح تو آمده ام گفت چندانم مهلت ده که عیال را
وداع کنم گفت مهلت نیست گفت آنقدر مهلت ده که خدا را سجده کنم گفت دستوری یافت خدا را سجده کرد و گفت ملک
الموت را بفرمای تا مرا مهلت دهد که اهل و عیال را وداع کنم دستوری یافت بدر خانه مادر آمد و گفت ای مادر سفر دور و دراز در پیش دارم

ای فرزند عمران گفت سفر قیامت را در پیش دارم زاد بر پشت عالی الاطلبید وآن را وداع کرد حضرت شعیب گفت یا موسی بحق آن
خدایی که ترا برای خلق فرستاده که اگر جان بخشم صلح کن موسی گفت نه با تو نخشم اما عزرائیل آمده و مرا میبرد که او خود
بود دست دردم موسی زد و بدرست موسی نکرد درآمد خطاب آمد که ای موسی در کجا می آیی این گریه و زاری چیست گفت
خداوندا این کودکان رحم می آید گفت ای موسی دل فارغ دار که من ایشان را نیکو دارم موسی از برای فرزندان متفکر بود که ندا آمد
که یا موسی عصا بر کوه زن موسی عصا بر کوه زد کوه بشکافت دریا پدید آمد ندا آمد که ای موسی چه دیدی گفت دریا دیدم ندا آمد
که عصا بر دریا زن موسی عصا بر دریا زد سنگی پدید آمد ندا آمد که یا موسی چه دیدی گفت یا رب العزة سنگی دیدم عظیم
خطاب رسید که ای موسی عصا بر سنگ زن موسی عصا بر سنگ زد سنگ بشکافت کرمی پیدا شد و برگ سبزی در دهان داشت
و میخورد گفت ای موسی چه دیدی گفت ای خالق صنع تو می بینم پس ندا آمد که ای موسی من در میان کوه و دریا و سنگ
کرمی را فراموش نکرده ام و روزی میدهم و تو میترسی که من از مادر و زن و فرزندان تو فراموش کنم موسی سر در پیش افکند و گفت خدایا
توبه کردم موسی ملک موت را گفت درآی و از کدام عضو جان را میگیری گفت از دهن موسی گفت از دهنی که بی واسطه با خدای
سخن گفته ام یا دستی که الواح و توریة گرفته ام یا از پایی که بکوه طور بمناجات رفته ام در حال ملک موت ترنجی بوی داد که
بوی چون بوئید قبض روحش کرد فرشتگان بموسی گفتند یا اهْوَنَ الْاَنْبِیَاءِ مَوْتاً کَیْفَ وَجَدْتَ الْمَوْتَ
قَالَ کَشَاةٍ تُسْلَخُ وَهِیَ حَیَّةٌ آورده اند که عیسی بن مریم با مریم در کوه بودند و روزه میداشتند و از گیاه کوه افطار میکردند عیسی
طلب گیاه شد مریم تنها بر جا بود ملک موت را دید که بروی سلام کرد گفت کیستی که در این شب تاریک بر من سلام میکنی که دلم از تو میترسد گفت من
ملک موتم گفت بچکار آمده گفت آمده ام که جان تو بستانم گفت اندک مهلت ده که عیسی باز آید گفت مهلت نیست روح وی را قبض کرد
عیسی باز آمد مادر را دید افتاده پنداشت که خفته است بر سر بالین وی بنشست و گفت ای مادر برخیز و افطار کن فنودی
مِنْ فَوْقِ قَبْرٍ یَا رُوحَ اللّٰهِ اِنَّهَا طَلَبَتْ خدایت مژده دهد بمرگ مادرت عیسی بگاه مادر قیام نمود و چون دید برادر دفن کرد
سر خاک وی بنشست و میگریست دیگر باره از بالای سر آوازی شنید نگاه کرد مادر را دید در بهشت در کوشکی از یاقوت سرخ
بر بالای تختی از زمرد سبز نشسته گفت ای مادر بواسطه تو سخت اندوهگینم گفت ای جان فرزند مونس خدا یزدان تا مرا گرما است
نشود گفت از دنیا روزه ناگشوده بیرون رفتی گفت خدا روزه مرا نیکو گشود که بر خواطر هیچ آدمی نگذرد گفت ای مادر هیچ آرزو
داری گفت آری آرزوی من آنست که یکبار دیگر بدنیا آیم و یک روز روزه دارم و یک شب نماز بپای دارم مرویست از ابن عباس
که رسول صلعم در مرض موت روزی مدهوش شد ناگاه کسی در خانه را کوبید حضرت فاطمه گفت کیست گفت من مردی غریبم و آمده ام
از رسول صلعم سؤالی بکنم آیا دستوری میدهید که درآیم فاطمه گفت برو که رسول خدا از رنج خود مشغول است
پس رفت و بعد از اندک زمانی برگشت و باز در را کوبید و گفت غریبی رخصت میطلبد که نزد رسول درآید آیا رخصت میدهید
در اینحال رسول صلعم بهوش آمد و دیده خود را گشود و فرمود که ای فاطمه میدانی که این کیست گفت نه یا رسول الله گفت
این برهم شکننده لذتهاست این ملک موت است از کسی رخصت نطلبیده و نخواهد طلبید حرمت آستانه ما را منظور میدارد
که دستوری میطلبد او را اذن دهید فاطمه گفت بخانه درآی پس داخل شد مانند نسیم تندی و گفت السلام علی اهل بیت رسول الله
و نزد بالین رسول نشست و گفت خدا مرا فرستاده است که ترا مخیر کنم میان لقای او و برگشتن بدنیا فرمود صبر کن تا جبرئیل بیاید
مشورت کنم پس جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله آخرت بهتر است برای تو از دنیا و خدا در آخرت از قرب و شفاعت اعطا شود
داد که تو خوشنود شوی و لقای خدا بهتر است از بقای دنیا پس ملک موت را گفت بانچه مامور شده اقدام نما جبرئیل گفت ای ملک
موت تعجیل مکن تا من نزد خدا روم و برگردم ملک موت گفت که جان مقدس او بجایی رسیده است که دیگر تاخیر در آن روا نیست

۲۳

خاتمه کتاب

در سوره عم إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کَانَ مِیقَاتاً یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَکَانَتْ
أَبْوَاباً وَسُیِّرَتِ الْجِبَالُ فَکَانَتْ سَرَاباً قال تسیر الجبال مثل التراب بلمع فی المفازة فی المجمع عن النبی صلعم انه سئل
عن هذه الآیة فقال یحشر عشرة اصناف من امتی اشتاتا قد میزهم الله من المسلمین وبدل صورهم فبعضهم علی صورة
القردة وبعضهم علی صورة الخنازیر وبعضهم منکوسون ارجلهم من فوق ووجوههم من تحت یسحبون علیها
وبعضهم عمی یترددون وبعضهم صم بکم عمی فهم لا یعقلون وبعضهم اشد نتنا من الجیف وبعضهم یلبسون
جبابا سابغة من قطران لازقة بجلودهم فاما الذین علی صورة القردة فالقتات من الناس واما الذین علی صورة
الخنازیر فاهل السحت واما المنکوسون علی رؤسهم فاکلة الربوا والعمی الجائرون فی الحکم والصم البکم المعجبون باعمالهم
والذین یمضغون السنتهم العلماء والقضاة الذین خالف اعمالهم اقوالهم والمقطعة ایدیهم وارجلهم الذین
یؤذون الجیران والمصلبون علی جذوع من نار فالسعاة بالناس الی السلطان والذین اشد نتنا من الجیف
فالذین یتبعون الشهوات باللذات ویمنعون حق الله تعالی فی اموالهم والذین هم یلبسون الجباب
فاهل الفخر والخیلاء قال الله تعالی یوم یقوم الناس لرب العالمین در روزی که بپای ایستند مردمان برای حکم آفریدگار عالمیان
یعنی از برای شنیدن فرمان رسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و بسیار از هیبت سخن گفتن
نتوانند از عبدالله مسعود مرویست که مردمان در عرصات مقدار چهل سال و بروایت اشهر سیصد سال ایستاده باشند سرها
در پیش انداخته و همه منتظر اینکه ندایی از جانب حضرت عزت بدرسد در خبر است که مقدار ایستادن مؤمن آن مقدار باشد که
نماز فریضه گذارده شود و مرویست که رسول صلعم فرمود که طول روز قیامت و غم و خوفش بر مؤمن قدر روز تابستان
بر روزه دار باشد که وقت نماز عصر بر کنار حوضی نشیند و آب بر خود بریزد و خنکی آب باو رسد تا آفتاب غروب کند عبدالله عمر
گوید که نزد پیغمبر رفتم و گفتم یا رسول الله سه مسئله میخواهم که از تو بپرسم فرمود که بپرس گفتم مقام مردمان نزد خدا چند مدت باشد
و چه مشقت در این مقام بمؤمنان رسد و میان بهشت و دوزخ منزل باشد یا نه فرمود که کفار و فجار سیصد سال در آن
مقام بپای ایستند و هیچ ندایی بایشان نرسد و قدرت تکلم نداشته باشند اما مؤمن دو گروه باشند گروهی سابقان و گروهی
اصحاب یمین و مقدار ایستادن سابقان همچو امتداد زمانی باشد میان دو کس که با یکدیگر راز گویند و چون راز
ایشان در باز شود از یکدیگر جدا شوند و بعد از این مدت به بهشت نعیم در آیند و مدت مقام اصحاب یمین چون مدت
مردی باشد روزه دار که گرسنه و تشنه باشد و منتظر فرو شدن آفتاب باشد و بعد از غروب روزه بگشاید و آنکه بهشت را آید
و میان بهشت و دوزخ حوضی باشد طول آن یکماهه راه و عرض آن یکماهه راه آب آن سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و کنار
آن حوض قدحها باشد از فضه و مروارید که هر که یک قدح از آن بخورد هرگز تشنه نشود و حاجت نیفتد او را با آب خوردن
در عرصات قیامت و مرویست که اهل عزت در مدت ایستادن عرق بطریق سیلاب از ایشان جدا شود در گوش و جوانب
ایشان روان گردد از مقداد اسود مرویست که گفت من از پیغمبر شنیدم که فرمود در عرصات آفتاب را بر بالای سر بندگان
بدارند بمقدار یک میل یا دو میل پس آفتاب تحلیل رطوبات ایشان کند و از طریق عرق از بدن ایشان بیرون آید و آن
بقدر اعمال ایشان باشد پس بعضی را عرق تا پاشنه پای ایشان رسیده باشد و بعضی مانند لجام بدهن ایشان رفته
پس آنحضرت اشاره بدهن مبارک خود کرده فرمود لجمه الجاما و این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر و بیان نموده

سیوم در سورة النازعات فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَى وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ
لِمَن يَرَى فَأَمَّا مَن طَغَى وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى یعنی پس هرگاه بیاید داهیه عظمی
و مصیبت کبری که آن روز قیامت باشد روز پنجاه هزار سال باشد روزی که بیاد آورد آدمی آنچه کرده است نامهای اعمال
در طیران آید و بدست ایشان داده شود و با ایشان گفته شود که ای جوان مست مغرور سر بهوا بخوان نامهات را ای پیر
جاهل نادان بخوان نامهات را ای عالم بی عمل که علم را بجهت کسب دنیا کردی بخوان نامهات را ای عابد مرائی فاسق که
عبادت بجهت مردم کردی بخوان نامهات را چه پردها که دریده شود و چه رسوائیها که ظاهر شود مرویست که نامه عمل بنده را
بدستش دهند غیر از بدی چیزی نه بیند عرض کند که خدایا آخر نه من نماز کرده ام و روزه گرفته ام و تصدق کرده ام و حج نموده ام
و اعمال خیر کرده ام هیچیک را در اینجا نمی بینم خطاب رسد که ای بنده در پشت نامه نگاه کن در پشت نامه نگاه کند همه را در
آنجا بیند خوشحال شود مرویست که فردای قیامت بنده باشد که او را گویند اقرأ کتابک نامه خود برخوان تا بدانی که چه
کرده که ما میدانیم بنده چون بخواند همه زشتیها و ناشایستها بیند گوید خداوندا مرا شرم می آید که بخوانم فرمان آید که
ای بنده بخوان گوید خداوندا بدوزخ فرستی بسوزان و از خواندن این نامه مرا معاف دار پس آن بنده گوید که ای
در دوزخ کجاست که عذاب آن از همه جا سخت تر است گویند سقر و جحیم گوید مرا دو نیم کن نیمی در سقر انداز و نیمی در جحیم و مرا باز
رهان

في سورة الصف يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم
تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون في سبيل الله باموالكم وانفسكم ذلكم خير
لكم ان كنتم تعلمون يغفر لكم ذنوبكم ويدخلكم جنات تجري من تحتها الانهار
ومساكن طيبة في جنات عدن ذلك الفوز العظيم در حديث است كه جنات عدن
قصريست در بهشت از لؤلؤ ودران هفتاد سرايست از ياقوت سرخ ودر هر سرايى هفتاد خانه از زمرد سبز ودر هر خانه
هفتاد سرير وبر هر سريرى هفتاد فراش از الوان مختلفه وبر هر فراش حورى نشسته ودر هر خانه ازان هفتاد مائده وهر مائده هفتاد
لون طعام ودر هر يك ازان خانها غلامى وكنيزى باشد خداى تعالى مؤمن را چندان قوت دهد كه با همه زنان خلوت كند ودر هر
بامدادى همه طعام بخورد واين نعمت عظيمى است در عقبى عن ابى جعفر ع قال بينا رسول الله ص في بعض اسفاره اذ لقيه
ركب فقالوا السلام عليك يا رسول الله فقال ما انتم فقالوا نحن مؤمنون يا رسول الله قال فما حقيقة ايمانكم قالوا الرضا بقضاء
الله والتفويض الى الله والتسليم لامر الله فقال رسول الله ص علماء حكماء كادوا ان يكونوا من الحكمة انبياء فان كنتم
صادقين فلا تبنوا ما لا تسكنون ولا تجمعوا ما لا تاكلون واتقوا الله الذي اليه ترجعون روى عن ابى عبد الله ع انه قال
ان رسول الله ص صلى بالناس الصبح فنظر الى شاب في المسجد وهو يخفق ويهوي برأسه مصفرا لونه قد نحف جسمه
وغارت عيناه في رأسه فقال له رسول الله ص كيف اصبحت يا فلان قال اصبحت يا رسول الله موقنا فعجب رسول الله ص
من قوله وقال ان لكل يقين حقيقة فما حقيقة يقينك فقال ان يقيني يا رسول الله هو الذي احزنني واسهر ليلي و
اظمأ هواجري فعزفت نفسي عن الدنيا وما فيها حتى كأني انظر الى عرش ربي وقد نصب للحساب وحشر الخلائق لذلك
وانا فيهم وكأني انظر الى اهل الجنة يتنعمون في الجنة ويتعارفون على الارائك متكئون وكأني انظر الى اهل
النار وهم فيها معذبون مصطرخون وكأني الآن اسمع زفير النار يدور في مسامعي فقال رسول الله ص لاصحابه هذا
عبد نور الله قلبه بالايمان ثم قال له الزم ما انت عليه فقال الشاب ادع الله لي يا رسول الله ان ارزق الشهادة
معك فدعا له رسول الله ص فلم يلبث ان خرج في بعض غزوات النبي ص فاستشهد بعد تسعة نفر وكان هو العاشر
عن ابى عبد الله ع قال استقبل رسول الله ص حارثة بن مالك فقال له كيف انت يا حارثة فقال يا رسول الله مؤمن
حقا فقال له رسول الله ص لكل شيء حقيقة فما حقيقة قولك فقال يا رسول الله عزفت نفسي عن الدنيا فاسهرت
ليلي واظمأت هواجري وكأني انظر الى عرش ربي قد وضع للحساب وكأني انظر الى اهل الجنة يتزاورون في الجنة
وكأني اسمع عواء اهل النار في النار فقال رسول الله ص عبد نور الله قلبه ابصرت فاثبت فقال يا رسول الله
ادع الله لي ان يرزقني الشهادة معك فقال اللهم ارزق حارثة الشهادة فلم يلبث الا اياما حتى بعث رسول الله ص
بسرية فبعثه فيها فقاتل فقتل تسعة او ثمانية ثم قتل

سورهٔ المائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین مرویست که رسول صلعم را شبها پاسبانی میکردند
چون این آیه نازل شد سر مبارک را از قبه که از پوست دوخته بودند بیرون کرد و فرمود ای مردمان باز گردید که خدا مرا نگاه داشت بدانکه نزد
بعضی از اعاظم اهل سنت اجماع اهل بیت است که این آیه در غدیر خم نازل شده مثل ابن احمد واحدی که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود
که باسباب نزول مسمی است آورده که این آیه در حق علی بن ابیطالب نزول یافته در غدیر خم و ثعلبی که نیز از اکابر اهل سنت است
میگوید که براء ابن عازب روایت کرده که چون با رسول از حجة الوداع مراجعت کردیم بغدیر خم رسیدیم و آن روز بسیار گرم بود
آنحضرت در سایهٔ دو درختی که در آن موضع بود نشست و مردمان که در آن منزل بودند از مهاجر و انصار همه را جمع فرمود
علی را بگرفت و گفت ای حاضران الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه فقام عمر و قال بخ بخ لک یا علی انت مولی کل مؤمن و مؤمنة و حاضران در آن روز هفتاد هزار کس
بودند بعد از قوم موسی که بقول خدا چون موسی از ایشان برای برادر خود هرون بیعت گرفت و آخر نقض این بیعت کردند
اینجا نیز بیعت کردند و آخر نقض کردند از جابر بن عبدالله نقل کرده عیاشی که چون رسول صلعم مامور شد بنصب امیرالمؤمنین ترسید
از مردمان که آن خبر دهد گویند پسر عم خود را از نزد خود منصب ولایت میدهد و او را طعن زنند خدا این آیه فرستاد و رسول
در غدیر خم امیرالمؤمنین را خلیفه ساخت و این خبر را بخاص و عام رسانید ابن مردویه در کتاب مناقب آورده که عبدالله بن مسعود گفت
که ما در حیوة رسول این آیه را چنین میخواندیم که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته
و نیز ثعلبی آورده که چون نصب شاه اولیا شهرت کرد حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد و گفت ای محمد ما را بکلمهٔ شهادت تکلیف
کردی از تو قبول کردیم و پنج نماز شبانروز را امر نمودی اجابت کردیم و بزکوة و بروزه و حج و جهاد امر کردی پذیرفتیم هرچه فرمودی مخالفت نکردیم باین هم
راضی نشدی آخر پسر عمت را بر همه مسلمانان گماشتی و میگوئی که بعد از من امیر شماست باو اقتدا کنید این امر بفرمان خداست یا بخواهش خود
این را کردهٔ رسول فرمود که بامر خدا کردم آن منافق روی خود را از قبلهٔ اسلام گردانید و بر نجاست در رفت و میگفت خداوندا آنچه محمد
در حق علی میگوید اگر راست است بر ما سنگی باران از آسمان یا بعذاب دردناک گرفتار گردان فی الحال سنگی از آسمان بر سر او خورد
و از دبرش بیرون رفت و بجهنم پیوست از ابوذر غفاری مرویست که چون رسول صلعم در غدیر خم علی بن ابیطالب را بحکم خدا نصب نمود
در شأن علی بن ابیطالب امر فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین باین وجه که السلام علیک یا امیرالمؤمنین همه اصحاب
انقیاد کردند حق تعالی این آیه فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا پس رسول
از نزول این آیه بسیار خوشحال شد و رو بحاضران کرد و فرمود الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی وبولایة
علی بن ابیطالب و احادیث بسیار در فضیلت روز غدیر که روز هیجدهم ذیحجه است زیاده از حد واحصاست از انجمله مرویست
از حضرت امام رضا ع که چون روز قیامت شود چهار روز را بنزد عرش الهی برند بازینت تمام مانند عروسی که او را بخانهٔ داماد
برند روز عید اضحی و روز عید فطر و روز جمعه و روز عید غدیر و روز غدیر در میان آنها مانند ماه باشد در میان ستارگان
و آن روزیست که خدا ابراهیم را از آتش نجات داد و این روز را روزه داشت برای شکر خدا و آن روزیست که خدا کامل گردانید
دین را بآنکه رسول صلعم حضرت امیر را نصب کرد بخلافت و وصی بودن او را ظاهر گردانید بر مردم پس روزه داشت این روز را
و فرمود این روز کامل شدن دینست و روزیست که بینی شیطان بر خاک مالیده شده است و روزیست که اعمال شیعیان
و دوستان آل محمد در این روز مقبول میشود و این روزیست که خدا عملهای مخالفان و دشمنان را باطل میگرداند مانند ذرهٔ

که در میان هوا پراکنده میشود و این روزیست که خدا امر میکند جبرئیل را که نصب کند کرسی کرامت خدا را در برابر بیت المعمور و جبرئیل
بران کرسی بالا رود و ملائکه از جمیع آسمانها نزد او جمع میشوند و ثنا میکنند بر محمد و آل محمد و استغفار میکنند برای شیعیان
امیر المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلم و دوستان ایشان از فرزندان آدم و این روزیست که امر میکند خدا ملائکه
نویسندگان اعمال را که قلم بردارند از محبان اهل بیت و از شیعیان ایشان تا سه روز بعد از روز عید غدیر و ننویسند
هیچ خطا و گناه ایشانرا برای کرامت محمد و علی و فاطمه و ائمه صلوات الله علیهم و این روزیست که خدا آنرا مخصوص محمد
و آل محمد و شیعیان ایشان گردانیده و این روزیست که خدا زیاد میگرداند مال کسیرا که عبادت خدا کند در این روز
و توسعه دهد روزی را بر عیال خود و برادران مؤمن خود و او را آزاد میکند از آتش جهنم این روز روز بخشش بسیار و روز
عطیه است و روز پهن کردن علمست و روز بشارتست و روز عید بزرگست و روز بخشیدن گناهان شیعیان
امیر المؤمنین است و روزیست که بسیار صلوات باید فرستاد بر محمد و آل محمد و روز دوستی کردن شیعیان با یکدیگر است
و روز عبادتست و روز افطار فرمودن روزه دارانست پس هر که روزه داری را در این روز افطار فرماید چنانست که ده
فئام را اطعام کرده باشد و هر فئامی صد هزار کس است و روز تهنیت و مبارکباد است و روز تبسم است در روی مؤمنان پس هر که
تبسم کند در روی برادر مؤمن خود در روز غدیر خدا نظر کند در روز قیامت بسوی او برحمت و برآورد هزار حاجت او را و بنا
کند در بهشت از برای او قصری از مروارید سفید و روی او را نورانی گرداند و هر که طعام دهد در این روز مؤمنی را چنان باشد که طعام
داده باشد جمیع پیغمبران و صدیقان را و هر که دیدن کند در این روز مؤمنی را داخل گرداند خدا در قبر او هفتاد نور و قبرش را
گشاده گرداند و زیارت کنند او را در قبر او هر روز هفتاد هزار ملک و بشارت دهند او را به بهشت و در روایت معتبر منقول
که از حضرت صادق پرسیدند که امر میکنی مرا که روز عید غدیر را روزه بدارم فرمود آری والله آری والله بدرستیکه در این
روز خدا توبه آدم را قبول کرد و بشکر آن این روز را روزه داشت و در این روز ابراهیم را از آتش نجات داد و بشکر آن این روز را روزه داشت
و در این روز موسی هرون را وصی خود کرد و بشکر آن روزه داشت و در این روز عیسی وصی خود شمعون الصفا را ظاهر کرد و بشکر آن این روز را روزه
داشت و در این روز حضرت رسول امیر المؤمنین را خلیفه و جانشین خود کرد و این روز را بشکر آن روزه داشت و در روایتی فرمود
که روزه روز غدیر کفاره شصت سال گناه است بسند معتبر از ابن ابی نصر منقولست که گفت روزی در خدمت امام رضا علیه السلام بودیم
فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود که پدرم از پدرانش روایت کرد که روز غدیر در آسمانها
مشهورتر است از زمین و بدرستیکه خدا را در فردوس اعلی قصریست که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از نقره است
و در آن قصر صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از یاقوت سبز و خاکش مشک و عنبر است و در آن چهار نهر
جاریست نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن درختان هست از انواع میوه ها و بر آن درختان مرغان هستند
بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و بانواع نغمها خوانندگی میکنند چون روز غدیر میشود در آن قصر جمع میشوند
جمیع اهل آسمانها تسبیح و تقدیس و تهلیل خدا میکنند و آن مرغان پرواز میکنند و در میان آن آب فرو میروند و بر آن مشک
و عنبر میغلطند و چون ملائکه جمع میشوند پرواز میکنند و عنبر و مشک بر سر ایشان میافشانند و در این روز نثار فاطمه را که در شب
زفاف بسدرة المنتهی و طوبی نثار کردند برای یکدیگر بهدیه میفرستند و چون آخر این روز میشود ندا از جانب خدا میرسد که برگردید بسوی
درجهای خود که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا مثل این روز از سال آینده برای کرامت محمد و علی پس حضرت فرمود که ای پسر ابی نصر هرجا باشی
سعی کن که نزد قبر حضرت امیر حاضر شوی بدرستیکه خدا در این روز می‌آمرزد از هر مرد مؤمن و زن مؤمنه گناه شصت ساله ایشانرا و در
این روز آزاد میکند از آتش جهنم دو برابر آنچه آزاد کرده است در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر و یکدرهم که در این روز ببرادر مؤمن
بدهی برابر است با هزار درهم که در اوقات دیگر بدهی و احسان کن در این روز به برادران مؤمن خود و شاد کن مرد مؤمن و زن مؤمنه را بخدا
سوگند که اگر مردم فضیلت این روز را بدانند چنانچه باید هر آینه هر روز ده مرتبه ملائکه با ایشان مصافحه کنند و زیارت امیر المؤمنین

در سوره محمد مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ
مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا
مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ
یعنی صفت بهشت الجنانی که بجماعت متقیان وعده داده شده که در آن بهشت نهرها از آب غیر متغیر و جویها از شیر که مزه
آن تغیر نیافته است و جویها از شراب که آشامندگان لذت برند و جویها از عسل صاف و مصفا و هست در بهشت ایشانرا میوه
و مر ایشانرا هست آمرزش پروردگار ایشان مانند کسیست که همیشه در آتش باشد و چشانیده شوند آبی بغایت گرم پس پاره پاره
کند رودهای ایشانرا

روی عن امیر المؤمنین ع انه قال فی خطبة ما اصف لک من دار من صح فیها امن ومن سقم
فیها ندم ومن افتقر فیها حزن ومن استغنی فیها فتن فی حلالها حساب وفی
حرامها عقاب جناب حضرت امیر بدنیا خطاب فرموده که یا دنیا یا دنیا الیک عنی أبی
تعرضت ام الی تشوقت لا حان حینک هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک
قد طلقتک ثلاثا لا رجعة فیها فعیشک قصیر وخطرک یسیر وأملک حقیر آه
من قلة الزاد وطول الطریق وبعد السفر نقلست که خواجه آگاهی با غلام خود براهی میرفتند
اتفاقا همیان زری دیدند افتاده اول خواجه خواست بردارد بحکم عقل لحظه توقف نمود و تصرف در آن را
مصلحت ندید از سر آن درگذشت غلام از دنبال رسید دست طمع دراز کرد وخواست بردارد با خود فکر کرد
که اگر در تصرف کردن این همیان مفسده نمیبود خواجه بر میداشت آنهم برنداشت توهم در تصرف کردن دنیا
اقتدا باقای خود بکن مثل دنیا واهل دنیا مثل آن زن زشت رو است که بحبالهٔ نابینا در آمده بود و هر لحظه اظهار
حسن وجمال خود بانواع مختلف مینمود تا از حد گذرانید شوهرش گفت اگر آنچه تو میگوئی راست هر آینه بینایان ترا
باین عاجز وا نمیگذاشتند اگر دنیا را قدری میبود میبایست انبیا وائمه در او تصرف نمایند مرویست که حضرت عیسی ع
دنیا را بصورت عجوزهٔ دید دندانها ریخته وبهر گونه زینتی آراسته سؤال نمود که چند شوهر کرده گفت بشمار نمیتوانم در آورد
فرمود این شوهران تو مردند یا ترا طلاق دادند گفت همه را کشتم حضرت عیسی ع فرمودند بؤسا لازواجک
الباقین کیف لا یعتبرون بازواجک الماضین کیف تهلکیهم واحدا واحدا ولا یکونوا
منک علی حذر مرویست که وقتی حضرت داود در اثنای سیر بکوهی افتاد که مسکن حزقیل پیغمبر بود چون با یکدیگر
ملاقات نمودند حضرت داود پرسید که هرگز قصد گناهی کردهٔ حزقیل گفت نه پرسید که از عبادت تو که مسکین هرگز عجب و
غروری بخواطرت رسیده است گفت نه پرسید که هرگز بدنیا ولذات آن میل نموده گفت آری گاهی واقع شده است
داود فرمود فما ذا تصنع اذا کان ذلک حزقیل گفت باین شعب میروم و از آنچه در آنجاست عبرت میگیرم
داود با آنموضع آمد تختی دید از آهن نهاده وکاسهٔ سری و استخوان پوسیده چند بر آن افتاده ولوحی از آهن
گذاشته وخطی بر آن نوشته که من فلان پادشاهم هزار سال پادشاهی کردم وهزار شهر بنا نهادم وهزار دختر را
ازالهٔ بکارت نمودم عاقبت خاک خانه خوابم شد و سنگ بالینم گردید و با کرمان و ماران همسایه گشتم
پس هر که مرا ببیند باید که دل بدنیا نبندد دیگری از اکابر فرموده که اگر دنیا طلا بودی و آخرت سفال چون این طلا
فانیست و آن سفال باقی عاقل باید که آن سفال را بر این طلا ترجیح دهد چه جای اینکه قضیه برعکس است
وقتی حضرت سلیمان با خیل و حشم از راهی عبور میکرد مرغان بال در بال بافته بر او سایه افکنده وجن و انس هر
یمین ویسارش را فرو گرفته گذارش بر عابدی از عباد بنی اسرائیل افتاد آن عابد گفت والله یا ابن داود خدا ترا

عظیمی ترا داده است حضرت سلیمان آن سخن را شنیده فرمودند که اِنَّ تَسْبِيحَةً فِي صَحِيفَةِ مُؤْمِنٍ خَيْرٌ مِمَّا اُعْطِيَ ابْنُ دَاوُدَ فَاِنَّ مَا اُعْطِيَ ابْنُ دَاوُدَ يَذْهَبُ وَالتَّسْبِيحَةُ تَبْقَى آورده اند که روزی هرون الرشید بهلول را در رهگذری دید بر نیی سوار شده با کودکان بازی میکرد هرون پیش رفته سلام کرد والتماس پندی نمود بهلول گفت اَيُّهَا الاَمِيرُ هٰذِهِ قُصُورُهُمْ وَهٰذِهِ قُبُورُهُمْ یعنی مشاهدهٔ قصرها و عمارتهای پادشاهان گذشته و ملاحظهٔ قبور ایشان ترا پند است آورده اند که هرون الرشید را پسری بود بزیور صلاح آراسته فیض مجالست زهاد و عباد آن عصر را دریافته بود روی خواهش از طریقهٔ پدر برتافته و از جامهها غیر کرباس و شال نپوشیدی و پیوسته بگورستانها رفته بنظر عبرت نگریستی و مانند ابر بهار زار زار گریستی روزی از روزها با جبه و میزر پشمین بر مقامی که پدرش هرون با وزرا و خواص نشسته بودند گذر نمود جمعی از حضار باهم گفتند که این پسر بسبب این وضع نامناسب سر امیر را درمیان پادشاهان به ننگ فرو برده میباید امیر در باب او منع نماید این سخن بگوش هرون رسید او را طلبید و از روی مهر بلند در آتش تاب سخنان دلفریب او گفت آن پسر در جواب گفت ای پدر عزت دنیا را دیدم و تحمل ذل آن را سنجیدم بگذار که بکحنین نیز عزت عقبی جویم که عزت دنیا فانی و عزت عقبی باقیست هرون قبول نکرده اشاره بوزیر خود کرد که ایالت مصر را بنام او بنویس پسر گفت اگر دست از من باز نداری خواهم گریخت هرون گفت ای فرزند اگر چنین کنی حال من بی تو چون خواهد گذشت گفت ای پدر چون تو از من جدا شوی فرزندان دیگر داری که خود را بایشان تسلی میتوانی داد و اگر من از خالق خود جدائی کنم چه سازم که او را بدل گیرم گویند آخرالامر از پدر جدائی کرده ببصره رفت و از مال دنیا جز مصحفی با خود نبرد در بصره مزدوری کردی و از ایام هفته جز روز شنبه کار نکردی و اجرت یکدرهم و دانگی گرفتی و در باقی ایام بهمان معاش نمودی ابو عامر بصری گوید دیوار خانهٔ من افتاده بود بطلب مزدوری آمدم جوانی در کمال خوشروئی دیدم زنبیلی در پیش نهاده تلاوت قرآن میکرد گفتم ای پسر کار میکنی گفت چرا نکنم که از برای کار کردن آفریده شده ام ولیکن بگو مرا چه کار خواهی فرمود گفتم گل کاری گفت باین شرط که یکدرهم و دانگی اجرت دهی و وقت نماز رخصت نماز نمائی قبول کردم و ویرا آوردم چون شب بسر کار آمدم دیدم که کار ده مرد کرده بود دو درم بوی دادم قبول نکرد همان یکدرهم و دانگ را گرفته رفت روز دیگر بطلب وی ببازار رفتم او را نیافتم احوال پرسیدم گفتند او غیر شنبه کار نمیکند کار خود را تعویق کردم و چون روز شنبه شد ببازار آمدم و ویرا مشغول تلاوت قرآن دیدم سلام کردم و کار را بروی عرض نمودم بهمان شروط بکار آمد او را بکار داشته خود از دور ملاحظه میکردم گویا از غیب او را امداد میکردند چون شب شد خواستم که ویرا سه درم دهم راضی نشد و همان اجرت معین را گرفته شنبهٔ سیم باز بطلب او ببازار رفتم او را نیافتم از احوالش تفتیش کردم گفتند سه روز است که در خرابه بیمار افتاده شخصی را اجرتی دادم که مرا نزد او برد چون رفتم ویرا دیدم در خرابهٔ بی در بیهوش افتاده و نصف خشتی زیر سر نهاده بر او سلام کردم چون در حالت نزع بود التفاتی نفرمود بار دیگر سلام کردم مرا شناخت سرش را بکنار گرفتم مرا از آن منع نموده این ابیات خواند

يَا صَاحِبِي لَا تَغْتَرِرْ بِتَنَعُّمٍ فَالْعُمْرُ يَنْفَدُ وَالنَّعِيمُ يَزُولُ
وَاِذَا عَلِمْتَ بِحَالِ قَوْمٍ مَرَّةً فَاعْلَمْ بِاَنَّكَ عَنْهُمْ مَسْئُولٌ
وَاِذَا حَمَلْتَ اِلَى الْقُبُورِ جَنَازَةً فَاعْلَمْ بِاَنَّكَ بَعْدَهَا مَحْمُولٌ

بس کو

پس گفت وصیت من بتو آنست که چون بمیرم روی مرا بر خاک گذاری و بگوئی اَللّٰهُمَّ هٰذَا عَبْدُكَ هَرَبَ مِنَ الدُّنْيَا وَمِنْهَا اِلَيْكَ لِتَقْبَلَهُ فَاقْبَلْهُ وَاعْفُ عَنْهُ وَعَنْ تَقْصِيرِهِ بِفَضْلِكَ و چون مرا دفن کنی میزر و جبه مرا بحفار دهی و این مصحف و انگشتر مرا بر گرفته نزد هرون الرشید بری و گوئی امانتیست از جوان غریبی و این پیغام بوی گذاری که اَلَا لَا تَمُوتَنَّ عَلَى غَفْلَتِكَ این بگفت و جان بداد و از جمله کسانیکه ترک جاه و دولت دنیا کرد معویة بن یزید بود که بعد از پدر بکنیت ملقب بالراجع الی الله گردید آورده اند که سه ماه و بقول بعضی چهل روز خلافت کرد و چون دانست که خلافت حق اهل بیت پیغمبر است روز جمعه بمنبر برآمد بعد از حمد خدا و درود بر رسول خدا لعن بر پدر و جد خود یزید و معویه نمود و از افعال ایشان تبرا کرد و گفت ایها القوم بدانید که امر خلافت بمن نسبت ندارد و این کار از من نمی آید و خطبه بخواند که اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي بِلَا جَلَدٍ وَعَظْمٍ لَا طَاقَةَ لَهُمَا عَلَى النَّارِ فَمَنْ اَرَادَ الْبَيْعَةَ الصَّحِيحَةَ فَلْيَمْضِ اِلَى يَثْرِبَ وَلْيُبَايِعْ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ ص فَهُوَ اَوْلَى بِهَا وَاَحَقُّ مِنْ آلِ اَبِي سُفْيَانَ مادرش این سخن استماع نموده آن برنجید و باوی از روی عتاب گفت یَا بُنَيَّ لَيْتَكَ كُنْتَ حَيْضَةً فِي خِرْقَةٍ وَلَسْتَ بِابْنِ يَزِيدَ معویه گفت لَيْتَنِي كُنْتُ كَذٰلِكَ قیل ان السبب الموجب لنزول معوية عن الخلافة انه سمع جاريتين له تتحادثان وكانت احديهما بارعة الجمال فقالت الاخرى لها قد اكسبك جمالك كبر الملوك فقالت الحسناء واى ملك يضاهي ملك الجمال والحسن وهو قاض على الملوك فهو الملك حقا فقالت لها الاخرى واى خير في الملك وصاحبه اما قائم بحقوقه وعامل بالشكر فيه فذلك مسلوب اللذة والقرار منغص العيش واما منقاد لشهواته ومؤثر للذاته مضيع الحقوق ومضرب عن الشكر فمصيره الى النار فوقعت الكلمة في نفس معوية موقعا مؤثرا وحملته على الانخلاع عن الامر الى ان قال ثم انصرف واغلق بابه ولم ياذن لاحد فلبث بعد ذلك خمسة وعشرين ليلة ثم قبض

فی سورة الاحقاف ویوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا
واستمتعتم بها فالیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون فی الارض بغیر الحق
وبما کنتم تفسقون از عمر مرویست که روزی بحجرهٔ رسول صلعم رفتم بعد از انکه اذن گرفتم دیدم که آنحضرت بر بالای بوریائی از برگ
از لیف خرما تکیه کرده بود و بجهة نازکی بعضی از بدن اطهر آنجناب بر زمین بود و بالشی از لیف خرما زیر سر نهاده سلام کردم
ونشستم وگفتم یا رسول الله تو پیغمبر خدائی وبهترین خلق جهانی با وجود این زندگی باین نوع میگذرانی وکسری وقیصر با وجود کفر بر بالای
سریر طلا وفرش حریر ودیبا نشسته اند وبجمیع نعم لذیذهٔ طیبه متمتع میشوند رسول صلعم فرمود که ای عمر انها جماعتی اند که از طیبات دنیا متمتع
میشوند طیبات ایشان در دنیا سریع الانقطاع است وعنقریب زایل شود ووبال آن برایشان بماند وطیبات ما موجل است
در عقبی بجهة انکه دایم الابد است وزوال ندارد عاقل فانی را بر باقی چرا اختیار نماید مرویست از سدی که رسول خدا صلعم هرگاه بسفر
رفتی آخرین کسی را که وداع کردی فاطمه بود وچون بازگشتی اول کسی را که ملاقات کردی فاطمه بود روزی از سفر بازگشت فاطمه علیها السلام خبر گرفته
خانه را زینت نمود وبدر خانه فرو گذاشته بود برعایت پدر چون رسول صلعم بدر حجره رسید آن کلیم را بدید بازگشت فاطمه زمانی انتظار
کشید نیامد فاطمه برخواست وبحجرهٔ پدر رفت وگفت یا رسول الله چرا ترک عادت کردی ومرا محروم کردی فرمود من آمدم ودر
خانه ابریشم حایل دیدم ومن از ان متنفرم پس فرمود که ما لال محمد والدنیا لانهم خلقوا للاخرة وخلقت
الاخرة لهم فاطمه بعد از استماع این کلام آن پرده را برداشت وبعد از ان در قطیفهٔ خشونت اوقات میگذرانید تا از دنیا رفت
مرویست که روزی رسول صلعم بحجرهٔ فاطمه آمد وحسنین را دید که دست برنجی از نقره در دست دارند بعادت نزد جد خود طلبید وآنها را از
ایشان بیرون کرد وبثوبان فرمود که این را ببر وبفروش وبرای گردن بند بنجی از مهرهٔ یمانی واز برای حسنین دست برنجی از
عاج پس فرمود ان هؤلاء اهل بیتی لا احب ان یذهبوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا مرویست که حضرت امیر علیه السلام
مدتها مایل بود که آرزو داشت که قدری نان با کتلیه جگر گوسفند بریان تناول کند میسر نمیشد تا انکه روزی امام حسن علیه السلام نان با جگر بریان تهیه
کرده نزد پدر آورد که تناول کند همینکه خواستند که بخورند سائلی بر در آمد وگفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة اطعمونی مما
تاکلون امیر علیه السلام فرمودند که ای حسن بردار وبسائل بده امام حسن عرض کرد که ای پدر مدتهاست که آرزوی این طعام داری حال که میسر شد
بسائل میدهی فرمود که ای فرزند میترسم که اگر بدهم از اهل این آیه باشم که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا در خبر است که روزی
از برای آنحضرت طبق حلوائی برسم هدیه نزد امیر المومنین علیه السلام آوردند آنحضرت انگشت در او فرو برد وبیرون آورد ودر او نگریست وفرمود
که رنگ وبویش نیکوست اما ندانم که حلاوتش چگونه است پس انگشت مبارک را از ان پاک کرد وفرمود که این را از پیش من
دار بردارید گفتند یا امیر المومنین این بر تو حرام است فرمود نه ولیکن روا نیست که در حوالی من شکمهای گرسنه باشند از فقر وفاقه ومن
شکم خود را از حلوا آلوده سازم وفرمود که اگر من سیر بخوابم مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته وحسبک داء ان تبیت
ببطنة وحولک اکباد تحن الی القد یعنی همین درد ترا بس که در شب سیر بخوابی ودر حوالی تو جگرها باشند که از غایت
گرسنگی آرزومند پوستی باشند که مضغ کنند در خبر است که چون امیر المومنین شهید شد معویه میخواست که ابو الاسود دئلی که

از مولیان آنحضرت بود از دوستی برگردانند پس همه هدیه میفرستاد روزی انواع حلواها فرستاد که در میان شهد عفر
بود ابوالاسود دختر که داشت بدو دید و پاره در دهن نهاد ابوالاسود این آیه بخواندش رسید که اذ هممتم ثم لیاتکم فیخبوتکم اند ثیار حرزا
گفت این را از دهن بیفکن که زهر است دختر گفت این شیرین است گفت ای عزیزینا این را پس هدیه فرستاده است که ما را
از دوستی علی برگردانند پس دختر آنچه در دهن داشت بیفکند ابعدنا باشهد المزعفر من بیته سید المطهر ند آثار آمده که یکبار از جیب
در بازار بجا بر انصاری رسید جابر او را دید که قدری گوشت خریده بخانه میبرد پرسید که این چیست گفت اهل من از من گوشت طلبیده اند
و آرزو کرده اند گفت هر چند آرزو کرده باشند اگر شما را قبول کنید میترسم که از اهل آیه اذهبتم طیباتکم باشید در بعضی از خطب نهج
البلاغه مذکور است که حضرت امیر ع میفرمایند که والله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها و قال لی قائل
امیرالمؤمنین وقت آن نیست که این مدرعه را بیندازی گفتم باو که از من دور شو که قومی که در شب سیر کنند چون در وقت صبح بمنزل
رسند محمود العاقبة اند در روایت آمده که رقعه جامه او گاهی از پوست بود و گاهی از لیف خرما امام محمد باقر ع فرمود که
سوگند که امیرالمؤمنین ع مانند بندگان درم خریده طعام میخورد و در مجلس می نشست و خود بازار میرفت و دو جامه میخرید و
بهتر آنرا بغلام خود میداد و پست تر آنرا خود میپوشید و اگر آستین جامه او دراز میبود قطع میکرد و مدت پنج سال امام
بود خشتی بر بالای خشتی ننهاد و اصلا از زر سرخ و سفید بمیراث نگذاشت و نان گندم و گوشت بخوراک مردم میداد
و خود بعوض جو و روغن زیت و سرکه بسر میبرد و اگر نانخورش او از زیت و سرکه بود و اگر از آن ترقی مینمود نباتی از زمین
تناول مینمود و میفرمود لا تجعلوا بطونکم قبور الحیوانات و هیچ کاری که مرضی الهی بود براو وارد نمیشد مگر شق آنرا اختیار
میکرد و بکسب دست و عرق جبین هزار بنده را خرید و در راه خدا آزاد کرد و طاعت او فوق طاعت مردمان بود و اکثر
روزها روزه میبود و از هیچ طعامی سیر نمیخورد عبدالله رافع گوید که روزی نزد آنحضرت رفتم انبانی نزد او نهاده بود و سر او مهر
کرده بود و چون مهر را گشود در آن نان خشک بود از نان جو که آنرا آخورد کرده بودند پس کفی از آن تناول نمود من عرض کردم و گفتم
انبان سر آنرا مهر کرده بجا دم سپردم گفتم یا امیرالمؤمنین سبب مهر کردن چیست فرمود که خوف آن دارم که حسنین از جهت
شفقتی که بمن دارند روغن زیت بآن ممزوج سازند و من آنرا بخورم و نفس من سرکش شود با وجود این قوت طاعت او
بمرتبه بود که در آن بحسین دوازده سال با وضوی شام نماز صبح را کرده بود و بعد از آن کثرت سجود دعصا در پوست پیشانی پیدا بود
او را بآن جهت ذوالثفنات خواندندی و بجهة بسیاری طاعت در مرتبه بدن ضعیف شده بود که اگر باری میخواست بایستد مانند
خوشه بود که با داو را مرکت میداد با وجود این حال میگفت هیهات ان تغلبنی طاعتی و طاعة غیری مرویست که روزی
رسول الله نزد اصحاب صفه آمد دید که بعضی جامه را بپوست وصله کرده بودند و بعضی دیگر پوستی نداشتند که وصله کنند
حضرت فرمود که امروز شما بهتر است یا روزی که صباح آن در حله باشید و شب در حله دیگر و در پیش شما نوعی از طعام
خورید و در شام نوعی دیگر و خانهای شما ملبس و مزین باشند مثل زینت کعبه گفتند آن روز بهتر باشد حضرت فرمود بل انتم
الیوم خیر چه این حال شما را میرساند بدرجات عالیه اعمال و آن حال شما را میرساند بدرکات اسفل نیران

النفوس سته انفس

موضع سورة المائدة یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله
لا یحب المعتدین عن الصادق ع نزلت هذه الآیة فی امیرالمؤمنین ع و بلال و عثمان بن مظعون فاما
امیرالمؤمنین ع فحلف ان لا ینام باللیل ابدا و اما بلال فانه حلف ان لا یفطر بالنهار ابدا و اما عثمان بن مظعون
فانه حلف ان لا ینکح ابدا و زاد القمی فدخلت امرأة عثمان علی عائشة و کانت امرأة جمیلة فقالت عائشة
ما لی اراک متعطلة فقالت و لمن ازین فوالله ما قربنی زوجی منذ کذا و کذا فانه قد ترهب و لبس المسوح و زهد
فی الدنیا فلما دخل رسول الله ص اخبرته عائشة بذلک فخرج فنادی الصلوة جامعة فاجتمع الناس فصعد المنبر
فحمد الله و اثنی علیه ثم قال ما بال اقوام یحرمون علی انفسهم الطیبات الا انی انام باللیل و انکح و افطر بالنهار
فمن رغب عن سنتی فلیس منی فقام هؤلاء فقالوا یا رسول الله فقد حلفنا علی ذلک فانزل الله لا یؤاخذکم الله
باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او
کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم و احفظوا ایمانکم
مشهور است که در زمان حضرت امیر ع عاصم بن زیاد ترک جامه نرم کرده پشمینه پوش شده بود برادرش ربیع بن
زیاد بحضرت امیر از روی شکایت عرض نمود که عاصم بسبب تلبیس بلباس اهل فقر اهل و اولاد خود را مکدر کرده
حضرت امیر ع عاصم را طلبید چون آمد روی مبارک در هم کشید و فرمود که از اهل خود شرمنده نگشتی و بر فرزندان
خود رحم نکردی آیا می پنداری که خدا با آنکه طیبات را حلال ساخته مکروه خواهد داشت که تو از آنها فرا گیری تو
بر خدا از این سهلتری نه خدا میفرماید و الارض وضعها للانام فیها فاکهة و النخل ذات الاکمام
نه میفرماید که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان تا قول خدا یخرج منهما اللؤلؤ
و المرجان این نعمتها را بر بندگان شمرده است و با وجود این چون میتواند بود که تمتع بندگان را از این
نعمتها مکروه دارد و دیگر خدا میفرماید و اما بنعمة ربک فحدث و معلوم است که اظهار نعمتهای خدا
چون خوردن و پوشیدن و سایر اقسام تمتعات نزد خدا خوشتر و محبوبتر است از اظهار قول عاصم بن زیاد
گفت یا امیرالمؤمنین پس چیست که شما در مطعم خود بخورش غیر لطیف و در ملبس بجامه درشت اکتفا فرموده
آنحضرت فرمودند و یحک ان الله عز و جل فرض علی ائمة العدل ان یقدروا انفسهم
بضعفة الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره القصه عاصم از شنیدن این موعظه ترک شال و پوستین کرد
مجملا بحکم آیات و اخبار مذکوره و روایات دیگر معلوم میشود که طلب دنیا بقدر توسعه معاش مجوز و ممدوح است
بلکه اگر منظور اقتفا بشریعت مطهره بود و بقصد ترفیه حال اهل و عیال بعمل درآید نه بهر فی الحقیقه طالب دنیا نخواهد بود
و با طاعات و عبادات محسوب خواهد شد مؤید این مقال وارد شده که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع

کفاره یمین

عرض کرد که ما طلب دنیا میکنیم و دوست میداریم که دنیا بما روآورد حضرت فرمود که میخواهی بآن چه کار کنی گفت
میخواهم بآن خود و عیال خود را متنعم فرمایم و صلهٔ رحم بجا آورم و تصدق کنم و حج و عمره کذارم حضرت فرمود
که لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخرة و مرویست که محمد بن منکدر که از فقهای تابعین بوده کوید که بعضی از
نواحی مدینه بیرون رفته بودم در وقت حرارت هوا با امام محمد باقر ع اتفاق ملاقات افتاد و آنحضرت
بجهت تنومندی و کرانی جثه بر دو غلام سیاه یا دو نفر از موالی تکیه نموده بود با خود گفتم سبحان الله شیخی
از اشیاخ قریش در چنین ساعت کرمی باینحال بطلب دنیا برآمده است او را نصیحتی کنم نزدیک وی رفتم و
سلام کردم و گفتم اصلحک الله شیخی از اشیاخ قریش در اینوقت باینحال در طلب دنیایی اگر در اینحالت
اجلت رسد چه خواهی کرد آنحضرت فرمودند که اگر مرگ آید و من براینحالت باشم آمده خواهد بود در حالتیکه
من بطاعتی از طاعات الهی مشغولم که بآن طاعت خود و عیال خود را از تو و از مردم مستغنی میکردانم و آن از
جمله عبادات است روی عن ابی جعفر ع من طلب الدنیا استعفافا عن الناس وسعیا
علی اهله وتعطفا علی جاره لقی الله عز وجل یوم القیمة ووجهه مثل القمر لیلة البدر
قال النبی ص العبادة سبعون جزءا افضلها طلب الحلال عن الصادق علیه السلم
لیس منا من ترک دنیاه لآخرته ولا آخرته لدنیاه عن الصادق ع لا خیر فیمن لا یحب
جمع المال من حلال فیکف به وجهه ویقضی به دینه ویصل به رحمه و قسم دیگر از طلب دنیا
هست که زیاد بر قدر کفاف است و آدمی را مشغول از آخرت میکند چنانچه جناب رسول فرمودند منهومان
لا یشبعان طالب علم و طالب دنیا و در قرآن مجید جناب اقدس الهی میفرماید ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی و در بعضی ادعیه ماثوره است اللهم انی اعوذ بک من فقر ینسینی و من غنی یطغینی
و لهذا ارباب شعور ملک و مال دنیا را با آب باران تمثیل کرده اند که تا بقدر ضرورت ببارد و از حد اعتدال
در نکذرد باعث آبادانی عالم است و چون از آن مرتبه تجاوز نمود موجب خرابی میکردد مال دنیا نیز تا بقدر اعتدال
بدست می آید دین و دنیا آباد است و چون رو بزیادتی نهاد و کار به پر کردن کیسه و صندوق افتاد باعث صد
کونه بلا و سیلاب خانه دین و دنیا میکردد فی الکافی عن الصادق ع لیکن طلبک للمعیشة فوق کسب
المضیع و دون طلب الحریص الراضی بدنیاه المطمئن الیها و از نصایحی که لقمان پسرش را کرده اینست
که یا بنی لا تدخل فی الدنیا دخولا یضر بآخرتک و لا تترکها ترکا تکون کلا علی الناس عن النبی ص من طلب
الدنیا حلالا مکاثرا لقی الله و هو علیه غضبان و در مذمت این قسم همین بس که آدمی بسبب اشتغال
از ذکر خدا باز میماند و قسم دیگر جمع مالیست که آدمی چشم از حلال و حرام میپوشد و این قسم از حرام دنیاست

یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم

در سورهٔ المنافقین یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک
فاولئک هم الخاسرون عن النبی ص انه قال لو یعلم الامیر ماله فی ذکر الله لترک امارته و اقبل علی ذکر الله
ولو یعلم التاجر ماله فی ذکر الله لترک تجارته و اقبل علی ذکر الله و لو ان ثواب تسبیحة قسم علی اهل الدنیا
وصل الی صاحب کل واحد سعة الدنیا در عدة الداعی از رسول خدا ص مرویست که در روزگار پیشین مردی با مال و اولاد
ملک الموت در زی مسکینی بدر خانه وی آمده در کوفت حاجبان بیرون آمدند گفت بسید خود را بگوئید بگفتند سید ما برای

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له وما
لهم من دونه من وال عن امیر المؤمنین ع فی نهج البلاغة وایم الله ما کان قوم قط فی غض نعمة
من عیش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها لان الله لیس بظلام للعبید ولو ان الناس حین تنزل بهم
النقم وتزول عنهم النعم فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم وولهٍ من قلوبهم لرد علیهم کل شارد واصلح
لهم کل فاسد آورده اند که چون آیه تحریم خمر فرود آمد رسول ص منادی فرمود که خمر نخورند روزی اتفاق افتاد که رسول ص
بکوچه میرفت یکمرد در آمد قرابه خمر در دست آنمرد چون رسول را دید بترسید وگفت خداوندا توبه کردم که دیگر هرگز خمر
نخورم مرا رسوا مکن چون نزدیک رسول رسید خواجه گفت درین قرابه چیست گفت سرکه است یا رسول الله رسول
دست پیش داشت که قدری در دست من ریز بر دست رسول ریخت سرکه بود آنمرد گفت یا رسول الله قسم با آنخدای که
ترا بخلق فرستاده که این سرکه نبود خمر بود اما من ترسیدم توبه کردم خدا خمر را بدل بسرکه کرد رسول گفت چنین باشد هر که
توبه کند خدا سیئات او را بحسنات بدل گرداند اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات آورده اند که زنی کیسه زر نزد
رسول ص آورد وگفت یا رسول الله این سیصد درهم است بدرویش ده فقیری حاضر بود رسول گفت بستان این سیصد
دینار زر را زن گفت یا رسول الله زر نیست نقره است رسول را خشم شد وگفت خدا تصدیق من میکند تو تکذیب
من میکنی برگرفت و فرو ریخت زر بود زن گفت یا رسول الله من نقره درین کیسه کرده بودم گفت راست میگوئی
اما چون بر زبان من رفت که زر است خدا آنرا زر گردانید هرگاه که موافقت گفتار رسول نقره را زر کند اگر از برای موافقت
گفتار خود که فرموده است اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات گناهان را بحسنات بدل کند هیچ عجب و غریب نیست هرگاه چنین باشد
تغییر حال خود دیده که از جمله خوبان شوی نقل کرده اند که ابراهیم ادهم پادشاه عصر بود روزی بشکار رفت با لشکر در بین شکار
گرسنه ام گرد که طعام آورند فرود آمد و بر زمین نشست و طعام میخورد که ناگاه مرغی از هوا بزیر آمد و از خوان طعام یکنان
برداشت و بمنقار گرفت و پرواز کرد ابراهیم تعجب کرد اسب خود را سوار شد و از عقب آنمرغ روانه شد که ببیند کجا میرود
دید که در میان کوهی فرود آمد بر اثر آن آمد آنمرغ پرواز کرد در آنجا شخصی را دید که آنرا بسته انداخته اند که قدرت بر حرکت
ندارد پرسید که تو کیستی و در اینجا چه میکنی گفت قافله بودیم و از اینجا میگذشتیم جمعی دزدان بر سر ما رسیدند و هر یک بجائی
متفرق شدند و مرا گرفته ببستند و در اینجا انداختند و کسی بهم نرسید که مرا بگشاید و حال هفت روز است که در اینجا افتاده ام
ابراهیم پرسید که در این مدت در اینجا چگونه بسر بردی گفت این مرغ را جناب اقدس الهی مقرر کرده است که هر روز یک
نان مرا آورد و بر سینه من می نشیند و بمنقار خود ریزه میکند و در گلوی من میکند و میرود ابراهیم تعجب کرد و با خود گفت
که آن خالقی که چنین ملاحظه احوال بندگان میکند گنجایش ندارد که آدمی غصه روزی خورد و بسبب لقمه تحمل اینهمه وزر
و وبال شود پس آنشخص را گشود و بر پشت اسب خود سوار کرد تا بلشکر رسانید و بعد از آنکه بشهر آمد امرا و ارکان
دولت را طلبید و پادشاهی را با پسر داد و ترک پادشاهی نموده گفت بقیه عمر را بجهت تدارک در مسجد الحرام

میکذرانم وارد شده که ابراهیم ادهم چون روانه مکه شد در پیش کاروان میرفت تا کسی او را نشناسد
پیران حرم خبر یافتند پیش وی آمدند و چون بوی رسیدند نشناختند گفتند ابراهیم ادهم کجا رسیده است
گفت چه میخواهید از آن زندیق ایشان او را جفا کردند و چند سیلی زدند که چگونه تو ابراهیم را
زندیق میخوانی ابراهیم با خود گفت های ای نفس خواستی که خلق استقبال تو کنند بار ببند سیلی چند خوردی
الحمد لله بکام دلت بدیدم مردان راه حق چنین تغییر حال خود دادند و خود را بمرتبه رسانیدند و خود را داخل
محبان نمودند عزیزی گفت موافق سنت رسول سر پوشیده در حبالهٔ خود در آوردم ما را فرزندی شد شبی در خواب
دیدم که قیامت بر پا شده و علمها دیدم نصب شده و در زیر هر علمی جماعتی هستند پرسیدم که این علمهای
کیست گفتند که از زاهدان و عابدان و صدیقان علمی دیدم در سایهٔ وی جماعتی بسیار گفتم این علم کیست
گفتند از آن محبان خود را در میان ایشان افکندم دستم گرفتند و از میانه بیرون کردند گفتم من نیز از محبانم
گفتند بودی چون دلت با آن فرزند میل کرد نامت از جریدهٔ محبان محو نمودند گفتم خدایا چون فرزند مانع
راه است جانش بردار در ساعت خروش زنان بگوشم رسید از خواب در جستم و گفتم چه بوده است گفتند
کودک از بام افتاد و مرد یکی از بزرگان طریقت شبی میگذشت روشنایی از روزنی می آمد آوازی شنید که با شوهر
خود میگفت که اگر آب فانی نمیرسید اگر بر زبانی و بر نانی میرسید اگر دیگری را بر من مسلط و بدل کنی و روی از من
بگردانی از بین در نگذرم كُلُّ ذَنْبٍ مَغْفُورٌ سِوَى الْإِعْرَاضِ عَنِّي آن بزرگ نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد چون
بهوش آمد گفتند ترا چه شد گفت بگوش هوش من فرو خواندند که اگر هزار گناه کنی بیامرزیم اگر بدرگاه غیر روی از تو
نپسندیم و بنیاد براندازیم آورده اند که موسی بکوه طور میشد برهنه را دید که عبادت میکرد گفت یا کلیم الله خدا را از من
سلام برسان و بگو که مرا خداوندا کهنه فرست که عورت خود را بپوشانم موسی پیغام رسانید خطاب عزت در
رسید که آن برهنه را بگو که کهنه ات ندیدهم و نخواهم داد در روز قسمت نصیب تو دوستی ما آمده بود اگر تو
دوستی ما نخواهی بگو تا کهنه ات فرستم موسی پیغام رسانید برهنه روی بر خاک نهاد و گفت الهی تو تا راضی
بِالْمَعَارِيضِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا حُبَّكَ از حضرت صادق منقولست که شخصی بود در میان بنی اسرائیل که
سال دعا کرد که خدا او را فرزندی کرامت کند دعایش مستجاب نشد پس گفت چند سال است که آواز دادم اگر تو نمی شنوی یا آنکه
دعای مرا اجابت نمیکنی پس شخصی بخواب او آمد و با او گفت که تو خدا را میخواندی با زبان فحش گوینده و دل
پیچیده و نیت دروغ پس ترک فحش و هرزه گویی کن و دلت هم پاکیزه کن و نیت نیکو کن چنین کرد
دعایش مستجاب شد و خدا با او پسری کرامت فرمود

موعظه يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال اذا كان يوم القيمة لا يرفع العبد
المؤمن قدما عن قدم حتى يسئل عن اربع عن عمره فيما افناه وعن جسده فيما ابلاه وعن علمه
فيما عمله وعن ماله من اين اكتسبه وفيما انفقه آورده اند که خالق عالم موسی را گفت دوستی از دوستان ما
در فلان خرابه وفات کرده برو و کار وی بساز موسی بآن ویرانه شد مردی را دید وفات کرده خشتی در زیر سر نهاده
و پارهٔ پلاس عورت پوشیده موسی بگریست و گفت خداوندا دوست خود را چنین میداری درویش خود را
چگونه خواهی داشت خطاب رسید که ای موسی بعزت و جلال که وی دوستی است از دوستان ما فردای قیامت که بر خیزد
نگذارم که قدم از قدم بردارد تا از عهدهٔ آن خشت و پلاس بیرون نیاید موسی برفت جمعی از بنی اسرائیل را
حاضر کرد تا کار وی بسازند چون بدان ویرانه در آمدند آن شخص را ندیدند گفت خداوندا این دوست تو کجا شد
مگر بزمین فرو شد یا بر آسمان رفت یا سباع وی را بخوردند گفت ای موسی این چه گمانست که بدوستان ما میبری
دوستان ما را سبع نخورد و بزمین فرو نشود دوست کجا باشد نزد یک دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
شیخ ابو الحسن نوری روزی با یاران خود بصحرا رفته بود از دور جوانی ماه سیمای را دید سر و پای برهنه و کهنهٔ پوشیده آب
محبت نوشیده سلام کرد و گفت ای شیخ مرا آب پاک بیار و جای پاک تا غسل کنم و راز بگویم و جان تسلیم
کنم که آرزو از حد گذشت شیخ گفت بر سر آن بالا آب پاکست و جای پاک وی برفت چون ساعتی بر آمد برفتم تا
بنگرم که حالش چیست دیدم غسل کرده و نماز گذارده و سر بسجده نهاده و جان بحق تسلیم کرده کار وی ساختم و چون
دفن کردم رویش بر خاک نهادم و گفتم بار خدایا بیکس و غریبست بروی رحمت کن جوان گفت تو خوارم
مکن و عزیزم میدار گفتم ای جوان بعد از مرگ سخن میگویی گفت إِنَّ أَحِبَّاءَهُ لَا يَمُوتُونَ وَلَكِنْ يُنْقَلُونَ
مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ یکی از بزرگان راه حق گفت مدتی در شهر واسط بودم جوانی ترک چهرهٔ عجمی زبان را دیدم
که در هفته یکروز نزد در گاه آمدی و کار طلبیدی و تا هفتهٔ دیگر نیامدی در روی نگاه کردم مهابت ابنای ملوک از ناصیه
او می تافت هفتهٔ بگذشت که او را ندیدم شوق دیدار او در دل من جای گرفت موضعی که مساکین درویشان بود رفتم
تا از آبادی بگذشتم بخرابه رسیدم آواز نالهٔ بسمع من رسید بر اثر آن ناله برفتم جوانی را دیدم بر خاک مذلت خفته
چهره ارغوانی زعفرانی شده دیدهٔ نرگسش از آب حسرت پر شده بهانه کشیده غریب و بیمار بیهوش و یار در آن گوشه
خرابه منتظر حکم الهی شده بروی سلام کردم جواب سلام من باز داده تیز در من نگاه کرد خوشحال شدم که هنوز نفس باقی
هست مگر وصیتی کند یا چیزی آرزو کند یا آرزوی دنیا خواهد تا آن قیام نمایم گفتم ای جوان هیچ آرزو یا داری گفت رضای دوست گفتم از دنیا
میگویم گفت هیچ آرزوی دنیا از دل کنده ام گفتم هیچ وصیتی داری گفت آری مهره بر بازوی من بسته است نامی بروی نوشته
شانه بروی کشیده آن مهره از بازوی من بگشای و بعد از وفات من بنوح والی ماوراء النهر نوح بن منصور برسان و بگو که خدایت

از خداوند این مهره مزد دهد و دیگر وصیت من آنست که در پس این خرابه گوریست که هر شب وحوش و حیوانات طلب
قوت کنند چون روح از تنم مفارقت کند پایم بگیر و نگونسار مرا در آن گور انداز می‌ترسم که خاک قبولم نکند تا زخم
دندان آن جانوران شوم و از نجاست خاک ایمن گردم پس چون وصیت تمام شد جان بحق تسلیم کرد بحکم وصیت مهره از
بازوی وی باز کردم یاقوتی بود اسم نوح بن منصور بروی نقش شده وی را برگرفتم و بکنار گور بردم تا وصیت
دیگرش بجا آرم آواز آمد که دَعْهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ لَا يُهَانُونَ آورده اند که در بصره تاجری
بود با امانت و دیانت و مال بسیار داشت و یک پسر داشت و آن پسر در غایت جمال و کمال و کیاست بود چون مرد
وفات کرد و پسر بحد بلاغت رسید بزرگان بصره بمادر وی رغبت نمودند مادرش گفت من عروس همچو پسر باید تا باز کی
اتفاق باشد که این پسر در کوچه میرفت گذرش بر مجمع منصور عمار افتاد منصور تفسیر این آیه میکرد که وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ
اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ صفت قد و ضیاء حوران میکرد زن گفت ای شیخ این چنین حوران را
بکه دهند گفت بکسیکه مهر بدهد گفت مهر چه باشد گفت نماز شب گزاردن و روزه گرفتن و صدقه دادن و جان در راه
خدا نثار کردن گفت اگر این جمله قبول کنم تو قبول کنی که یکی از این حوران به پسرم دهی گفت بلی پیرزن بخانه رفت و هزار
دینار زر برگرفت و نزد شیخ آمد و گفت این هزار دینار را بدرویشان ده شیخ بستد روزی چند برآمد خبر
در شهر افتاد که کفار قصد مسلمانان کرده اند دفع ایشان لازم است مسلمانان بیرون رفتند پیرزن پسر را
بر سر گبر نشاند با سلاح تمام بمیدان آورد و گفت سعی کن ای پسر تا خود را بفردوس جنان رسانی چون حرب در
پیوست جوان در معرکه آمد و حرب میکرد و دشمن میکشت و هر ساعتی روی بآسمان میکرد و میخندید و نشاط میکرد تا منهزم
حرب میکرد تا ضربی بروی زدند چون بلشکر اسلام آمد سست گشت بآسمان مینگریست و میخندید گفتم ای مرد محل
جان دادن چه جای خنده است گفت خوبان چو پرده برگیرند عاشقان پیششان چنین میرند منصور گفت ای جوان مرا کسی حرب
نزد دلبر مکن تا چشم بد بروزگارت رسد گفت ای شیخ آنچه من میبینم اگر تو ببینی سعی زیاده کنی زخم دیگرش زدند شربت شهادت نوش
کرد منصور گفت در آن شب میان کشتها گشتم آن جوان را دیدم خون از جراحت وی میرفت و نور از رخسارش میدرخشید
وی را دفن کردم چون بشهر آمدم مادرش را خبر دادم مادرش گفت در همان شب پسر را بخواب دیدم که در بهشت سیر میکرد گفتم ای
پسر مرا خبر ده تا بفردوس اعلی رسیدی عروس تو بتو رسید گفت ای مادر همان لحظه که از اسب در گشتم فرمان از حق رسید که
حوری از فردوس پیش من آید پیش از آنکه در خاک افتم در کنار حوری افتادم و کریم بوعده خود وفا کرد وفی الخبر یا رب ان
لملوك الدنيا موضع نزهة فهل لك موضع النزهة فقال يا موسى ليس لي احتياج الى النزهة ولكن لي مناظر انظر اليها قال وما هي
قال قلوب امة محمد واسرارهم وارد شده است که چون بندگان در مجلس جمع شوند و بعضی خواهان رحمت خدا باشند و بعضی
از عذاب خدا ترسند و گریان باشند ملائکه در آنجا حاضر شوند و بر حال ایشان مطلع و ناظر شوند چون بعالم بالا عروج نمایند
حق تعالی فرماید که ای فرشتگان بندگان من بچه کار مشغولند گویند خدایا تو داناتری که رحمت تو میطلبند ندا آید که ای فرشتگان اگر ایشان
بهشت را دیدندی طاعت ایشان بیشتر بودی و حرص ایشان به بهشت زیاده بودی باز ندا آید که در آن مجلس از چه چیز میترسند و چه چیز میطلبند
گویند الهی از ترس تو ندا آید که ای فرشتگان اگر ایشان دوزخ را میدیدند ترس ایشان بیشتر میبود و گریستن ایشان زیاده میشد ندا آید
که ای ملائکه گواه باشید که بهشت برایشان حلال کردم فرشتگان گویند خداوندا در میان ایشان گناهکاران اند ندا آید که گواه باشید
که ایشان را نیز ببرکت همنشینی ایشان بخشیدم

موعظه در سوره عبس فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ
لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ في الجمع عن سوده زوجة النبي صلعم قالت قال رسول الله يبعث الناس حفاة
عراة غرلا يلجمهم العرق ويبلغ شحمة الاذان قالت قلت يا رسول الله واسوأتاه ينظر بعضنا الى بعض اذا جاء
قال شغل الناس عن ذلك لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه يقول الله تعالى في وصف جهنم لها سبعة ابواب لكل باب
منهم جزء مقسوم وارد شده که روزی جناب رسول خدا صلعم در مسجد نماز میکرد زنی آمد و اقتدا بآنحضرت کرد رسول خدا صلعم
در نماز این سوره را خواندند چون باین آیه رسیدند آن زن بسیار مضطرب شد چون رسول خدا نماز را تمام کرد زن پیش آمد
و عرض کرد که یا رسول الله آیا روز قیامت مرا هفت جزء خواهند کرد و هر جزئی را از دری داخل جهنم خواهند کرد رسول فرمود
نه ای زن هر دری را یک جماعتی است که از آن در داخل جهنم خواهند شد آن زن عرض کرد که یا رسول الله من هفت کنیز دارم
همه را در راه خدا آزاد میکنم که خدا بسبب آزادی هر کنیزی مرا از دخول هر بابی نگهدارد پس آن کنیزان را آزاد کرد و رسول خدا
تعهد نمود طبقه اول جهنم است وان جهنم لموعدهم اجمعين طبقه دوم لظی است كلا انها لظى نزاعة للشوى طبقه
سیم حطمه است كلا لينبذن في الحطمة وما ادريك ما الحطمة طبقه چهارم سقر است سأصليه سقر وما ادريك ما سقر
طبقه پنجم سعیر است واما من اوتي كتابه وراء ظهره فسوف يدعو ثبورا ويصلى سعيرا طبقه ششم جحیم است ثم ان
مرجعهم لالى الجحيم طبقه هفتم هاویه است فامه هاوية وما ادريك ما هيه نار حامية در دوزخ ماران و کژدمان آفریده اند
هر یکی بشکل گردن شتران بختی هر گاه زخم زنند هفتاد سال زخم آن بماند فرشتگان موکل دوزخ گرزهای آهنین
دارند که اگر یکی را بر زمین زنند پاره پاره گرداند بعضی مقمعها دارند بر سر دوزخیان میزنند که ولهم مقامع من
حدید بعضی زنجیرهای آتشین دارند که دوزخیان را بهم میبندند ثم في سلسلة ذرعها سبعون ذراعا در حدیث است
که اگر حلقه از آن زنجیر بر کوه دنیا نهند گداخته شود و آب گردد حمیم دوزخ آبیست که از آن روز که دوزخ را
آفریده اند میجوشانند بعد از آنکه دوزخیان از تشنگی هزار سال فریاد کنند آب را بدیشان دهند چون نزدیک
روی ایشان برند گوشت روی ایشان فرو ریزد چون بیاشامند هرچه در شکم ایشان باشد پاره پاره گردد
وسقوا ماء حميما فقطع امعاءهم يصهر به ما في بطونهم والجلود در دوزخ کوههای آتشین آفریده است از بهر عقوبت
دوزخیان از شش جهت ایشان آتش فرو گرفته لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل آورده اند که در روز قیامت
گناهکاران در آفتاب گرم قیامت درمانند گویند آخر محشر را شفیعی باید که بشفاعت او کار ما برآید رو بحضرت آدم آرند
و گویند ای پدر ما آدم ما را شفاعت کن آدم گوید من از گندم خود را نتوانستم نگاه دارم شما را چگونه از سعیر نگاه دارم
بنزد دیگر نوح روید که طوفان را او چاره کرده است با صد هزار نوحه و افغان روی بنوح آورند و گویند ای نوح ما را
شفاعت کن نوح گوید من از غرض رب لا تذر نتوانم بپیش حضرت موسی روید ایشان پیش حضرت موسی روند

دگویند کای کلیم امروز ما را شفاعت کن گوید که من از جزای ان میترسم که حق تعالی آن نهره آن ندارم که زبان شفاعت بجنبانم
پیش حضرت عیسی روید چون پیش عیسی روند و حال خود بگویند عیسی گوید این کار نیست چرا که نصاری مرا خدا
خوانده و من ازین خجالت جرات شفاعت ندارم پیش رسول خدا روید ایشان بخدمت رسول خدا روند و گویند
ای خواجه کونین هیچ سر آن داری که ما را شفاعت کنی خواجه گوید ای امتان من زنهار گمان نبرید که من شما را چون انبیای دیگر حواله
بکسی دیگر کنم همین ساعت بیایم و حلقه بر در بهشت زنم رضوان گوید کیست گوید منم رضوان هنوز آواز رسول نشنیده باشد
که در بهشت باز کند و گوید ای سید عالم درآ گوید نه کرچه بیایم که تنها درآیم من شاهم چندین سپاه دارم خواجه بزیر عرش
آید و بسجود درافتد و گوید خدایا امتان گنهکار دارم اگرچه گنهکارند بندگان تو اند خطاب عزت در رسد که ای سید سر
بردار و غم مخور که همه را بتو بخشیدم پس امتان هم خوشحال رو به بهشت آرند امتان سه طایفه باشند یکی بی حساب
به بهشت روند و یکی بدوزخ و یکی آنکه گفتیم مدتی در آفتاب قیامت باشند آخر خواجه ایشان را شفاعت کند و به بهشت برد
آورده اند که روزی جبرئیل به نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمد با حزن و اندوه رسول فرمود ای جبرئیل چه واقع شده است گفت یا رسول الله در
اینوقت که آمدم خدا بفرمود تا آتش دوزخ را افروخته تر گردانند رسول گفت ای جبرئیل مرا صفت دوزخ کن عرض کرد که خدا
بفرمود تا آتش دوزخ را برافروختند هزار سال تا سرخ شد و هزار سال دیگر تا سفید شد و هزار سال دیگر تا سیاه شد و حالا
سیاه است چون شب تاریک و حق تعالی جهنم را هفت طبقه گردانیده است رسول گفت ای جبرئیل مرا خبر ده که ساکنان این
طبقات که باشند جبرئیل از طبقه آخرین گرفت و بیان میکرد تا بطبقه اولین رسید رسول گفت ای جبرئیل ساکنان این
طبقه که باشند گفت یا رسول الله عذاب این طبقه سهلتر و آسانتر باشد رسول فرمود جای کیست گفت این جای عاصیان امت
تو باشد رسول گفت یعنی کسی از امت من در دوزخ رود گفت آری آنانکه گناه کبیره کرده باشند و بی توبه از دنیا بیرون
رفته باشند رسول بگریه درآمد و سه شبانه روز میگریست و با هیچکس سخن نمیگفت بمسجد می آمد و نماز میگذارد و بخانه
میرفت و میگریست و از یاران هیچکس را قوت آن نبود که جهت این بپرسد امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر نبود سلمان بخانه
فاطمه علیها السلام شد و گفت ای سیده زنان عالمیان سه روز است که پدرت میگرید و با کسی سخن نمیگوید و جهت را
نمیدانیم فاطمه برخاست و نزد پدر آمد پدر را دید روی بر خاک نهاده و چندان گریسته که خاک گل شده
گفت ای پدر بزرگوار چه واقع شده رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ای نور دیده جبرئیل مرا خبر داد که در طبقه اول دوزخ عاصیان
امت من باشند اینست که مرا میگریاند فاطمه گفت ای پدر پرسیدی که عاصیان را چگونه بدوزخ برند گفت
مردان را موی سرشان گیرند و زنان را پستانهاشان گیرند و بدوزخشان کشند چون یکبار بدوزخ رسند
دوزخ را بینند و مالک دوزخ را بینند فریاد برآرند و واویلاه و واثبوراه گویند مالک را گویند ما را دستوری
ده تا بر حال خود بگریم مالک دستوری دهد چندان بگریند که آب چشمهاشان نماند بجای آب خون گریند مالک
گوید چه نیکو بودی که این گریه در دنیا بودی امروز وقت است ای عاصیان گریه کنید وای گنهکاران ناله باید

الٰهی

إِلٰهِی أَجِرْنِی مِنْ عَذَابِكَ إِنِّی أَسِیرٌ ذَلِیلٌ خَائِفٌ لَكَ أَفْزَعُ إِلٰهِی لَأَنْ
عَذَّبْتَنِی أَلْفَ مَرَّةٍ فَحَبْلُ رَجَائِی مِنْكَ لَا یَنْقَطِعُ إِلٰهِی أَذِقْنِی طَعْمَ عَفْوِكَ
یَوْمَ لَا بَنُونَ وَلَا مَالٌ هُنَالِكَ یَنْفَعُ پس مالک دوزخ عاصیان را در دوزخ انداز دوایشان
یکبار آواز برآرند که لا اله الا الله آتش از ایشان دور شود مالک بانگ بر آتش زند که یا نار خذیهم
ای آتش بگیر ایشان را آتش گوید چگونه بگیرم ایشان را که ایشان کلمه لا اله الا الله بر زبان میرانند مالک گوید بگیر
ایشان را که خدا میفرماید که روحهای ایشان را مسوزان که خدا را سجده کرده اند و دلهای ایشان را مسوزان که در
ماه رمضان تشنگی کشیده اند و دستهای ایشان را مسوزان که دست بدعا برداشته اند و قدمهای ایشان را
مسوزان که به نماز ایستاده اند پس در دوزخ بمانند آنمقدار که خدا خواهد آنگاه پادشاه عالم جبرئیل را
گوید که حال عاصیان امت محمد بکجا رسیده است گوید خدایا دانای بحقیقت تویی خدا بفرماید من میدانم
تو نیز ببین جبرئیل بکنار دوزخ آید و مالک را گوید طبق بردار عاصیان نگرند جبرئیل را بینند در صورت خوب
گویند این کیست که صورت خوبی دارد گویند جبرئیل است که وحی بمحمد آوردی چون نام محمد بشنوند یکبار
فریاد برآرند که وا محمداه و گویند ای جبرئیل پیغمبر ما را از ما سلام برسان و بگو که عاصیان امت تو به
عذاب دوزخ گرفتارند باشد که ما را شفاعت کند جبرئیل محمد را خبر دهد خواجه بر روی افتد و گوید خدایا
عاصیان امت مرا در دوزخ کردی ایشان را بمن بخش خطاب عزت در رسد که ای محمد ایشان را بتو بخشیدم
خواجه ایشان را از دوزخ بیرون آورد و بعد از آنکه چون انگشت شده باشند ایشان را بچشمه عین الحیوان
برند از آن آب بخورند و بر خود بریزند علت ظاهر و باطن ایشان برود و پاک و پاکیزه شوند و صورتهای
ایشان نیکو شود اما بر پیشانی ایشان نوشته باشند که هؤلاء عتقاء الرحمن من النار ایشان را
به بهشت برند اهل بهشت ایشان را بیکدیگر نمایند که ایشان را از دوزخ بیرون آورده اند ایشان
گویند خدایا چون ما را به بهشت فرستادی بر ما رحمت کن و این نشان را از ما زایل گردان خداوند ما را
بازتاب آب غوطه خورند آن نشان زایل شود چون مسلمانان از دوزخ خلاص شوند کافران
و منافقان در دوزخ بمانند و آرزو کنند و گویند کاشکی از مسلمانان میبودیم و بما یود الذین کفروا
لو کانوا مسلمین همچنین آنانکه از امت محمد نباشند آرزو کنند که ای کاشکی از امت محمد میبودیم

اِنَّ اللهَ وَمَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا صَلّوا عَلَیهِ وَسَلِّموا تَسلیماً از جناب رسول خدا مرویست
که فرمود که شبی که مرا بمعراج بردند جبرئیل عجایبات بسیار در آسمان بمن نمود از آنجمله فرشته را دیدم که وی را صد
هزار دست بود و بر هر دستی چند هزار انگشت بود و بآن انگشتها حساب و شماری میکرد جبرئیل را گفتم که این
چه حسابست که میکند گفت حساب قطرات باران را میکند به نزدیک آن فرشته رفتم و گفتم میدانی که از
وقتیکه دنیا را خدا آفریده است تا امروز چند قطره باران باریده است گفت یا رسول الله بدان خدایی که ترا براستی
بخلق فرستاده که تفصیل آن نیز دانم که بر بیابان چند آمده و بر دریا چند و بر بوستان چند و بر گورستان چند آمده
و بر معمور چند و بر ویران چند آمده فرمود تعجب کردم از خاطر آن فرشته در آن حساب گفتم آیا حسابی هست که
تو از عهده آن عاجز باشی گفت بلی گفتم کدامست گفت چون جماعتی از امت تو در مجلسی باشند و اسم تو در آن
مجلس برده شود و ایشان باتفاق بر تو صلوات فرستند حق تعالی ایشان را چندان ثواب دهد که من از حساب آن
عاجزم و نهایت آن ثواب ندانم رسول صلعم فرمود که در شب معراج فرشته را دیدم که پر و بال او سوخته و بر زمین
افتاده گفتم ای جبرئیل حال این فرشته چیست گفت یا رسول الله خدا وی را بدهی فرستاد که اهل آنرا هلاک کند
وی در آن توقف کرد آتش درآمد و پر و بال او بسوخت گفتم وی را هیچ توبه هست گفت نمیدانم تا بپرسیم رفت
و پرسید گفت یا رسول الله توبه وی آنست که ده بار بر تو صلوات فرستد آن فرشته ده بار صلوات فرستاد
پر و بالش باز دادند پرواز کرد و بآسمان رفت غلغله در ملکوت آسمان افتاد که زهی پیغمبری که ببرکت صلوات وی
توبه فرشتگان آسمان قبول میکنند اگر اهل زمین ببرکت صلوات وی آمرزیده شوند هیچ غریب و عجیب نیست
رسول صلعم فرمود اِرْفَعوا اَصْواتَکُم بِالصَّلَواتِ عَلَیَّ فَاِنَّها تُذْهِبُ بِالنِّفاقِ حضرت امیر صلعم فرمود که هر گاه ترا
حاجتی پیش آید و خواهی که خدا آنرا اجابت کند اول صلوات بر رسول فرست و بعد از آن حاجت خود را بخواه که خدا
اجابت کند زیرا که او کریمتر است از آنکه از دو حاجت خواهی یکی را اجابت کند و دیگری را نه رسول صلعم فرمود که
شب معراج فرشته را دیدم با هیبت و عظمت تمام تکیه داده هزار ملائکه در پیش وی صف زده بر وی سلام
کردم جواب سلام باز داد اما برنخاست خطاب عزت رسید که ای فرشته ندانستی که که بود آنکه بر تو سلام کرد ترا از جهت
آفریده ام از برای وی آفریده ام برخیز و بر وی صلوات میده تا بروز قیامت آن فرشته برخاست و صلوات میدهد تا
قیامت بر پا خواهد بود عایشه گفت شبی رسول سر در کنار من نهاده بود در روی وی نگاه میکردم هزار بار از
ماه شب چهارده روی رسول را نیکوتر دیدم گفتم اَلْوَیْلُ لِمَنْ لا یَراکَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و گریه بر من غلبه کرد قطره
اشک بر رخساره رسول افتاد چشم باز کرد و مرا گفت یا حمیرا چه چیز ترا میگریاند حال و قصه باز
بگفتم گفت دانی که فردای قیامت که مرا نبیند شرابخواره که از دنیا بی توبه برود و هر که نام من شنود و بر من
صلوات نفرستد و کسیکه پدر و مادر در ایشان عاق باشد و از او رنجیده باشند آورده اند که در
اول منبر نساخته بودند در مسجد رسول ستونی هست که آنرا حنانه میخوانند رسول صلعم پشت بدان ستون

نهادی

نهادی و یاران را وعظ گفتی یاران گفتند یا رسول الله اجازت ده تا منبر بسازیم تا تو در آن منبر وعظ گویی خواجه
اجازت داد چون منبر ساختند رسول از در مسجد درآمد و روی بمنبر نهاد چون پای بر پایه اول نهاد گفت آمین چون پا
بر پایه دویم نهاد گفت آمین چون پا بر پایه سیم نهاد گفت آمین چون پشت ستون در ناله آمد که اهل مسجد از ناله او
بگریه درآمدند رسول صلعم از منبر فرود آمد و ستون را در بر گرفت تا ساکن شد و فرمود بآن خدایی که مرا بخلق برسالت فرستاده
که اگر او را در بر نگرفتمی تا قیامت در فراق من ناله کردی گفتند یا رسول الله سه بار آمین گفتی و ما دعایی نشنیدیم فرمود که
جبرئیل میگفت چون پا بر پایه اول نهادم گفت هر که نام تو شنود و بر تو صلوات نفرستد خدا او را دور کرداند از رحمت
گفتم آمین چون پای بر پایه دویم نهادم گفت هر که ماه رمضان را دریابد و خدا را از خود راضی نکند خدا دور کرداند او را از
رحمت خود من گفتم آمین چون پای بر پایه سیم نهادم گفت هر که پدر و مادر را دریابد و ایشان را از خود راضی نکند خدا
دور کرداند او را از رحمت خود من گفتم آمین در حدیثست که اَوَّلُ ما کَتَبَ اللهُ فِی اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ اِنّی اَنَا
اللهُ لا اِلٰهَ اِلّا اَنَا مَنْ رَضِیَ والِداهُ مِنْهُ فَاَنَا مِنْهُ راضٍ وَمَنْ سَخَطَ عَلَیْهِ والِداهُ فَاَنَا عَلَیْهِ
ساخِطٌ آورده اند که رسول صلعم بگورستانی بگذشت گوری دید که از جا بر می آمد و فرو میشد رسول صلعم منادی کرد
که هر که در گورستان مرده دارد بیاید و بر سر آن گور بنشیند خلقان آمدند و بر سر گورها نشستند و کسی بر سر آن گور
ننشست روز دویم و سیم منادی فرمود کسی بر سر آن قبر نیامد روز چهارم پیرزنی بیامد عصایی در دست و بر سر آن
قبر بنشست رسول صلعم فرمود صاحب این قبر که باشد ترا گفت پسر منست فرمود چرا منادی شنیدی نیامدی گفت یا رسول
الله از وی آزرده ام که روزی مرا از محراب بینداخت و دستم بشکست گفتم خداوندا از وی خوشنود مباش چنانکه
من از وی خوشنود نیستم رسول صلعم فرمود این پسر تو در عذابست و من امت خود را در عذاب نتوانم دید از وی
خوشنود شو گفت یا رسول الله دلم راضی نمیشود رسول صلعم ردا از دوش برگرفت و بر گور افکند و فرمود ای پیرزن گوش
بر قبر نه تا چه میشنوی پیرزن گفت گوش بر گور نهادم آوازی شنیدم که ای مادر بفریادم برس که در میان آتش میسوزم
با ماران و کژدمان پیرزن بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد گفت یا رسول الله از وی راضی شدم و او را حلال کردم
فرمود بیا گوش بر قبر نه تا چه میشنوی گوش بر قبر نهاد آواز آمد که ای مادر خدا از تو راضی باشد چنانکه من از
تو خوشنود شدم بادی آمد و آتش را خاموش کرد و خدا مرا بیامرزید و بر من رحمت کرد روی عن رسول الله صلعم انه
قال اَخْبَرَنی جبرئیل عن الله جَلَّ جَلالُهُ اَنَّهُ قالَ وَعِزَّتی وَجَلالی وَرِفْعَةِ مَکانی لَوْ اَنَّ الْعاقَّ لِوالِدَیْهِ یَعْمَلُ
بِاَعْمالِ الْاَنْبِیاءِ جَمیعاً لَمْ اَقْبَلْها مِنْهُ آورده اند که جوانی بود در عهد رسول نام وی علقمه بیمار شد چون بحد
مرگ رسید رسول صلعم سلمان و عمار را گفت بروید و وی را کلمه شهادت یاد دهید برفتند و هر چند خواستند
که کلمه بگوید نتوانست و زبانش گرفته شد رسول صلعم را خبر کردند فرمود پدر و مادر دارد گفتند مادری دارد رسول صلعم
بلال را فرمود برو و مادر علقمه را از من سلام برسان و بگو که اگر میتوانی پیش من بیا و اگر نه من پیش تو آیم مادر علقمه

گفت تن و جان من فدای رسول باد من کیست و این عصا برگرفت و نزد پیغمبر آمد رسول ص فرمود میان تو
و علقمه چگونه است گفت یا رسول الله از وی آزرده ام که فرمان زن میبرد و فرمان من نه رسول ص روی بیاران کرد
و گفت خشم وی است که زبان علقمه را بند کرده است بلال را گفت برو و پاره هیزم و آتش بیار تا علقمه را بسوزم
پیرزن فریاد برآورد که یا رسول الله تا باین حد نه هرچند که از وی آزرده ام اما جگر گوشه منست مرا کی طاقت آن بود که او را
در پیش من بسوزی رسول ص فرمود بآن خدایی که جان من بدست قدرت اوست که اگر از وی راضی نشوی نماز و روزه و تمام
عبادات او را خدا قبول نکند و با آتش دوزخ وی را بسوزاند پیرزن گفت یا رسول الله ترا و حاضران را گواه کردم که از علقمه
راضی شدم پیغمبر فرمود ای بلال برو و بنگر حال علقمه چگونه است بلال بدر خانه رسید آواز علقمه را شنید که کلمه شهادت
بر زبان میراند پس همان روز علقمه وفات کرد چون وی را دفن کردند رسول ص بر سر خاک وی بایستاد و فرمود که
هرکه رضای زن بر رضای مادر اختیار کند خدا وی را لعنت کند و فریضه و سنت وی قبول نکند رسول فرمود الجنة
تحت اقدام الامهات آورده اند که یکی از بزرگان بصره گفت خواستم که بحج روم از بصره بیرون شدم جوانی را
دیدم که از پس درآمد رکوه و عصا در دست و بتعجیل میرفت چون اندکی از پیش من برفت نعره بزد و بزمین
فرو شد و رکوه و عصای وی بماند پیری را دیدم که از پس من درآمد و گفت جوانی را دیدی که رکوه و عصا در دست
گفتم اینک رکوه و عصای وی گفت مگر بزمین فرو شد گفتم آری تو چه دانستی گفت او پسر من بود از وی آزرده
بودم بی اجازت من میرفت گفتم او را که از اقطار بصره بیرون نروی که خدا ترا بزمین فرو برد خدا دعای مرا
اجابت کرد تصدیق این قول قول رسول است که ثَلٰثُ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٍ لَا شَكَّ فِيهِنَّ دَعْوَةُ
الْمَظْلُومِ وَ دَعْوَةُ الْمُسَافِرِ وَ دَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلٰى وَلَدِهِ آورده اند که مالک دینار سالی بحج رفته بود چون مردم
از عرفات بازگشتند شبانه مالک در خواب دید که دو فرشته از آسمان بزمین آمدند یکی از ان دیگری پرسید که امسال
حج که قبول شد گفت حج همه حاجیان بدرجه قبول رسید الا از احمد بن محمد بلخی که قبول نشد مالک بیدار شد و از ان اندیشه
تا روز خواب نکرد علی الصباح برفت و قافله خراسان را پیدا کرد و در میان قافله بنگرید و احمد بلخی نام طلبید ناگاه

موعظه در سورة المزمل وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ
إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ عن ابی جعفر ع قال قال رسول الله ص من سرّ مؤمنا فقد سرّنی ومن سرّنی فقد سرّ الله عن
ابی جعفر ع قال تبسّم الرجل فی وجه اخیه حسنة وصرف القذی عنه حسنة وما عُبد الله بشیء احبّ الی الله من
ادخال السرور علی المؤمن عن ابی عبد الله ع یقول انّ فیما ناجی الله عز وجل عبده موسی قال انّ لی عبادا ابیحهم
جنّتی واحکّمهم فیها قال یا ربّ ومن هؤلاء الذین تبیحهم جنّتک وتحکّمهم فیها قال من ادخل علی
مؤمن سرورا ثم قال انّ مؤمنا کان فی مملکة جبّار فولع به فهرب منه الی دار الشرک فنزل
برجل من اهل الشرک فاظلّه وارفقه واضافه فلمّا حضره الموت اوحی الله عز وجل الیه وعزّتی
وجلالی لو کان لک فی جنّتی مسکن لاسکنتک فیها ولکنّها محرّمة علی من مات بی مشرکا ولکن
یا نار هیدیه ولا تؤذیه ویؤتی برزقه طرفی النهار قلت من الجنّة قال من حیث شاء الله عن ابی
عبد الله ع قال اوحی الله عز وجل الی داود ع انّ العبد من عبادی لیأتینی بالحسنة فابیحه جنّتی فقال
داود یا ربّ وما تلک الحسنة قال یدخل علی عبدی المؤمن سرورا ولو بتمرة قال داود یا ربّ حقّ
لمن عرفک ان لا یقطع رجاءه منک عن ابی جعفر ع قال انّ احبّ الاعمال الی الله عز وجل
ادخال السرور علی المؤمن شبعة مسلم او قضاء دینه قال ابو عبد الله ع فی حدیث طویل اذا
بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال یقدمه امامه کلّما رأی المؤمن هولا من اهوال یوم القیمة قال له
المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والکرامة من الله عز وجل حتی یقف بین یدی الله عز وجل فیحاسبه
حسابا یسیرا ویامر به الی الجنّة والمثال امامه فیقول له المؤمن رحمک الله نعم الخارج خرجت معی
من قبری ومازلت تبشّرنی بالسرور والکرامة من الله حتی رأیت ذلک فیقول من انت فیقول انا السرور
الذی کنت ادخلته علی اخیک المؤمن فی الدنیا خلقنی الله عز وجل منه لابشّرک آورده اند که بزرگی
بحج میرفت نامش عبد الجبار مستوفی هزار دینار زر بر میان داشت بکوفه فرود آمد روزی در کوچه های کوفه میگشت
بخرابه در شد عورتی را دید که در خرابه میگشت و چیزی میجست مرغ مرده دید آنرا در گوشه چادر گرفت و برفت
عبد الجبار گفت همانا این عورت درویش است بنگرم که حال وی چگونه است در عقب وی برفت زن بخانه در شد
کودکان پیش وی دویدند که ما را چه آوردی که از گرسنگی هلاک شدیم زن گفت مرغی آورده ام این ساعت برای
شما بریان کنم عبد الجبار چون این سخن بشنید بگریست و از همسایگانش احوال وی پرسید گفتند زن
عبد الله بن زید علوی است شوهرش را حجاج کشت و کودکان یتیم دارد مروت خاندان رسالت نمیگذارد که
از کسی چیزی بخواهد عبد الجبار با خود گفت اگر حج خواهی کرد حج تو اینست آن هزار دینار از میان باز کرد و بدان
خانه شد و گفت ای عورت لبنان آمدن آن مبلغ را بوی انداخت و بازگشت و آن سال در کوفه بسقایی

مشغول نقد و یکی برفت چون حاجیان مراجعت کردند مردمان باستقبال بیرون رفتند عبد الجبار نیز بیرون شد
چون پیش از یک منزل قافله رسید شترسواری درپیش همی آمد بروی سلام کرد و گفت ای عبد الجبار از آن روز
که ده هزار دینار بمن سپردی ترا مطلع بستان زر خود را پس زر را بوی انداخت و غایب گشت
آوازی شنید که ای عبد الجبار هزار دینار در راه ما صرف کردی ده هزار دینار رد دادیم و فرشته را بصورت تو
فرمودیم که از برای تو حج گذارد و هر سال یک حج مقبول در دیوان تو ثبت کنیم تا زنده باشی تا بر همه بندگان معلوم
شود که هیچ نیکوکاری در درگاه ما ضایع نیست انا لا نضیع اجر من احسن عملا نقلست که مردی
صالح بیست هزار دینار قرض داشت و در دست چیزی نداشت روزی قرض خواه تقاضا کرد و الحاح بسیار نمود آن مرد
گریان بخانه آمد همسایه وی جهودی بود جهود پیش وی آمد و گفت ای مرد ترا پریشان می بینم چه حال داری مرا از حال
خود خبر کن حال خود بگفت جهود گفت زمانی تحمل کن و در خانه رفت و بیست هزار درم بیرون آورد و بوی داد
و گفت هر چند از دین تو بیگانه ام اما همسایه توام و تو در زحمتی این زر را بستان و بقرض خواه خود ده آن مرد
زر را گرفت و نزد قرضخواه برد و گفت زر خود بستان گفت باین زودی از کجا آوردی مرد تمامی احوال با او
گفت آن مرد در خانه رفت و قباله او را بیرون آورد و باو داد و گفت بستان قباله خود که من از جهودی کمتر نیستم
شبانه در خواب دید که قیامت قایم شده و نامهای اعمال پران شده بعضی را نامه بدست راست میدهند
و بعضی را بدست چپ نامه وی را بدست راست دادند و گفتند بحساب بهشت رو گفت چون است که
مرا نامه خواندن نفرمودند جواب آمد که ای جوان تو با این لئیمی خود قباله آن مرد صالح باز دادی ما با کریمی و
رحیمی خود نامه تو باز دهیم چنانکه تو با او حساب نکردی ما نیز با تو حساب نکنیم چنانکه تو او را بخشیدی ما نیز
ترا بخشیدیم

قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدانکه امیدواری بمغفرت جمیع ذنوب در این آیه چند جهت است اول فرمود یا عبادی و نفرمود ایها العصاة دویم اسرفوا
فرمود و اخطئوا نگفت چه اول مشتمل بر رفق عتابست دون ثانی سیم فرمود لا تقنطوا که صریح دال است بر نهی قنوط که مستلزم تحریم یأس است
از مغفرت چهارم اکتفا بذکر لا تقنطوا نکرده بلکه بجهت مبالغه و تأکید تفضل آن نموده بقوله ان الله یغفر الذنوب جمیعا پنجم وضع مظهر موضع مضمر
نموده و فرموده ان الله و نفرموده انه ششم استیعاب مغفرت نموده بجمیع ذنوب و آن را مخصوص ببعضی دون بعضی ساخته هفتم موکد
ساخته بقوله انه هو الغفور الرحیم جهت مبالغه و الحاح او دران هشتم ضمیر هو میان اسم و خبر آورده که نتیجه حصر مغفرت نهم مغفرت
بر رحمت مقدم داشته بجهت شدت عنایت تکلم او که آن دهم رحمت را بان منضم ساخته تا اشاره باستیعاب رحمت باشد بمضمون ان رحمتی
سبقت غضبی رسول ص فرمود دوست ندارم دنیا را و آنچه در اوست مرا باشد بعوض این آیه امیر ع فرمود که آیتی که رحمت و مغفرت
در او اوسع و اکثر باشد از آیه یا عبادی تا آخر در قرآن نیست در خبر است که عبد الله مسعود روزی بمسجد آمد شنید که واعظ ذکر آتش دوزخ و
انواع عذاب میکرد بانگ بر او زد و گفت چرا مردم را از رحمت واسعه خدا نومید میکنی مگر آیه قل یا عبادی را نخوانده آورده اند که زید اسلم
زاهد زمانه بود و در عبادات کمال سعی مینمود اما مردمان را بسیار تخویف مینمود در وقت مرگ گفت خدایا برای چه دارم خطاب آمد که برای تو
آتش گفت چرا گفتند بجهت آنکه مردم را از رحمت ما نومید گردانیدی و از رحمت من ناامید گردانیدی من نیز ترا از رحمت خود ناامید گردانم معمر از زهری روایت
کرده که روزی یکی از صحابه نزد رسول آمد گریان آنحضرت فرمود که چرا میگریی گفت جوانی بر در ایستاده و گریه میکند از بسیاری گریه او مرا گریه آمد بعد فرمود
تا ویرا آوردند فرمود ای جوان چرا میگریی گفت از گناه خود فرمود موحدی یا مشرک گفت موحد گفت گریه مکن خدا ترا بیامرزد اگر چه مثل کوهها
و هفت زمین گناه کرده باشی گفت یا رسول الله گناه من از آن عظیم تر است رسول فرمود گناه عظیم را خدای کریم بیامرزد پس فرمود که ای جوان بگو که
گناه تو چیست گفت یا رسول الله شرم دارم که بگویم زیرا که گناه من از عرش عظیم عظیمتر و از کرسی ثقیلتر است فرمود گناه تو عظیمتر است یا خدا گفت خدا
فرمود گناه عظیم را خدای عظیم بیامرزد پس فرمود که چه گناه کرده که باین مرتبه نومید شده گفت یا رسول الله من نباش بودم و هفت سال
بود که قبر مردم میشکافتم و کفن مردگان میبردم اتفاقا روزی دختری از انصار فوت کرد من گور او را شکافتم و کفن او را بیرون کردم و برگشتم پس
شهوت نفس بر من غالب شد و مرا بر آن داشت تا با او مواقعه کردم چون فارغ شدم آوازی بگوشم آمد که ای جوان وای بر تو از دیان یوم الدین اندیشه نکردی
که مرا برهنه کردی و مرا جنب در میان مردگان گذاشتی پیش خدا و رسول چه خواهی گفت چون رسول این سخن را شنید فرمود که این فاسق را بیرون کنید که
از او بدوزخ نزدیکتر نیست پس چون از آنجا بیرون آمد روی به بیابان نهاده روز و شب گریه میکرد و میگفت خدایا بحق انبیا و مرسلین
که توبه مرا قبول کن و از سر تقصیر من درگذر و اگر توبه من در درگاه قبول است به پیغمبرت خبر ده و اگر مقبول نیست آتشی بفرست تا مرا بسوزاند که از کرده
خود خجل و شرمسارم در حال جبرئیل آمد و گفت که خدا میفرماید که من توبه آن جوان را قبول کردم او را طلب و خاطر او را جمع کن پس رسول ص
او را طلبید و مژده غفران باو رسانید مرویست که در ایام مالک دینار مردی بود که در جمیع عمر خود در خرابات بسر برده بود و در مدت
عمر خود هرگز بهیچ طاعتی بکار خیری نیاورده پس صلحا و نیکان از او دوری کردندی ناگاه اجل رسید جوان دریافت که وقت رحلت رسید الهی
در جرائد اعمال خود نگرد عمل خیری ندید آهی از میان جان برکشید و گفت یا من له الدنیا و الآخرة ارحم لمن لیس له الدنیا و الآخرة این
کلمه بگفت و جان بداد اهل شهر بوفات او شادی کردند او را کشیده در مزبله انداختند و خس و خاشاک بر او ریختند پس شبانه
مالک دینار را در خواب نمودند که فلان جوان درگذشته و او را در میان مزبله انداخته اند برخیز و برو و آن جوان را از آنجا بیرون آور و غسل
ده و بر او نماز گذار و در مقبره صلحا دفن کن مالک گفت خداوندا او در میان خلق به بدکاری مشهور بود چه چیز بدرگاه تو
آورده که چنین گرامی شده خطاب آمد که ای مالک چون آن جوان بحالت نزع رسید نظر باعمال خود کرد همه خطا دید مفلس وار بدرگاه
ما بنالید و دست در فضل ما زد ما هم گناهان او را بیامرزیدیم و از عذاب عظیمش نجات بدادیم و به نعیم ابدی جاوید رسانیدیم

از رسول خدا صلعم مرویست که دو مرد بودند از بنی اسرائیل دوستان یکدیگر یکی ازان جهد کننده بود در عبادت دیگری گنهکار
بود آن مرد عابد آن مرد را بسیار نصیحت میکرد که دست بردار از معصیت نمی شنید گفت مرا بگذار با پروردگار من پس یکی نوبت
او را در وقتیکه یافت او را در گناه بزرگ باز او را منع کرد و همان جواب داد که مرا بگذار با پروردگار خود مگر ترا نگهبان من کرده‌اند
مرد عابد گفت والله که هرگز خدا ترا نخواهد آمرزید و به بهشت نخواهد برد ترا پس فرشته از خدا فرستاد نزد ایشان و هر دو را
قبض روح کرد و روح هر دو را بجناب مقدس الهی بردند پس حضرت ارحم الراحمین مردی که گناهکار را فرمود به بهشت در آ به
رحمت من و عابد را گفت که تو استطاعت آن داری که باز داری رحمت مرا از بنده من گفت نه ای خالق حق تعالی
فرمود که عابد را به دوزخ برند بسبب آنکه او گنهکار را از رحمت ارحم الراحمین نا امید میکرد مرویست که رسول خدا
بذات الله سوگند یاد نمود که اگر شما گناه نکنید هر آینه خدای عز و جل شما را ببرد و قوم دیگر بیاورد که ایشان گناه کنند
و بعد از آن استغفار کنند آورده اند که شخصی تمام عمر خود بطالت و نافرمانی حضرت عزت بسر برده بود روزی او را
بخاطر رسید که عمر باخر رسانیدی توبه باید کرد از خانه بیرون آمده متوجه منزل یکی از بزرگان دین شد بقصد آنکه توبه کند
چون پاره راه طی کرد پیک اجل ناقه عمرش پی کرد شبانگاه او را بخواب دیدند که در بهشت میخرامد سؤال کردند که حال
چون گذشت گفت چون طناب عمر گسسته شد مالک دوزخ مرا بدوزخ میکشید و رضوان بهشت اشاره بجلد مینمود
خطاب از رب الارباب در رسید که راه او را بپیمایید اگر بخانه خود نزدیکتر بوده بدوزخش برید و اگر بخانه شیخ
نزدیکتر شده به بهشتش در آورید چون پیمودند یک شبر بخانه شیخ نزدیکتر بود مرا به بهشت فرمان دادند

فی سورة الانبیاء ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال
حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین عن الصادق ع انه سئل عن هذه الآیة فقال هم الانبیاء والاوصیاء
وفی روایة اخری نحن الموازین القسط عن السجاد ع ان قلتم یا ایها الناس ان الله عز وجل انما عنی بهذا اهل الشرک کیف
ذلک وهو یقول ونضع الموازین القسط لیوم القیمة الآیة اعلموا عباد الله ان اهل الشرک لا ینصب لهم الموازین
ولا ینشر لهم الدواوین وانما یحشرون الی جهنم زمرا وانما نصب الموازین ونشر الدواوین لاهل الاسلام فاتقوا
الله عباد الله ایراد میزان بلفظ جمع یا بجهت تعظیم خواهد بود یا آنکه حکایات مثل یا ایها الرسل که در شان پیغمبرست یا آنکه حول اعمال
هریک از مکلفان بدان میسنجند پس گویا باعتبار هریک از ایشان میزانیست و نزد بعضی هریک را علیحده میزانی خواهد بود که
اعمال آنرا بدان بسنجند مرویست از رسول صلعم که شب معراج ترازویی دیدم آویخته فراخی هر کفه ازان مانند فراخی مشرق تا
مغرب گفتم بارخدایا این ترازو بچه پر شود خطاب آمد که بعزت و جلال من که بجز که بمقدار نیم خرما باشد که بنده باخلاص کرده
باشد پر شود در خبر آمده که داود ع از خدا درخواست که میزان اعمال او را بنماید چون باو نمودند غش کرد بعد از آنکه با
خود آمد گفت الهی که تواند که کفه آنرا از حسنات پر کند خطاب رسید که ای داود اگر از بنده خود راضی باشم بیک خرما پر سازم

موعظه در سورهٔ النازعات وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى
فی الکافی عن الصادق ع قال من علم ان الله یراه ویسمع ما یقول ویعلم ما یعمله من خیر او شر فیحجزه ذلک عن القبیح من الاعمال
فذلک الذی خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی و روی عن امیر المؤمنین ع انه قال افضل العبادات العفاف عن الباقر ع
انه قال ما من عبادة افضل عند الله من عفة بطن و فرج جناب اقدس الهی در بارهٔ مؤمنان متصف باین صفت در سوره
مؤمنون میفرماید وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ
ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (از حدود تجاوز کنندگان) اما احادیث و اخبار بسیار در مذمت این عمل بشقاوت آثار وارد شده
از انجمله جناب رسول خدا ص فرمودند که هیچ گناهی نزد خدا عظیم تر از آن نیست که کسی پیغمبری را بکشد یا کعبه را خراب کند یا آب
پشت خود را در زنی بحرام فرو ریزد هر که فی الجمله شعوری دارد از سیاق این کلام میفهمد که چه بسیار تهدید است که با قتل پیغمبر و خراب
کعبه مساوی نموده اند و نیز از رسول خدا ص مرویست که فرمودند یا معشر المسلمین پرهیز نمائید از زنا که در آن شش خصلت است
سه از انجمله در دنیا و سه در آخرت اما در دنیا بها و نور چهره را میبرد و مورث فقر میگردد و عمر را کوتاه میکند و اما
در آخرت باعث خشم الهی میشود و سبب دشواری و سوء حساب میگردد و در آتش مخلد میسازد و نیز رسول ص فرمود که هر که
زنا کند با زن مسلمه یا یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه خواه آن زن آزاد باشد و خواه بنده و از آن عمل توبه نکند و همچنان
بران مصر باشد تا بمیرد خدای تعالی سیصد در بقبر وی بگشاید که از آن درها مارها و عقربها و اژدرهای جهنم بقبر او درآیند
و تا روز قیامت در آتش بسوزد و چون در حشر از قبر مبعوث شود خلایق از بوی گند او متاذی گردند از حضرت امیر ع مرویست
که چون روز قیامت شود بفرمان خدا بادی خواهد وزید که اهل آن جمع از بوی گند آن متاذی گردند و از شدت آن نزدیک شود
که خلایق نفس نتوانند کشید در آن وقت منادی ندا کند که میدانید این چه بوئیست اهل محشر گویند نمیدانیم و رنج ما
ازان بمرتبهٔ کمال رسیده است گوید این بوی فروج زناکنندگانست که بی توبه مرده اند پس ای اهل موقف
برایشان لعنت کنید خدا برایشان لعنت کند پس هیچکس از اهل محشر نماند مگر اینکه گوید خداوندا بر زناکنندگان لعنت کن چرا مرد عاقل
زیرک هوشیار جهت یکدم لذت جماع که عبارت از رسیدن بولکاهی به بولکاهیست خود را بعذابی چنین گرفتار میسازد
از امام جعفر صادق ع مرویست که چون زانی مباشر زنا میگردد روح ایمان که ایمان او بآن است از او بیرون میرود
و اگر توبه کرد باز عود میکند منقولست که در عهد حضرت داود ع مردی بر سر زنی مکرر آمدی و با ضعیفهٔ عاجزه بجبر و اکراه نزدیکی
کردی وقتی آن زن با الهام الهی با آن مرد گفت هر وقت که پیش من می آیی مردی نزد پیش عیال تو میرود چون این سخن
شنید بخانهٔ خود آمده مردی را با اهل خود دید او را گرفته بخدمت حضرت داود ع آورد و ماجرا را معروض داشت
خدا وحی کرد بداود که بگو با آن مرد که کما تدین تدان و بر طبق این روایت آن حکایت که شخص عاشق زنی شده بود شبی اراده
کرد که خود را بآن زن رساند آمد تا بر سر دیوار خانهٔ آن زن بالا رفت شحنهٔ عقل او را از خواب غفلت بیدار گردانید

گشت چون بخانه خود آمد دید شخصی بر سر دیوار در آمده میخواهد چیزی ببرد رو گفت ای برادر از اینجا برگرد که من نیز
بیش از این فهم مردی است که در زمان رسول خدا صلعم جوانی بود از اولاد انصار بزیور صلاح و سداد آراسته در زمان خلافت عمر
سالی اراده حج کرد در وقت رحیل حضرت امیر ع سفارش او را با میر حاج نمود و دو بار زاد و اکرام او وصیت فرمود خدا آنجوان را
جمالی بسیار نیکو کرامت فرموده بود از اهل قافله زنی وی را دید عاشق جمالش گردید بهر اینجا لی کرد تا شبی خود را با وی رسانیده راز
خود را با وی گفت جوان گفت دور شو ای ملعونه اگر نه فریاد کنم و در میان قافله ترا رسوا کنم زن ناچار بازگشت در منزل دیگر آمده همان
زمزمه ساز کرد جوان همچنان امتناع کرد و در منزل اسیم آن زن بد گوهر صد و یک دینار زر و گردن بندی و دو انگشتر یاقوت سرخ که نام شوهرش
بران نقش بود با خود برداشته شبی رو و وقتیکه آنجوان مشغول نماز بود زم زم با سر انگشتان پا آمده آن صره را در میان بار وی
انداخته بازگشت چون صبح شد و وقت رحیل رسید زن فریاد بر آورد و دست بر سر زدن گرفت اهل قافله بر سر او جمع شدند
و سبب بیتابی پرسیدند گفت مالی داشتم که دلم بآن قوی بود آنرا از من دزدیده اند کاروانسالار فرمود بارهای مردم را گشودند و اسباب
یکیک را تفحص نمودند الا اسباب آنجوان صالح را تا عاقبت امیر حاج جهت تسلی خاطر آن زن نزد آنجوان آمده گفت مالی ازین زن گم
شده است میخواهیم ابتدا بتو کنیم مجملا چون تفحص کردند آن صره پیدا شد زن گفت اینست مال من چون نشان از وی طلبیدند
نشانها یکیک باز گفت آنمال را بآن زن دادند و در میان قافله آوازه افتاد که دزد آنمرد صالح بوده است پس او را بسیار زدند و قصد
کشتن وی کردند یکی از ایشان گفت این جوانرا ابن عم رسول خدا بما سپرده است سزاوار نیست که او را مقید ساخته نگاهدارید
تا بعد از مراجعت او را بخدمت حضرت امیر بریم تا حد شرعی بر او اجرا نماید پس دست و پایش بستند و بر شتری افکندند چون بمکه رسیدند او را
همچنان بسته در پای کوهی انداختند و مردم بگذاردن مناسک حج پرداختند از تابش آفتاب تنش چون کباب بریان گردید در چنین حالت آنزن
بنزد وی آمده گفت کام من بر آر تا ترا خلاص کنم جوان ابا نمود زن مایوس بازگشت در میان کوههای مکه بیکبار اتفاقا غلام سیاهی
از مغیره پیدا شده با او مقاربت نمود بعد از چند روز اثر حمل ظاهر گردید نزد مردم قافله رفته دست بر سر زنان گفت بدانید که این
مرد دزد با من زنا کرده و من از او آبستنم گفتند چرا تا حال نگفتی گفت شرم داشتم خود را رسوا کنم چون اثر حمل پیدا شد ناچار اظهار
کردم تا شما را بران گواه گیرم القصه اهل قافله کوچ کردند و آنجوان بیگناه را همچنان مقید بر شتری افکنده می آوردند تا بمدینه رسیدند
حضرت امیر ع باستقبال از شهر بیرون آمده احوال آنجوان صالح پرسید گفتند یا امیر المؤمنین صالح مگو که او دزد و زانیست
و اینک از دنبال میرسد آنحضرت چون بآخر قافله رسید وی را دید مقید ساخته و بر شتری انداخته اند امیر المؤمنین ع آن شتر را امر
نمود در مسجد فرو خوابانیدند و آنجوان را در مسجد آورد پس حسنین را فرمود که بسقیفه بنی النجار روید آنجا در خانه بزرگی
ببینید در بکوبید زن صاحب جمالی بیرون آید و شما را گوید مرحبا بکما یا سبطا رسول الله بگوئید قاضی اسلام نشسته است
و میخواهد حکم کند میان تو و خصم تو گوید قاضی کیست بگوئید پدر ما علی ابن ابیطالب مجملا چون زن اسم حضرت امیر
شنید گفت وا فضیحتاه و همراه ایشان روانه شد چون بخدمت آن امام عادل و ممیز حق و باطل آمد آنحضرت
فرمود در حق این مرد چه میگوئی زن گفت یا ابن عم رسول الله چگویم که مال مرا دزدیده و با من زنا کرده و من از او آبستنم

واهل قافله

واهل قافله همگی بر این شاهدند امیر المؤمنین ع سلمان رضی الله عنه را گفت که بخانه حضرت رسول صلعم رو
و چوب دستی آنحضرت را با حقه ایکه در فلان موضع است گرفته نزد من آر چون چوب دست و حقه حاضر شد
آنزنرا به پهلو خوابانید و گلیمی بر او پوشانید و آن چوب دست را بر پهلوی او نهاد و فرمود بنام خدا و برکت
رسول خدا اسلام بر تو باد ای جنین در ساعت آن جنین در رحم گفت السلام علیک یا ابن عم رسول الله
امیر المؤمنین ع فرمود و علیک السلام یا عبد الله مرا خبر ده که پدرت کیست آزاد است یا بنده سیاه است
یا سعید از حلال بوجود آمده یا از حرام کودک گفت گواهی میدهم که جز خدا الهی نیست و بتو که ابن عم مصطفی
رسول خداست و من بنده خدایم و پدرم غلام سیاهی است از مغیره و میان من و او حاکم احکم الحاکمین است
که نطفه مرا بحرام ریخت نه بحلال امیر المؤمنین ع فرمود بشهوت مادرت یا بشهوت پدرت گفت بشهوت هر دو
مردمان فریاد بر آوردند و درود بر پیغمبر فرستادند و گفتند از خدا تعالی استغفار میکنیم از خطائی که کردیم و ظنی
که باین جوان بیگناه بردیم آنگاه امیر المؤمنین ع آن حقه سر بسته را بر گرفته مهر از آن برداشت و آلت
خشک شده با دو خصیه از آنجا بر آورد و حضار را از حقیقت آن سؤال نمودند فرمود آلت این جوانست حضرت رسول صلعم
روز جمعه بر منبر خطبه میگفت این آیه را تلاوت فرمود که وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ این جوان از مسجد بجای
رفته آلت خود را برید جبرئیل این خبر را برسول خدا رسانید آنسرور نزد او رفت خون از او روان گشته و آلت
بریده در پیش وی افتاده بود فرمود چرا چنین کردی گفت چون آیه زنا شنیدم از آتش دوزخ ترسیدم و آلت
خود را قطع کردم پس رسول خدا صلعم دست مبارک بران موضع مالیده در ساعت آن جراحت بهبودی یافت و این
آلت را در حقه نهاده فرمود یا علی عنقریب این جوانرا بعد از وفات من بچنین کاری متهم خواهند ساخت پس تو
چنین و چنین کن و آنچه درین حقه است بمردمان بنمای تا بیگناهی او معلوم گردد پس عمر گفت این زنرا سنگسار
بکنید که زنا کرده است حضرت امیر ع او را منع نمود که درین وقت او را رجم نتوان کرد چه وی آبستن است اگر
او را عمر هلاک کند آن طفل بیگناه میگردد پس ترک آن زن کردند چندانکه وضع حمل نمود و کودک را تمام شیر داد
آنگاه سنگسارش نمودند سوره نور قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ
ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ الی آخره بعدی عن النبی صلعم انه قال یا ایها الناس انما النظرة من الشیطان
فمن وجاء من ذلک شیئا فلیأت اهله عن ابی عبد الله ع النظرة سهم من سهام ابلیس
مسموم من ترکها لله عز و جل لا لغیره اعقبه الله ایمانا یجد طعمه رسول خدا صلعم فرمود که هر که
چشمهای خود را از حرام پر سازد خدا تعالی چشم او را در قیامت از آتش پر کند مگر آنکه توبه کند و دیگر

از انس مرویست که هر که چشم خود را از حرام پر کند خدا در روز قیامت از نجار آتش چشم او را پر کند
و نیز رسول خدا ص فرمود که زنای چشم نظر کردنست روی عن علی ع من اطلق ناظره اتعب
خاطره و نیز امیر المؤمنین ع فرمود که بر تو باد که چشم از حرام نگهداری که از نگریستن دل میل کند و از آن
فتنها خیزد الحدیث ابو بصیر از امام جعفر صادق سؤال کرد که چه میفرمایید در اینکه زنی بر مردی بگذرد و آن مرد
از دنبال او نظر کند آنحضرت فرمودند که هیچیک از شما را خوش می آید که دیگری بر عیال و عورتی که با او قرابت
دارید نظر کند ابو بصیر گفت نه حضرت فرمودند که آنچه برای خود می پسندید جهة مردم نیز همان را به پسند از ابن عباس
نقل کرده اند که خیانت چشم آنست که مردی در میان جماعتی نشسته باشد و زنی بر ایشان بگذرد و او پنهانی در او نگرد
مرویست از امام جعفر صادق ع که فرمودند ما یأمن الذین ینظرون فی ادبار النساء ان ینظر بذلک
فی نسائهم عن الباقر ع قال استقبل شاب من الانصار امراة بالمدینة وکان النساء یتقنعن خلف
اذانهن فنظر الیها وهی مقبلة فلما جازت نظر الیها ودخل فی زقاق قد سماه ببنی فلان فجعل ینظر خلفها
واعترض وجهه عظم فی الحایط او زجاجة فشق وجهه فلما مضت المراة نظر فاذا الدماء تسیل علی ثوبه
وصدره فقال والله لاتین رسول الله ص ولاخبرنه قال فاتاه فلما رآه رسول الله ص قال ما هذا فاخبره
فهبط جبرئیل بهذه الایة قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم الی آخره از امام جعفر صادق ع از عشق سؤال کردند فرمودند
که قلوب خلت من ذکر الله فاذاقهم الله حب غیره عن النبی ص من قبل غلاما بشهوة عذبه الله الف
عام فی النار ومن جامعه لم یجد ریح الجنة وریحها یوجد من خمسمائة عام الا ان یتوب مرویست
که امیر المؤمنین ع از رسول خدا ص از مسوخات پرسیدند آنحضرت فرمودند مسوخات سیزده اند از آنجمله فیل و خرس اند و
فرمودند که اما فیل مردی بود که لواطه کردی و اما خرس مردی بود مخنث که مردان را بخود خواندی و از غایت مبالغه در این باب حضرت امیر ع
فرمودند که لا ینام الرجل مع الرجل فی ثوب واحد فمن فعل ذلک وجب علیه الادب رسول خدا ص فرمودند
که خدا شش خصلت از من مکروه و ناخوش داشته و من نیز از اوصیای خود و تابعان ایشان مکروه میدارم پس آنحضرت آن شش
خصلت را یکیک نام بردند از آنجمله نگاههای مردم نگاه کردن را شمردند و نیز رسول خدا ص فرمودند که من اطلع فی بیت جاره
فنظر الی عورة رجل او شعر امراة او شیء من جسدها کان حقا علی الله ان یدخله النار مع
المنافقین الذین کانوا یتبعون عورات الناس فی الدنیا ولا یخرج من الدنیا حتی یفضحه الله
ویبدی للناس عورته فی الآخرة عن النبی ص من نظر فی کتاب اخیه بغیر اذنه فکانما ینظر
الی النار

۱۲۳

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل
مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب
الله شدید ابو سعید خدری روایت کرده که این هر دو آیه در شب نازل شد در غزوه بنی المصطلق و ایشان قبیله اند از بنی خزاعه و مردمان
در این شب راه میرفتند چون این هر دو آیه نازل شد رسول ص فرمود تا توقف کردند و رسول ص این دو آیه را بآواز بلند بر ایشان
خواند همه بگریه افتادند و در هیچ وقت اینقدر گریه نکرده بودند و چون روز شد هیچکس زین از پشت اسب فرو نگرفت و خیمه
نزدند و طعام نپختند و بعضی گریه میکردند و جمعی حزین و غمگین سر بر زانوی خود فرو بردند رسول ص فرمود که میدانید که این روز
چه روز خواهد بود گفتند خدا و رسول بهتر میدانند فرمود آن روز خداوند عالم حضرت آدم ع را که از فرزندان خود بعضی را بدوزخ
فرستد و گوید چند کس را بدوزخ برم ندا رسد که از هزار نهصد و نود و نه را بدوزخ فرست و یکی را به بهشت اصحاب چون این را
شنیدند گفتند الله اکبر و بهایهای بگریستند و گفتند یا رسول الله آن نجات یابنده که خواهد بود فرمود مژده باد شما را که از جنس شما
دو خلق هستند که ایشان را یاجوج و ماجوج میگویند و کثرت ایشان از حد و حصر بیرون است همه ایشان اهل دوزخ باشند بسیار
کافران دیگر و عدد شما در جنب در عدد کفار مانند یک موی سفید است که در گاو سیاه باشد امیدوارم که ربع اهل بهشت شما باشید
ایشان خوشحال شدند و بعد از آن فرمود امیدوارم که ثلث اهل جنت شما باشید ایشان زبان بتکبیر و تحمید گشودند پس فرمود
که امیدوارم که شما دو ثلث اهل بهشت باشید و اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد صف امت من باشند
و فرمود که از امت من هفتاد هزار بیحساب داخل بهشت شوند عمر گفت هفتاد هزار بیحساب داخل بهشت شوند رسول فرمود
بلی با هر یکی از آن هفتاد هزار هفتاد هزار باشند که به بهشت درآیند عکاشه گفت یا رسول الله دعا کن تا من از جمله ایشان
باشم رسول گفت بار خدایا او را از ایشان گردان مردی از انصار این استدعا را کرد رسول فرمود سبقک بها عکاشه

في سورة الحجرات يا أيها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن إن بعض الظن إثم
ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا أيحب أحدكم أن يأكل لحم أخيه ميتا فكرهتموه
واتقوا الله إن الله تواب رحيم في قوله إن بعض الظن إثم في الكافي عن الصادق ع عن أمير المؤمنين ع قال
ضع أمر أخيك على أحسنه حتى يأتيك ما يقلبك منه ولا تظنن بكلمة خرجت من أخيك سوءا وأنت تجد لها في الخير
محملا وفي نهج البلاغة إذا استولى الصلاح على الزمان وأهله ثم أساء رجل الظن برجل لم يظهر منه خزية فقد
ظلم وإذا استولى الفساد على الزمان وأهله ثم أحسن الرجل الظن برجل فقد غرر في قوله ولا تجسسوا
عن عورات المؤمنين في الكافي عن الصادق ع قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تطلبوا عثرات المؤمنين فإنه من تتبع عثرات أخيه
تتبع الله عثراته ومن تتبع الله عثرته يفضحه ولو في جوف بيته في قوله ولا يغتب بعضكم بعضا في الكافي عن الصادق ع
أنه سئل عن الغيبة فقال هو أن تقول لأخيك في دينه ما لم يفعل وتبث عليه أمرا قد ستره الله عليه لم يقم عليه فيه حد
وفي رواية وأما الأمر الظاهر فيه مثل الحدة والعجلة فلا وعن الكاظم ع من ذكر رجلا من خلفه بما هو فيه مما عرفه الناس لم يغتبه
ومن ذكره بما ليس فيه فقد بهته وفي العيون عن الرضا ع قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من عامل الناس فلم يظلمهم وحدثهم فلم يكذبهم
ووعدهم فلم يخلفهم فهو ممن كملت مروته وظهرت عدالته ووجبت أخوته وحرمت غيبته في الجمع وفي الحديث قولوا
في الفاسق ما فيه كي يحذره الناس وعن النبي صلى الله عليه وآله إياكم والغيبة فإن الغيبة أشد من الزنا ثم قال إن الرجل يزني ويتوب فيتوب
الله عليه وإن صاحب الغيبة لا يغفر له إلا أن يغفر له صاحبه في قوله أيحب الآية تمثيل لما يناله المغتاب من عرض المغتاب على أفحش
وجه مع مبالغات بالاستفهام المقرر وإسناد الفعل إلى أحد للتعميم وتعليق المحبة بما هو في غاية الكراهة وتمثيل الاغتياب بأكل
لحم الإنسان وجعل المأكول أخا وميتا وتعقيب ذلك بقوله فكرهتموه تقريرا وتحقيقا لذلك بزرگی گفت در مسجد جامع شدم جماعتی را
دیدم که غیبت یکی میکردند ایشان را از آن منع کردم ترک آن کردند دیگری را در میان آوردند من نیز در بعضی از آن شروع
کردم شبانه در خواب دیدم که یکی طبق گوشت خوک آورد و گفت بخور گفتم من گوشت خوک نخورم وی بانگ بر من زد و پاره در
دهن من نهاد و گفت دیروز میخوردی الحال بدتر از این بود من از خواب جستم طعم گوشت خوک در دهن من بود و مدت یکماه
هر طعامی که میخوردم طعم گوشت خوک میشنیدم دیگری گفت در گورستان بودم جوانی را دیدم که متجمل میرفت و در
بر لباس صوفیان داشت با خود گفتم این جوان از آنست که زحمت خود بر مردم انداز شبانه در خواب دیدم که جوانی را
بر جنازه گذاشتند پیش من آوردند و گفتند وی را گور کنیم وی را چگونه خورم گفتند هر روز وی را میخوردی گفتم توبه کردم که
دیگر غیبت کسی نکنم هر روز با آن گورستان میرفتم که وی را ببینم و از او حلیت حاصل کنم تا مدت یکسال بعد از یکسال
وی را دیدم که می آمد گفت اگر توبه کردهٔ ترا حلال کردم عن النبي صلى الله عليه وآله من اغتاب مسلما أو مسلمة لم يقبل الله تعالى صلوته ولا
صيامه أربعين يوما وليلة إلا أن يغفر له صاحبه عن رسول الله صلى الله عليه وآله من اغتاب امرءا مسلما بطل صومه ونقض وضوءه
وجاء يوم القيمة يفوح من فيه رائحة أنتن من الجيفة يتأذى به أهل الموقف رسول صلى الله عليه وآله فرمود که در شب معراج که مرا
بآسمان بردند بر قومی گذشتم که رویهای خود را بناخنهای خود میخراشیدند از جبرئیل پرسیدم که اینان چه کسانند گفت کسانی اند که

غیبت مردم میکنند مرویست از رسول خدا صلعم که در روز قیامت بنده را می آورند و در معرض خطاب آورده میدارند
و نامهٔ عملش را باو میدهند نظر در نامهٔ خود کرده حسنات خود را در ان نمی بیند میگوید الهی این نامهٔ عمل من نیست چه حسنات
خود را در ان نمی بینم میگویند در جواب او که ان ربک لا یضل ولا ینسی ذهب عملک باغتیاب الناس
گویند شخصی غیبت یکی از [illegible] کرده بود چون خبر بزاهد رسید طبق رطب از برای او فرستاد در رقعه نوشت که شنیده‌ام که تو
حسنات خود را جهت من هدیه کرده خواستم تلافی احسان تو کنم چیزی که با هدیهٔ تو برابری کند مقدور نبود معذور خواه
گویند یکی از ارباب هوش شخصی که یکی از دشمنان خود را غیبت کرده بود از روی نصیحت خطاب کرد و گفت ای مسکین
در دادن دنیای خود بدوستان بخل کرده بر سر یکدینار رنجیدی و در بذل آخرت خود بدشمنان مضایقه نکرده سخا
ورزیدی عقلا دران بخل معذورت نمیدارند و باین سخا از جملهٔ کریمانت نمیشمارند شقیق بلخی میگوید سالی بحج
میرفتم چون بمنزل فرود آمدم جوانی را دیدم گلیمی در خود پیچیده و بکناری نشسته با خود گفتم این جوان حج خواهد رفت
از مال مردم بروم و وی را ملامت کنم روی بوی نهادم بمن نگریست و گفت یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض
الظن اثم بازگشتم و گفتم این جوان آنچه در دل من بود دید و در منزل دیگر فرود آمدیم گفتم بروم و از وی حلیت
بخواهم چون رفتم نماز میگذارد چون سلام نماز داد گفت یا شقیق انی لغفار لمن تاب و آمن گفتم این مرد از
ابدالست دو نوبت بیافت آنچه در دل من بود چون در منزل دیگر فرود آمدیم وی را دیدیم رکوه در دست بر سر چاه
آمد که آب بکشد رکوه از دستش در چاه افتاد روی بسوی آسمان کرد و گفت اگر مرا آب نباشد [illegible]
من توئی [illegible] رکوه را در چاه مگذار من دیدم که آب در جوش آمد و رکوه را بسر چاه آورد وی دست دراز کرد و
رکوه را برگرفت پر آب کرد و پارهٔ ریگ در وی ریخت و بجنبانید بیاشامید با خود گفتم حقا اگر از [illegible]
طعام گردانیده است از وی خواهم وی رکوه پیش من داشت خوردم طعامی یافتم که مثل آن هرگز نخورده بودم پس آمدم
بمکه رسیدم وی را دیدم در مسجد الحرام خلق دور او جمع شده از وی مسائل حلال و حرام و شرایع و احکام میپرسند گفتم
این کیست گفتند موسی بن جعفر گفتم این علم و بیان و این زهد و توکل الله اعلم حیث یجعل رسالته و همچنین
گوش کردن غیبت حرام است شنیدن غیبت نیز حرام است عن النبی صلعم نهی رسول الله عن الغیبة وعن استماع الغیبة فان
القائل والمستمع لها شریکان فی الاثم عن امیر المؤمنین ع السامع للغیبة احد المغتابین بزرگی گوید
شبی در خواب دیدم که شخصی مرده نزد من آورد و گفت بخور گفتم چون مرده را بخورم گفت چرا که غیبت فلان
کردی گفتم بخدا که من نام او را بخیر و شر نبردم گفت استماع غیبت او کردی و بآن راضی بودی گویند آن بزرگ بعد از این
واقعه احدی را نگذاشت که در حضور او غیبت کنند تا وفات یافت حضرت صادق ع فرمودند که غیبت کننده هرگاه
توبه کند آخر کسی باشد که داخل بهشت شود و اگر بی توبه از دنیا برود اول کسی باشد که داخل جهنم شود

در سورهٔ الدخان کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها
فاکهین کذلک واورثناها قوما آخرین فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین
مراد آنست که حال ایشان نقیض حال کسیست که فوت او در نظر مردم عظیم نماید در حق او گویند که آسمان و زمین و در و دیوار
بر مفارقت او گریه کردند و یا معنی آنست که هیچکدام از اهل آسمان و زمین بر ایشان گریه نکردند بجهت آنکه ایشان مغضوب
و مسخوط اهل آسمان و زمین بودند و بعضی برآنند که این کنایت است از آنکه ایشان را هیچ عمل صالح نبود که باسمان بالا رود
و مؤید آنست که انس از رسول صلعم روایت کرده که هیچ بندهٔ مؤمن نباشد مگر آنکه او را در آسمان دو در باشد دری که از آنجا
روزی فرود آید و دری که از آنجا عمل بالا رود پس چون بندهٔ مؤمن وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل
محروم ماند و بر او بگریند از عبدالله عباس مرویست که چون مؤمن فوت شود مصلای او و محل عبادت او و مصعد عمل و مهبط رزق او بر او
بگریند مشهور است که ابراهیم ادهم در ایام سلطنت روزی بر دربار خود نشسته بود و خیل خدم و حشم بر دور او صف زده بودند
که درویشی آمده صفوف را برهم شکافت و هیچ اندیشه نکرده بکاخ بدوید ولشکریان ابراهیم شتافتند حاجبان چوبها کشیدند
درویش گفت چرا امیر بند کنند گفتند چه گناه ازین عظیمتر است که سر زده بخانهٔ پادشاهان میروی درویش گفت
این کاروانسرایست بگذارید لحظهٔ بیاسایم و براه خود روم گفتند سجده گاه خلق را کاروانسرا خواندی درویش
گفت پیش ازین پادشاه درینجا که ساکن بود گفتند پدرش گفت پیش از او که بود گفتند پدر پدرش گفت پیش
از ایشان که بود گفتند آبا و اجداد ایشان درویش گفت پس من غلط نکرده باشم و بموقع کاروانسرا خوانده باشم
چه هر خانه که هر روز کسی درآید و نزول نماید کاروانسرای بیش نخواهد بود عن علی ع ان لله ملکا یقول کل یوم لدوا للموت
واجمعوا للفناء وابنوا للخراب مشهور است که یکی از ملوک عجم عمارتی در کمال خوبی ساخت و مجمعی [illegible]
[illegible] و شخصی که عیبی در آنجا بیند آگاه کند آخر درویشی گفت دو عیب دارد که خراب میشود و صاحبش میمیرد [illegible] اسلام
دحیة الکلبی [illegible] ان دحیة الکلبی کان ملکا کافرا من العرب وکان رسول الله صلعم یحب اسلام دحیة الکلبی لانه کان
[illegible] سبعمائة اهل بیت کانوا یسلمون باسلامه وکان رسول الله صلعم ابدا یقول اللهم ارزق دحیة الکلبی الاسلام فلما اراد
[illegible] الاسلام اوحی الله تعالی الی النبی بعد صلوة الفجر یا محمد ان دحیة الکلبی یدخل علیک الآن ویسلم فلما
[illegible] ذلک اصحاب رسول الله صلعم وکان فی قلوبهم شیء من دحیة وقت الجاهلیة فکرهوا ان یمکنوا دحیة فیما بینهم
[illegible] ذلک رسول الله صلعم منهم کره ان یقول لهم مکنوا دحیة فلما دخل دحیة المسجد رفع النبی صلعم رداءه عن ظهره
[illegible] علی الارض فقال یا دحیة [illegible] فبکی من کرم رسول الله صلعم ورفع رداءه وقبله ووضعه علی
[illegible] ثم قال ما شرط الاسلام فاعرضها علی فقال ان تقول لا اله الا الله محمد رسول الله فقال دحیة
[illegible] فقال یا دحیة [illegible] قال [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]

سنين سنة فكيف لا اغفر قبل ما يملك من سنة في قوله لتكونوا شهداء على الناس الآية فاذا شهدنا قيم على الانبياء قالوا يا رب شهدوا ان قوم جبتهم علينا فاذن الله في شفاعتهم فيقول الله تعالى انا اولى بهم ثم اذا بربوبيته ... سنين كثيرة ادخلهم الجنة برحمتي من زهرة الارض

في سورة القصص تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين عن امير المؤمنين ع انه قال الرجل ليعجبه شراك نعله فيدخل في هذه الآية وفي رواية ان الرجل ليعجبه ان يكون شراك نعله اجود من شراك نعل صاحبه فيدخل تحتها عن ابي عبد الله ع قال قال النبي ص ما خلق الله تعالى خلقا الا وقد امر عليه آخر يغلبه فيه وذلك ان الله تعالى لما خلق البحار السفلى فخرت وزخرت وقالت اي شيء يغلبني فخلق الارض فسطحها على ظهرها فذلت ثم ان الارض فخرت وقالت اي شيء يغلبني فخلق الجبال فاثبتها على ظهرها اوتادا من ان تميد بما عليها فذلت الارض واستقرت ثم ان الجبال فخرت على الارض فشمخت واستطالت وقالت اي شيء يغلبني فخلق الحديد فقطعها فقرت الجبال وذلت ثم ان الحديد فخر على الجبال وقال اي شيء يغلبني فخلق النار فاذابت الحديد فذل الحديد ثم ان النار زفرت وشهقت وفخرت وقالت اي شيء يغلبني فخلق الماء فاطفاها فذلت ثم ان الماء فخر وزخر وقال اي شيء يغلبني فخلق الريح فحركت امواجه واثارت ما في قعره وحبسته عن مجاريه فذل الماء ثم ان الريح فخرت وعصفت وارخت اذيالها وقالت اي شيء يغلبني فخلق الانسان فبنى واحتال واتخذ ما يستتر به من الريح وغيرها فذلت الريح ثم ان الانسان طغى وقال من اشد مني قوة فخلق الله له الموت فقهره فذل الانسان ثم ان الموت فخر في نفسه فقال الله تعالى لا تفخر فاني ذابحك بين الفريقين اهل الجنة واهل النار ثم لا احييك ابدا فترجى او تخاف وقال ايضا والحلم يغلب الغضب والرحمة تغلب السخط والصدقة تغلب الخطيئة ثم قال ابو عبد الله وما اشبه هذا مما قد يغلب غيره روي عن النبي ص انه قال يؤتى بالموت كانه كبش املح فينادي فيقال يا اهل الجنة هل تعرفون الموت فينظرون فيعرفونه فيقال لاهل النار تعرفون الموت فينظرون ويعرفونه فيذبح بين الجنة والنار ثم يقال يا اهل الجنة خلود بلا موت ويا اهل النار خلود بلا موت فذلك قول الله وانذرهم يوم الحسرة اذ قضي الامر عن النبي ص يقول الله تعالى الكبرياء ردائي والعظمة ازاري فمن نازعني في واحد منهما القيته في جهنم روي ايضا عن النبي ص انه قال لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من كبر في الكافي عن ابي عبد الله ع ان في جهنم لواديا للمتكبرين يقال له سقر شكا الى الله عز وجل شدة حره وسأله ان يأذن له ان يتنفس فتنفس فاحرق جهنم في الكافي عن ابي عبد الله ع ان المتكبرين يجعلون في صور الذر يتوطاهم الناس حتى يفرغ الله من الحساب في الكافي عن النبي ص انه قال ثلثة لا يكلمهم الله ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم شيخ زان وملك جبار ومقل مختال في الكافي عن ابي عبد الله ع انه قال قال الله عز وجل لداود يا داود كما ان اقرب الناس الى الله المتواضعون كذلك ابعد الناس من الله المتكبرون در مجموعه ورام از رسول انام مرويست كه فرمودند من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله عز وجل اليه يوم القيمة كو بنده هوشمند بجا از متكبرين را ديده جبه از خز پوشيده از روى تكبر مى خراميد گفت اى بنده خدا اين رفتاريست كه خدا و رسول با آن دشمنند گفت آيا مرا نمى شناسى گفت اعرفك اولك نطفة

قَدِيرَةٌ وَ آخِرُكَ جِيفَةٌ مُنتِنَةٌ وَ أَنتَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ تَحْمِلُ الْعَذِرَةَ درمجموعهٔ ورّام از رسول انام مأثور است
كه مَن تَعَظَّمَ فِي نَفْسِهِ وَ اخْتَالَ فِي مِشْيَتِهِ لَقِيَ اللّٰهَ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ
خود را بزرگ شمارد در مجموعه

در سورهٔ هل اتی یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا
یعنی وفا میکنند به نذری که در طاعت کنند و آن سه روز روزه داشتن بود برای وفای نذری که در بیماری حسنین کرده بودند و میترسند از
روزی که هست بدی آن اشکارا و میدهند طعام بر دوستی خدا یا بر دوستی طعام بمسکین و یتیم و اسیر سورهٔ هل اتی از ان الابرار
تا آخر بلکه تمام سوره در شان علی بن ابیطالب در روز بیست و پنجم ذیحجه نازل شد و در سبب نزول آن چنین ذکر
کرده اند که در بعض ایام حسنین بیمار شدند رسول با جمعی از صحابه بعیادت ایشان رفت و بحضرت امیر فرمود که یا ابا الحسن
از برای این دو فرزند خود نذری کن تا خدا ایشانرا شفا دهد سید اوصیا نذر فرمود که اگر خدا این دو فرزند مرا شفا دهد من سه
روز روزه بدارم و چون امیر نذر فرمود فاطمه و حسن و حسین و فضه خادمهٔ ایشان بانحضرت اقتدا نموده نذر کردند پس
چون خدا ایشانرا شفا داد اراده کردند که بنذر خود قیام نمایند و در حجرهٔ طاهره هیچ طعامی نبود که بان افطار کنند
پس سرور اوصیا نزد شمعون یهودی رفت که همسایهٔ آنحضرت بود و بآن یهودی گفت که هل لک ان تعطینی جزة
من صوف تغزلها لک بنت محمد بثلثة اصوع من شعیر قال نعم فجاء بالصوف و الشعیر پس شاه اولیا آن پشم و آن
جو را بحجرهٔ فاطمه برد و اهل بیت بوفای نذر مشغول شدند و نیت روزه کردند حضرت فاطمه در روز اول یکصاع از ان جو
آرد کرد و پنج قرص آماده ساخت چون شب در آمد نماز شام کردند و میخواستند که افطار کنند ناگاه یکی گفت السلام علیکم
یا اهل بیت محمد من مسکینی از مساکین و محتاج و گرسنه مرا طعامی دهید تا خدا شما را از موائد جنت محظوظ گرداند پس
سرور اصفیا قرص خود را باو تصدق فرمود پس همهٔ ان بزرگواران اقتدا بانحضرت نموده هر یک قرصهای خود را دادند
و فضه خادمهٔ ایشان نیز تصدق کرد و در آن شب بی طعام ماندند و بآب خالص افطار نمودند و در روز دویم فاطمه
نیز از روز اول پنج قرص نان جو مهیا ساخت و چون شب در آمد خواستند که افطار نمایند ناگاه یکی آمد و گفت
السلام علیکم یا اهل بیت محمد یتیمی بر در سرای شما است و قوتی ندارد و هیچ تواند بود که او را طعامی دهید تا خدا شما را از
اطعمهٔ بهشت خوشنود گرداند پس شاه اولیا قرص خود را تصدق فرمود و اهلبیت و فضه نیز قرصهای خود را دادند و در
ان شب بآب خالص افطار نمودند و در روز سیم بازمانده طاهره پنج قرص دیگر پخت و چون شب در آمد خواستند که
افطار نمایند ناگاه آوازی شنیدند که یکی گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من اسیرم از اسیران گرسنه ام مرا طعامی دهید
تا خدا شما را از خوان جنان بهرهٔ کامل دهد باز بدستور هر دو شب سابق هم قرصهای خود را دادند و بآب خالص افطار
کردند و در روز چهارم سرور اولیا دست حسنین را گرفته بخدمت حضرت رسالت رفت و آن دو نور دیدهٔ زهرا
از جوع و بی قوتی و ضعف میلرزیدند چون چشم رسول برایشان افتاد فرمود که یا ابا الحسن ایشان را چه شده است که چنین
ضعیف شده اند شاه اوصیا صورت حال را بعرض رسانید انحضرت بجانب خانهٔ فاطمه روان شد چون بحجره در آمد
دید که فاطمه در مصلای خود بعبادت مشغول است و از بیقوتی و گرسنگی شکم او بپشت چسبیده پس انحضرت چون
فاطمه را بانحال دید آه از نهاد بشر بر امد و فرمود و اغوثاه بالله اهل بیت محمد میمیرند از جوع یعنی ای خالق اهل بیت محمد
از گرسنگی میمیرند و در روایت ابن مهران بابلی مذکور است که انحضرت چون اهل بیت خود را بانحالت دید خود را
احال خود را بر ایشان انداخت و میگریست و میگفت که شما سه روز و سه شب است که طعام نخورده اید و چنین
ضعیف گشته اید و من از شما غافل بوده ام پس جبرئیل از نزد ملک جلیل در امد و گفت یا محمد بگیر این را و خوشحال
باش بآن کرامتی که خدا در حق اهل بیت تو فرموده است و سورهٔ هل اتی را تا آخر بانحضرت تلاوت نمود
در خبر است که چون سورهٔ مبارکه به حضرت رسول آوردند بعض مسلمانان بیرون رفتند در بارهٔ اورجه قرار یابد و گفتنی
احسن الیه و بعضی عمار بودند که مستحق فقیر از اهل قبله که بجهة حق او حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اماء مراد

نیز حکم است در زیارتند یعنی با ایشان احسان میباید نمود و در حدیث آمده علیک بسرک و حسن الی اسرک که ابی
سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که هر مسلم اطعم مسلما علی جوع الا اطعمه الله من ثمار الجنة و ما من مسلم کسا
اخاه علی عری الا کساه الله من خضر الجنة ومن سقی مسلما علی ظمأ سقاه الله من الرحیق از شراب رحیق بهشت و شبهه
نیست در آنکه هر که این شیعه اهل بیت را امر رازی دارد و خصال حمیده ایشان را کار فرماید بمثوبات جلیله و درجات عالیه فایز
گردد خصوصا اطعام بر شیعیان و محبان ایشان چنانکه مرویست از امام جعفر صادق ع که حضرت ابراهیم خلیل ع
در شبی از شبهای ظلمانی بعد از آنکه وقت عشا از آن گذشته بود از خانه بیرون آمد و متوجه صحرا شد و روی نیاز بدرگاه بی نیاز
آورد و گفت یا رب بنیت لک بیتا و [illegible] سجدا ای پروردگار من از برای تو خانه کعبه بنا نهادم و مسجد [illegible]
ندا آمد که لک الا [illegible] یعنی من از تو بزرگ منت در جانب فوق و تحت و قدام و خلف و یمین و یسار نگاه کرد
هیچکس را ندید بار دیگر قول مذکور را اعاده فرمود همان جواب شنید گفت [illegible] علی من [illegible] ابا
[illegible] مقرر کرده برای [illegible] از اجر یا دیگری [illegible] ندا رسید [illegible] فوزة من شیعة علی او کسوت عورة من شیعة
علی گویا تو شکم سیر شیعه از شیعیان علی را سیر کرده یا عورت شیعه از شیعیان علی را پوشیده که زیاده مزد می طلبی گفت
یا رب هل علی وجد او سیوجد [illegible] بوجود آمده یا بعد از این موجود خواهد شد ندا آمد که بعد از این بوجود خواهد آمد گفت
ان تنظر الیه قال نعم یا رب میخواهی که او را ببینی گفت بلی پس خدا رفع حجاب نمود از پیش چشم او سرادق عرش بنظر او آمد
و ذلک قوله تعالی و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات الایه قندیلی بزرگ از قنادیل عرش را دید گفت یا هذا القندیل [illegible]
خطاب رسید که هذا فیه روح حبیبی محمد در او روح حبیب من محمد است که خاتم انبیاست گفت این قندیل دیگر که پهلوی اوست
ندا آمد که فیه روح اخی علی بن ابیطالب در او روح [illegible] علی بن ابیطالب است گفت این قندیل دیگر که نزدیک این دو [illegible]
چیست ندا رسید که فیه روح فاطمة بنت محمد و زوجة علی در او روح فاطمه دختر محمد است که زوجه علی است گفت این دو قندیل
دیگر چیست آواز آمد که هذان فیهما ارواح الحسن و الحسین در اینها روح حسن و حسین است که از اولاد کرام ایشانند
گفت این نه قندیل دیگر چیست خطاب آمد که فیها ارواح التسعة من ذریتهما در اینها ارواح نه [illegible] از اولاد [illegible]
ما هذه القنادیل المشتبکة التی لا یعلم عددها غیرک چیست این قندیلهای پیوسته بیکدیگر که عدد آنها غیر از تو نمیداند ندا آمد
که فیها ارواح عبادی الذین من شیعة علی اینها ارواح بندگان شایسته منند که از شیعیان علی بن ابیطالب اند گفت یا رب
اجعلنی من شیعة علی بار خدایا مرا از شیعیان علی گردان و ذلک قوله و ان من شیعته لابراهیم [illegible]
[illegible] بیت [illegible] حبشی [illegible] دست [illegible] میگفت [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
دوست میداری گفت [illegible] دو دینار زر از کیسه بیرون کردم و گفتم بستان این را و در بعضی از حوائج خود صرف کن گفت مرا
بدان حاجت نیست [illegible] قبول [illegible] چون از حج باز آمدم و بدان منزل رسیدم [illegible] روشن [illegible]
گفتم دوستی علی با تو چه کرد گفت [illegible] آن نوع دعا میکردم [illegible] آمد و گفت علی را دوست میداری گفتم
آری [illegible] گفت خداوندا اگر راست میگوید که علی را دوست میدارد با اعتقاد نیکو و نیت صادق چشمش باز ده در حال چشمم
روشن شد گفتم بخدای که بگو که تو کیستی گفت من خضرم از جمله موالیان علی بن ابیطالب و از جمله موکلان بر شیعه و
مرویست که روزی از اوقات علی بن ابیطالب را حاجتی پیش آمد بخدمت جناب رسول خدا آمد و عرض کرد که یا رسول
از خدا بخواه که فلان حاجت مرا برآورد رسول خدا قبول کردند و بخانه داخل شدند حضرت امیر در گوشه ایستاد
دید که جناب رسول صلعم دست بدعا برداشتند و خدا را خواندند و تضرع و زاری کردند و عرض کردند که خدایا بحق علی
ابیطالب که حاجت علی را برآور حضرت امیر گفت یا رسول الله در حاجت من خدا را بحق من قسم میدهی فرمودند یا علی چند نگاه کردم [illegible]

فی سورة المدثر کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون عن المجرمین
ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین و کنا نخوض مع الخائضین و کنا
نکذب بیوم الدین حتی اتانا الیقین فما تنفعهم شفاعة الشافعین

سورة النساء من یعمل سوءا یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا روی عن امیر المؤمنین ع
انه صعد بالکوفة المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس ان الذنوب ثلثة ثم امسک فقال له حبة العرنی یا
امیر المؤمنین قلت الذنوب ثلثة ثم امسکت فقال ما ذکرتها الا وانا ارید ان افسرها ولکن عرض لی بهر حال
بینی وبین الکلام نعم الذنوب ثلثة فذنب مغفور وذنب غیر مغفور وذنب نرجو لصاحبه ونخاف علیه قال
یا امیر المؤمنین فبینها لنا قال نعم اما الذنب المغفور فعبد عاقبه الله علی ذنبه فی الدنیا فالله احلم واکرم من ان
یعاقب عبده مرتین واما الذنب الذی لا یغفر فمظالم العباد بعضهم لبعض ان الله تبارک وتعالی اذا ابرز لخلقه
اقسم قسما علی نفسه فقال وعزتی وجلالی لا یجوزنی ظلم ظالم ولو کف بکف ولو مسحة بکف ولو نطحة ما بین
القرناء الی الجماء فیقتص للعباد بعضهم من بعض حتی لا یبقی لاحد علی احد مظلمة ثم یبعثهم للحساب واما الذنب
الثالث فذنب ستره الله علی خلقه ورزقه التوبة منه فاصبح خائفا من ذنبه راجیا لربه فنحن له کما هو لنفسه نرجو له
الرحمة ونخاف علیه العذاب عن ابی جعفر ع قال ان الله عز وجل اذا کان من امره ان یکرم عبدا وله ذنب ابتلاه
بالسقم فان لم یفعل ذلک به ابتلاه بالحاجة فان لم یفعل ذلک به شدد علیه الموت لیکافیه بذلک الذنب
وقال وان کان من امره ان یهین عبدا وله عنده حسنة صحح بدنه فان لم یفعل به ذلک وسع علیه فی رزقه
فان هو لم یفعل ذلک به هون علیه الموت لیکافیه بتلک الحسنة عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله صلی
قال الله عز وجل ما من عبد ارید ان ادخله الجنة الا ابتلیته فی جسده فان کان ذلک کفارة لذنوبه والا شددت
علیه عند موته حتی یاتینی ولا ذنب له ثم ادخله الجنة وما من عبد ارید ان ادخله النار الا صححت له جسمه فان
کان ذلک تماما لطلبته عندی والا وسعت علیه فی رزقه فان کان فی ذلک تماما لطلبته عندی والا هونت
علیه موته حتی یاتینی ولا حسنة له عندی ثم ادخله النار عن ابی جعفر ع قال مر نبی من انبیاء بنی اسرائیل برجل
بعضه تحت حائط وبعضه خارج منه قد شعثته الطیور ومزقته الکلاب ثم مضی فرفعت له مدینة فدخلها
فاذا هو بعظیم من عظمائها میت علی سریر مسجی بالدیباج حوله المجمر فقال یا رب اشهد انک حکم عدل لا تجور
ذاک عبدک لم یشرک بک طرفة عین امته بتلک المیتة فقال عبدی انا کما قلت حکم عدل لا اجور ذاک
عبدی کانت له عندی سیئة او ذنب امته بتلک المیتة لکی یلقانی ولم یبق علیه شیء وهذا عبدی کانت له
حسنة فامته بهذه المیتة لکی یلقانی ولیس له عندی حسنة مرویست که یکی از انبیاء بنی اسرائیل را گذر افتاد در شهری
دید که شخص مؤمن فوت شده و سه روزست که بر زمین مانده و کسی او را دفن نکرده و پادشاه آن ولایت هم فوت شده و
جمیع مردم هم حاضر شده اند و اسبابهای نفیس حاضر کرده اند و همه مردم مشغول تجهیز جنازه پادشاه کافر شدند
آن پیغمبر بدرگاه الهی عرض کرد که ای خالق بنده مؤمن تو فوت میشود و جنازه او بر زمین میماند و کسی او را دفن نمیکند
و این بنده کافر را باین اعزاز و احترام بر میدارند درین چه حکمت است خطاب رسید که این بنده مؤمن ما روزی بجهت
احتیاج پیش این پادشاه کافر رفت و این پادشاه کافر حاجت او را بر آورد باین سبب که حاجت بنده مؤمن را
بر آورد آخر کار او خوب گذشت و آن بنده مؤمن چون پیش آن کافر رفت باین جهت آخر کار او بد گذشت

موعظه في سورة ق وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ
ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ



موعظه فی سورة الذاریات فتولّ عنهم فما انت بملوم وذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین وما
خلقت الجنّ والانس الّا لیعبدون ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون انّ
الله هو الرزّاق ذو القوّة المتین یعنی پس روی بگردان از ایشان چون مکرر اظهار دعوت کردی وایشان اباء کردند
تا وقتیکه مامور شوی بقتال ایشان پس نیستی تو ملامت زده نزد خدا و پند ده اهل ایمان را بدرستیکه پند دادن نفع میدهد مؤمنان را
از مجاهد نقلست که امیر المؤمنین ع روزی پیراهن بر خود پیچیده از خانه بیرون آمد محزون وغمناک شد فرمود چون آیهٔ فتولّ عنهم
نازل شد هیچکس از ما نبود مگر که غمگین شد ومتیقن گشت بر انقطاع وحی و نزول عقوبت وچون آیهٔ فانّ الذکری تنفع المؤمنین
فرود آمد خوشحال شدیم در کتاب فصول آورده که موعظه باید مشتمل باشد بر ده چیز تا سامع را نفع رسد اول ذکر نعمت خدا
دویم ذکر ثواب محنت وبلا سیم بیان عقوبت گناهان و تعداد آن چهارم اظهار مکاید و وساوس شیطان پنجم
ذکر زوال دنیا وبی اعتباری آن ششم بیان مرگ هفتم تکرار ذکر قیامت هشتم بیان درکات دوزخ وانواع عقوبتها
نهم تعداد درجات بهشت واقسام نعمتها دهم بنای کلام بر خوف ورجا پس هر موعظه که مشتمل باشد بر این سخنان نسبت به
منفعت مؤمنان است نیافریدم جن وانس را مگر بعلت اینکه پرستش کنند مرا بر وجه اختیار نه بر طریق اجبار یا آنکه مرا بشناسند به
صفات ثبوتیه وسلبیه نمیخواهم از آفریدگان هیچ روزی ونمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق واطعام صفت منست بدرستیکه خدا
اوست روزی دهندهٔ جمیع خلایق خداوند توانای استوار نقلست که مردی بود صالح وصاحب عیال بود بنهایت مفلس اهل بود
و حرفه نداشت روزی زن با وی خصومت کرد که تا که با این بینوایی با ما برو مزدوری کن واجرت بگیر ومدار بیکار مرد درویش از
خانه بیرون آمد ووضو ساخت وبمسجد رفت وبعبادت خدا مشغول گردید وشام با دست خالی بخانه آمد عیالش گفت چرا
چیزی نیاوردی گفت بکسی عزیزی کار کردم فرمود فردا بیا کار کن تا مزد دو روزهٔ ترا یکجا بدهیم روز دیگر باز بان طریق بمسجد رفت وعبادت
کرد وشام دست خالی بخانه آمد زن گفت ای مرد چرا امشب چیزی نیاوردی مرد گفت آن عزیز گفت که فردا بیا کار کن تا مزد سه روزه
ترا یکجا بدهیم روز سیم بطریق دو روز قبل بمسجد آمد وبعبادت مشغول شد چون وقت نماز پیشین رسید خدا فرشته را
فرستاد و خروار آرد و گوسفند وسه هزار دینار زر آورد وبخانه آن مرد داد وبزن او گفت که چون شوهرت بخانه آید
با او بگو که آن عزیز اینها را فرستاد وگفت این مزد سه روزهٔ تو کار را بهتر کن که تا مزد را بهتر بدهیم آن مرد تا شام عبادت
کرد وشام دست خالی آمد وبر در خانه نشست وشرم داشت که داخل خانه شود وسر بر زانوی غم نهاده متفکر بود که بچه نحو
جواب ایشان را بدهد زن او چون دید که وقت آمدن مرد دیر شد در را باز کرد که بر سر راه مرد برود دید که غمگین بر در خانه
نشسته گفت چرا بخانه نمی آیی گفت انتظار مزد سه روزه میکشم گفت بیا که آن عزیز فرستاده وآن چه عزیز کریمی
که سه روزه را اینقدر مزد میدهد وگفت شخص آورنده گفت که کار را بهتر کند که تا مزد را بهتر بدهیم پس مرد احوال سه
روزهٔ خود را گفت وآن زن نیز آگاه شد ومرد وبعبادت روآوردند اللهم ارزقنا توفیق الطاعة بحق محمد وآله

في سورة الدخان إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ يَلْبَسُونَ مِن سُندُسٍ
وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ كَذَٰلِكَ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ
لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ عن ابي بصير عن الصادق ع قال قلت له جعلت فداك شوقني فقال يا ابا محمد ان من ادنى نعيم
الجنة ان يوجد ريحها من مسيرة الف عام من مسافة الدنيا وان ادنى اهل الجنة منزلا لو نزل به الثقلان الجن والانس
لوسعهم طعاما وشرابا ولا ينقص مما عنده شيئا وان ايسر اهل الجنة منزلة من يدخل الجنة فيرفع له ثلث حدائق
فاذا دخل ادناهن راى فيها من الازواج والخدام والانهار والثمار ما شاء الله مما يملأ عينه قرة وقلبه مسرة فاذا
شكر الله وحمده قيل له ارفع راسك الى الحديقة الثانية ففيها ما ليس في الاولى فيقول يا رب اعطني هذه فيقول الله
لعلي ان اعطيتكها سالتني غيرها فيقول رب هذه هذه فاذا هو دخلها وعظمت مسرته شكر الله وحمده قال
فيقال افتحوا له باب الجنة ويقال له ارفع راسك فاذا قد فتح له باب من الخلد ويرى اضعاف ما كان فيما قبل
فيقول عند تضاعف مسراته رب لك الحمد الذي لا يحصى اذ مننت علي بالجنان ونجيتني من النيران قال ابو بصير
فبكيت وقلت له جعلت فداك زدني فقال يا ابا محمد ان في الجنة نهرا في حافتيه جوار نابتات فاذا مر المؤمن بجارية
اعجبته قلعها وانبت الله عز وجل مكانها اخرى قلت جعلت فداك زدني قال يا ابا محمد المؤمن يزوج ثمانمائة عذراء
واربعة آلاف ثيب وزوجتين من الحور العين قلت جعلت فداك ثمانمائة عذراء قال نعم ما يفترش منهن شيئا
الا وجدها كذلك قلت جعلت فداك من اي شيء خلقن الحور العين قال من تربة الجنة النورانية ويرى مخ ساقها
من وراء سبعين حلة كبدها مرآته وكبده مرآتها قلت جعلت فداك الهن كلام يتكلمن به في الجنة قال نعم
كلام لم يسمع الخلائق اعذب منه قلت ما هو قال يقلن باصوات رخيمة نحن الخالدات فلا نموت ونحن الناعمات
فلا نبؤس ونحن المقيمات فلا نظعن ونحن الراضيات فلا نسخط طوبى لمن خلق لنا وطوبى لمن خلقنا له ونحن اللواتي
لو ان قرن احدنا علق في جو السماء لاغشى نوره الابصار

موعظه فی سورة الحجرات یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم
ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب
بئس الاسم الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون یعنی ای جماعه مؤمنان
باید که استهزا نکنند گروهی از شما از گروهی دیگر شاید که باشند آن گروه استهزا کرده شدگان بهتر از گروه استهزا کنندگان
و باید که سخریه نکنند زنان از زنان دیگر شاید که باشند آن زنان سخریه کرده شدگان بهتر از زنان سخریه کنندگان
و باید که طعنه نزنید و عیب نکنید نفسهای خود را یعنی اهل ملت خود را چه مؤمنان بمثابه یک نفسند و باید که بدی نخوانید
یکدیگر را بلقبهای زشت بدنامی است کسی را که آنچه متضمن فسق است بعد از ایمان آوردن و هر که توبه نکند پس این گروه
ایشانند ستمکاران مفسرین سبب نزول این آیه را چنین گفته اند که ثابت بن قیس بن شماس هر گاه بمجلس رسول
مشرف شدی صحابه او را بسبب گرانی گوش نزدیک رسول جای دادندی که کلام او را خوب بشنود روزی بمسجد آمد
وقتی که مردم یک رکعت نماز صبح کرده بودند بنماز مشغول شد و چون یک رکعت گذارد مردم از نماز فارغ شده بودند و جای
خود قرار گرفته بودند ثابت بعد از نماز برخواسته پا بر مردم مینهاد و میرفت تا بجائی رسید که میان او و رسول یک کس
بیش نبود و برا گفت جای بمن ده گفت اصبت مجلسا فاجلس یعنی همانجا که داری بنشین وی خشمگین شده
همانجا بنشست چون روز روشن شد ثابت گفت تو کیستی گفت من فلان بن فلانم ثابت گفت بگو فلانه
فلانه و این سخن را از باب کنایه گفت چه مادر آن شخص در زمان جاهلیت بزنا و فجور شهرتی داشت آن مرد خجل شده
سر بزیر انداخت خدای تعالی این نکوهش را نپسندید و این آیه را فرستاد مرویست که روزی ام سلمه ازاری بمیان بسته
و گوشه آن ازار در قفای او کشیده بود عایشه با حفصه گفت که گوشه ازار ام سلمه گویا زبان سگ است که از دهن بیرون کرده
بعضی گفته اند که جمعی از زنان ام سلمه را بکوتاهی قامت سرزنش و استهزا میکردند نقل کرده اند که صفیه زوجه رسول نزد
پیغمبر آمده شکایت نمود که زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند که ای یهودیه بنت یهودی آنجناب فرمودند که بگو بایشان
که پدر من هرونست و عم من حضرت موسیست و شوهر من محمد مصطفی است خدا منع ایشان کرد باین آیه آورده اند که
لقمان غلام سیاهی بود و لبهای کنده داشت شخصی براو خندید لقمان گفت که بر روی سیاهم مخند شاید دلم سفید باشد
و در لب کنده ام منگر بر سخنان باریکم نگر عن النبی صلعم قال الله تعالی من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی عن ابی عبد الله ع
من انب مومنا انبه الله فی الدنیا والاخرة عن ابی عبدالله ع من عیر مؤمنا بذنب لم یمت حتی ارتکبه نقل کرده اند
که پادشاهزاده از خبث طینت و شوخی طبیعت ملازمان را مامور میساخت که عقرب بسیار گرفته در سبوها کنند
و سر آنها محکم کرده بمجلس در آورند آنگاه خود بر سر بلندی یا غرفه برای تفرج برآمده بعد از آنکه اهل مجلس همگی قرار بگیرند
سبوها را بگشایند و آن سبوها را می شکستند آن گزدمها بهر سو میدویدند و آن جماعت را بگزیدند
و ایشان فریاد و ناله و تضرع و زاری میکردند و میمردند و آن پادشاهزاده فرح و خوشحالی میکرد و میخندید و
این را عیش و نشاط نام نهاده بود مرویست که ابولهب و عتبه که همسایه رسول بودند نقاذورات و نجاسات
بخانه آنحضرت میریختند و ... غبار ... بر فرق حضرت رسول میریختند و نمی شد که از غایت حلم آنجناب سعد ... میکنند

که از حضرت امام جعفر مرویست که رسول صلعم در مسجد الحرام بود و جامهای نو پوشیده بود و مشرکان مشیمه
ناقه برو انداختند و جامهای آنحضرت را آلوده کردند رسول صلعم آزرده خاطر شده نزد ابوطالب رفت و گفت
یا عم کیف ترى حسبى فیکم چگونه می بینی قدر و منزلت مرا در میان خود ابوطالب گفت و ما ذاک یا ابن اخی
این سخن که گفتی چیست ... رسول صلعم ابوطالب را خبر داد ابوطالب حمزه را طلبیده شمشیر برگرفت و فرمود تا
... مشیمه را بردار پس متوجه مشرکین گردید و رسول صلعم همراه بود و ایشان بر دور خانه کعبه بودند چون
ابوطالب را دیدند از روی او آثار شر یافتند پس حمزه را گفت که این مشیمه را بر بروتهای ایشان بمال حمزه
آن مشیمه را بر بروتهای ایشان مالید بعد از آن ابوطالب گفت یا ابن اخی هذا حسبک فینا این است قدر و
منزلت تو در میان ما در کشف الغمه مذکور است که روزی هرون الرشید طبق سرگین که با انجیر شباهت
داشت بیکی از معتمدان خود داده برای امام موسی کاظم فرستاد و غرض استخفاف بود چون خادم طبق را
آورده پوشش از آن برگرفت تمام انجیر پاکیزه شده بود آنحضرت از آن تناول نموده بخادم که او را
آورده بود نیز خورانید و بعضی را نیز برای هرون فرستاد چون نزد او آوردند از آن انجیر که لقمه در دهن نهاد
همچنان در دهن وی سرگین گردید

موعظه فی سورة الرحمن یسئله من فی السموات والارض کل یوم هو فی شان فبای آلاء ربکما تکذبان سنفرغ
لکم ایه الثقلان فبای آ یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا
لا تنفذون الا بسلطان فبای آ یرسل علیکما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران فبای آ فاذا انشقت
السماء فکانت وردة کالدهان فبای آ فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان فبای آ یعرف المجرمون
بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام فبای آ هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها وبین حمیم آن
فبای آ

موعظه فی سورة الرحمن وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ یعنی برای کسیکه بترسد
از ایستادن نزد پروردگار خود و بجهت آن ترک معاصی نماید دو بهشت است و از این قبیلست قوله تعالی یوم یقوم الناس لرب العالمین
و قوله ولمن خاف مقامی حضرت صادق ع در تفسیر این آیه فرموده که هر که بداند که خدا افعال خیر و شر او را می‌بیند و اقوال او را بهمین طریق
میشنود و او بجهت این از قبایح مجتنب شود او را دو بهشت است یکی جنت عدن و دیگری جنت نعیم و گویند یکی خائف انس را بود و دیگری
خائف جن را و جهت توجه خطاب بثقلین است یا یکی برای ادای طاعت و دیگری برای ترک معصیت در توضیح آورده که او را دو باغ بدهند
از باغهای بهشت که هر یکی صد ساله راه باشد و در میان هر باغ سرایهای خوش و حوران دلکش باشند مرویست از امیر المؤمنین که چون
عمرو عبدود را بکشت با و گفتند که از او نترسیدی فرمود کیف یخاف سوی الله من لم یعبد سواه طرفه حکایت ابراهیم ادهم گفت سالی
بحج میرفتم از راه دور افتادم شخصی مهیب و عجیب را دیدم از او پرسیدم و گفتم با و اجنی ام انسی گفت جواب باد تو مؤمنی یا کافر گفتم
مؤمن گفت دروغ میگوی اگر مؤمن بودی از غیر خدا نترسیدی

من جمله سورهٔ آل عمران فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی هر که مجادله کند با تو در امر عیسی بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم و برهان و القا کردی بر ایشان و قبول نکردند پس بگو بیایید بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و جانهای خود را و جانهای شما را یعنی آنها که بمنزلهٔ جان مایند و آنها که بمنزلهٔ جان شمایند پس تضرع کنیم و دعا کنیم پس بگردانیم لعنت خدا و دوری از رحمت خدا را بر آنها که دروغگو باشند از ما و شما روایتست که پیش از نزول این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله رسولان فرستاد بسوی نصارای نجران که اعظم ترسایان عرب بودند و ایشان بکتب خود رجوع کردند و اوصاف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در کتب جمیع انبیا ثبت دیده کردند حب دنیا بر اکثر علماء ایشان غالب شد و ایمان نیاوردند و جمعی از علما و عظمای خود را فرستادند که صفاتی که در کتب سابقه برای حضرت دیده اند مشاهده نمایند بمدینه داخل شدند و صفات را موافق یافتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله حجتهای شافی بر ایشان تمام کرد و باز بعضی از ایشان بسبب حب ریاست و اغراض باطله در ایمان آوردن مضایقه کردند و خدا این آیه را فرستاد پس رسول خدا وفد نجران را طلبیده گفت هر چند در حجت می افزایم شما در عناد و منازعه می افزایید بیایید تا مباهله کنیم تا خدا صادق را از کاذب ممتاز گرداند ایشان گفتند امروز ما را مهلت ده تا مشورت کنیم پس بمنزل خود رفتند عاقب که اعلم ترسایان بود ایشان را گفت که عناد مورزید که بر شما ظاهر است که او پیغمبر خداست اسقف که از جملهٔ احبار ایشان بود گفت ای قوم اگر او با همه اصحاب خود بیرون آید هیچ اندیشه مکنید و با او مباهله نمایید که او بر حق نیست و اگر با خواص خود بیرون آید حذر کنید و بدانید که او پیغمبر بحق است پس روز دیگر صحابه در مسجد جمع شدند و هر یک توقع داشتند که رسول او را حاضر سازد رسول فرمود که مرا فرموده اند که خواص خود را از مردان و زنان و کودکان ببرم که خدا بدعای ایشان عذاب نازل سازد پس رسول صلی الله علیه و آله عبایی بر دوش گرفت و علی و فاطمه و حسنین را در زیر عبا داخل کرد و گفت پروردگارا هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است که مخصوص ترین خلق بوده اند باو خداوندا اینها اهل بیت منند پس از ایشان برطرف کن شک و گناه را و پاک کن ایشان را پاک کردنی پس جبرئیل نازل شد و این آیه را در شأن ایشان آورد که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا پس رسول صلی الله علیه و آله بیرون رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام از پیش رفت و حسن و حسین از پیش و پیر فتند و فاطمه از عقب ایشان و با ایشان گفت چون من دعا کنم شما آمین بگویید اسقف گفت اینها کیستند که با او همراهند گفتند این پسر عم و داماد اوست و شوهر دختر اوست و آن زن دختر اوست و آن پسران دختر زادگان اویند [illegible] و بیند اسقف بترسایان گفت که ببینید چگونه واثقست که فرزندان خود را بمباهله آورده بخدا که اگر او را خوف بود [illegible] و چون رسول با آن بزرگواران در مقام مباهله ایستاد آثار نزول عذاب در زمین و آسمان ظاهر شد عالم تاریک شد ایشان گفت بخدا سوگند که من رویهای چندی می بینم که اگر دعا کنند که کوهی از جا کنده شود کنده خواهد شد مصلحت نیست که با او مباهله کنیم با او مصالحه کنید هر چه خواهد دهیم و مراجعت کنید عاقب گفت آنچه میگوید عین مصلحت است پس اسقف بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا ابا القاسم ما با تو مباهله نمیکنیم مصالحه کن حضرت با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حلههای اواقی قیمت هر حله چهل درهم و صلحنامه بر این وجه نوشتند و کاتب آن امیرالمؤمنین بود پس متوجه دیار خود شدند در راه عاقب با یاران خود گفت والله که ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از جانب خداست بخدا که هیچکس با هیچ پیغمبری مباهله نکرد که مستاصل نشد و از [illegible] کوچک و بزرگ ایشان یکی زنده نماند و بعد از رفتن ایشان رسول صلی الله علیه و آله فرمود بخدا سوگند که عذاب [illegible] نجران و اگر مباهله میکردم هر آینه همهٔ این جماعت بصورت بوزینه و خوک مسخ میشدند و این وادی بر ایشان آتش میشد [illegible] نجران و همهٔ ترسایان نجران میسوختند و پیش از آنکه سال تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و یک نصرانی بر روی زمین زنده نمیماند حتی مرغان که بر درختان ایشان بودند هلاک میشدند و از جملهٔ اموری که در روز بیست و چهارم ذیحجه که روز

دفع شده و مزید فضل آن گردیده است آنست که در برو زاین آیه نازل شد اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی جز این نیست که اولی بامر شما و مالک اختیار شما نیست مگر خدا و رسول خدا و آنکسانیکه ایمان آورده اند و متصفند بآنکه ایشان بپای میدارند نماز را باشرایط و میدهند زکوة را و حال آنکه ایشان رکوع کنند کما نند در نماز جمهور مفسران از علمای شیعه و اهل سنت بر آنند که این آیه در شأن علی بن ابیطالب است و امامیه باین آیه استدلال کرده اند که خلافت منصب آنحضرت است زیرا که ولی در این آیه بمعنی اولی بتصرف در امور مسلمانان و احق در مصالح خلقان پس ولایت آنکس را باشد که در رکوع تصدق نموده باشد زیرا که باتفاق این وصف باو مخصوص است و حدیث طویل که از راویان اهل سنت از انس بن مالک روایت کرده که روزی در خدمت رسول بودم آنحضرت از خانه بیرون آمده متوجه مسجد شد چون بمسجد درآمد دید که علی بن ابیطالب در نماز است ناگاه سائلی از جانبی چیزی طلبید و در سؤال تضرع مینمود و از بیچارگی خود مینالید چون امیرالمؤمنین زاری او شنید غمگین شد پس انگشت خود از جانب پشت اشارت بسائل کرد سائل دریافت که آنحضرت خاتم باو بخشید پس بیامد و آن انگشتر را از انگشت حضرت بدر کرد و بسیار خرم و شادمان شد پس چون خدا از روی تعظیم شاه اولیا این آیه فرستاد رسید رسول او را نزد خود طلبید و فرمود ای علی مبارک باد ترا که خدا در حق تو آیه فرستاده پس این آیه را براو خواند

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيًّا ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلٰى بِهَا صِلِيًّا وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا روی فی حدیث القدسی اهل ذکری فی نعمتی و اهل شکری فی زیادتی و اهل طاعتی فی رحمتی و اهل معصیتی لم اقنطهم من رحمتی فان مرضوا فانا طبیبهم وان لم یتوبوا فانا مبتلیهم حتی یطهرهم لا ذنب علیهم ایضا روی فی حدیث القدسی قال الله تعالی انی لاستحیی من عبدی وامتی یشیبان فی الاسلام ان اعذبهما ثم بکی قالوا یا رسول الله مم تبکی قال ابکی من ان یستحیی الله ان یعذبهما ولا یستحیون من عصیانه مرویست از کرجاب نفس الهی فرمودند بحضرت موسی که ای موسی میان من و بندگان طاغی یاغی من طرح آشنائی بنداز و بندگان مرا بدرگاه من دوست کن عرض کرد که خداوندا چگونه دوست کنم خطاب رسید که نعمتهای مرا بیاد بندگان من بده اگر یکی ازیشان را بامن آشنا کنی بهترست از برای تو از اینکه صد سال عبادت کنی که روزها روزه داشته باشی و شبها بعبادت احیا کنی آورده اند که مردی در بصره زنی بود شعوانه نام که هیچ مجلس فسادی از وی خالی نبود و چهل کنیز داشت روزی از کوچه میگذشت بدرخانه صالح رسید آواز نوحه شنید تعجب کرد که چگونه مجمعیست که او خبر ندارد یک کنیز را فرستاد که خبر بیاورد رفت و نیامد کنیز دیگر فرستاد آنهم رفت و نیامد کنیز دیگر فرستاد و گفت برو و خبر بیاور آن کنیز رفت و بیرون آمد و گفت ای بی بی این ماتم مردگان نیست این ماتم زندگانست این ماتم مجرمان نامه سیاه است این ماتم عاصیان باحسرت و آه است شعوانه خود گفت من بروم و ببینم چگونه ماتم است داخل شد دید که صالح این آیه را میخواند و گریه میکند وَإِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا این آیه در شعوانه اثر کرد و گریان شد و گفت ای شیخ چگونه درباره زنی که گناه بسیار دارم اگر توبه کنم توبه من قبول میشود گفت بلی گفت گناه من بسیار است گفت اگر گناه تو هرچند بسیار گناه شعوانه باشد که خدا می آمرزد گفت ای شیخ شعوانه که تو شنیده منم گفت باید نا امید مباش که خدا می آمرزد شعوانه توبه کرد و کنیزان آزاد کرد و صومعه ساخت و از خلق کناره کرد و چهل سال عبادت کرد تا اینکه بدنش ضعیف و نحیف و گداخته شد روزی از روزها قدری آب گرم کرد که بدنش را بشوید چون آب بر بدنش ریخت از حرارت آب متازر شده بآسمان کرد و گفت خدایا کنیز تو شعوانه تاب آب گرم ندارد آیا این بدن را با آتش جهنم خواهی سوخت ندائی باو رسید که ای شعوانه ملازم درگاه ما باش تا ببینی با تو چه خواهیم کرد شعوانه در همان شب از رحمت ایزدی بدولت وصال رسید در همان شب درخواب دید که قیامت برپا شده و حوریان صف زده اند و طبقهای طلا برکف گرفته اند و روی بر ره کشیده اند و گویا که منتظر کسی هستند از ایشان پرسید که شما منتظر کیستید گفتند ما انتظار روح شعوانه را میبریم در آنوقت دید که خواهرش بر ناقه سوار و حوریان بسیار در رکاب او میروند چون خواهر را دید گفت ای خواهر مرا همراه خود ببر گفت هنوز وقت تو نشده گفت مرا وصیتی کن گفت ترا دو وصیت میکنم اول آنکه خدا را در همه جا حاضر و ناظر بدان و دوم آنکه از خدا در پنهان و آشکار بترس سلمان فارسی گفت در زمان پیشین زنی بود در غایت جمال چنانکه هرکرا نظر بروی افتادی از خود رفتی و هرچه داشتی بوی بخشیدی و نزد او فرستادی روزی عابدی را چشم بروی افتاد عاشق و بیقرار وی گردید هرچه داشت بوی بخشید و نزد وی فرستاد زن بر تخت نشسته بود عابد را گفت بر تخت آی عابد پای بر تخت نهاد لرزه بروی

اما دزن گفت تراچه شد عابد گفت از خدای میترسم من مال تو بخشیدم مرا دستوری ده تا بازگردم زن وی را دستوری داد
عابد رفت زن گفت آه این مرد هرگز گناه نکرده [illegible] میترسد از روی من که من همه گناه کرده ام در حال توبه کرد و روی بصومعه وی
نهاد و گفت باشد که مرا بنکاح خود درآورد عابد چون چشم بر وی افتاد نعره بزد و بیهوش شد و جان بحق تسلیم کرد زن گفت فدای
تو کردم زندگانی دنیا نمیخواهم من بعد ازین [illegible] جان بحق تسلیم نمود سلمان گفت ایشان را در خواب دیدم در بهشت
تخت نشسته و دست در گردن یکدیگر کرده گفتند ای سلمان هر که از خدا بترسد و ترک گناه کند همچنین بر تخت نشیند که ما نشسته ایم
وان منکم الا واردها در ورود خلاف است بعضی مفسرین بعبور تفسیر کرده اند و بعضی بدخول تفسیر کرده اند جابر انصاری گوید که این
دو گوش من کر باشند اگر از رسول الله نشنیدم که فرمود دخول است و هیچ بر و فاجر نماند مگر که در دوزخ درآید لیکن بر مؤمنان سرد
و سلامت شود همچنانکه بر ابراهیم خلیل و بعد از آن مؤمنان را از دوزخ بیرون آورند و کافران را در آن بگذارند جابر از رسول ص روایت کرده
که بهشتیان از بعضی سؤال کنند که نه خدا ما را فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چگونه بود که ما آتش دوزخ را ندیدیم فرشتگان گویند
که شما گذر کردید در دوزخ اما آتش آن بسبب نور ایمان شما فرو مرد و چون از صراط عبور کنند که سه هزار ساله راه مسافت آنست
هزار سال سربالا و هزار سال هموار و هزار سال سرازیر روند امام حسن ع فرمود که چون گناهکاران از صراط بجهنم افتند
مقدار هفتاد سال بقعر جهنم فرو روند و در قعر جهنم طوقها و حلقها و غلها از آتش در دست و پا و گردن او بگذارند فرمودند که
اینها را که بر گناهکاران میگذارند نه جهت آنست که تا از جهنم بگریزند یا خدا عاجز باشد از عذاب ایشان بلکه جهت
آنست که این غلها بر ایشان سنگینی کند و ایشان را بقعر جهنم فرو برد وارد شده که چون این آیه نازل شد که این جهنم هر مردم
وارد جهنم میشوند جناب رسول خدا بجهة خواطرات خود سه شبانروز گریه میکرد و با کسی تکلم نمیکرد و هر وقت نماز می‌آمد و نماز میکرد
و بخانه میرفت و کسی جرأت نمیکرد که سبب آنرا از آنجناب بپرسند تا اینکه در شب چهارم بام سلمه فرمودند که برای
سلمه [illegible] ازار و ردای ام سلمه عرض کرد که یا رسول الله ازار و ردا چه میکنی فرمود که میخواهم بقبرستان بقیع روم و
برای امت عاصی خود دعا کنم که خدا آیه فرستاده که ایشان را بجهنم برد پس روانه بقیع شدند در آنوقت ام سلمه عرض کرد
که یا رسول الله اگر کسی احوال شما را پرسد سراغ بدهم فرمود بلی و جناب علی و فاطمه و حسنین سه روز بود که چیزی نخورده بودند
و طعام ندیده بودند و انتظار میکشیدند که حضرت سید طعام بیاورد چون حضرت امیر آمد حضرت فاطمه گفت ای پسر عم حسن و حسین از ضعف طعام
نیاوردی سه روز است که طعام نخورده ایم حضرت امیر گفت ای فاطمه هر چند سعی کردم چیزی تحصیل نشد صلاح در آنست که بروی نزد پدرت و او را
بیاوری و سه روز است که پدرت با کسی تکلم نمیکند و گریه میکند سبب آنرا نیز تحقیق نمایی فاطمه روانه خانه پدر شد چون داخل شد پدر را ندید
از ام سلمه پرسید که بابا در پدرم کجا رفته گفت بقبرستان بقیع رفته که از برای امت عاصی دعا کند حضرت فاطمه روانه بقیع شد چون پدر
دید که فاطمه دیر [illegible] آمدند بخانه رسول دیدند که رسول نیست و فاطمه نیز به بقیع رفته ایشان هم روانه بقیع شدند در
عرض راه بفاطمه رسیدند دست فاطمه را گرفته به بقیع رفتند صدای ضعیف از طرفی شنیدند بر اثر آن صدا رفتند دیدند که
جناب رسول ردا را از دوش برداشته و عمامه را از سر برداشته و گیسوها را پریشان کرده و سر بسجده نهاده و میگوید خدایا امت گنهکار
دارم در این وقت آن بزرگواران سلام کردند رسول سر برداشت و فرمود که در این وقت شما کجا بودید عرض کردند که آمدیم [illegible]
چه میشود رسول فرمود که یا علی نور دیدگانم حسنین در کجایند عرض کرد که در خانه خوابیده اند فرمود که ایشان را حاضر کن که من با ایشان
کاری دارم میخواهم اعانت جد خود بکنند حضرت امیر رفت و ایشان را آورد ایشان چون جد خود را چنان دیدند شروع بگریه کردند
رسول فرمود که ای نور دیدگان خدا آیه فرستاده که ای محمد امت ترا بجهنم میبرم اینک اعانت جد خود بکنید مادر شما گیسوهای خود را
بکشاید ای علی تو هم گیسوهای خود را بکشا و شما هم صورتهای خود را بر خاک بگذارید من دعا میکنم شما آمین بگوئید شاید خدا این
[illegible] ببخشد آن بزرگواران خواهشند که گیسوهای خود را بگشایند که جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله خدا ترا دعا میرساند و میفرماید که اگر شما
گیسوهای خود را بگشایید دریای رحمت بتلاطم آید که روز قیامت یک کافر هم داخل جهنم نشود اما تو خواهر خود را خشنود کن که آنچه تو میخواهی ما چنان میکنیم

بانفر

ج ۸

فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین روی عن الحسین بن علی ع انه جاء الیه رجل وقال انا رجل عاص ولا
اصبر عن المعصیة فعظنی موعظة انتفع بها فقال ع افعل خمسة اشیاء واذنب ما شئت الاول لا تاکل
من رزق الله واذنب ما شئت والثانیة اطلب موضعا لا یراک الله واذنب ما شئت والثالثة اخرج
من ولایة الله واذنب ما شئت والرابعة اذا جاء ملک الموت لیقبض روحک فادفعه عن نفسک
واذنب ما شئت والخامسة اذا ادخلک مالک النار فلا تدخل واذنب ما شئت وروی ان
الحسن البصری رای فتی من ابناء الملوک راکبا ومعه حشمه فاراد ان یعظه فجلس وسط الطریق وقال ابیع ثلث کلمات
فسمع الفتی فاله فقال بکم قال کلمة بدرهم وکلمة بدرهمین وکلمة بثلاث دراهم فقال اسمعنی الکلمة بالدرهم فقال البس
هذه الثیاب الفاخرة کل زمانک قال لا ولکن ساعة احضر مجلس الملک فاستحیی ان اکون دون جلسائه فی العرض فقال تتنبه
اذا کنت تستحیی من جلسائه ساعة الا تستحیی من جلسائه الصالحین فی الجنة ابدا مع النفس الملوثة بالذنوب فنزل
الفتی من فرسه فقال هات التی بالدرهمین قال الک قصر قال نعم قال ای شیء یحمل الطین واللبن الیه فقال البغال
والحمیر قال فلم لم تضع علی الحمار اکثر مما وسعت فقال لا یطیق قال فما اشد جهالة من کانت شفقته علی الحمار فوق شفقته علی
نفسه حیث یحمل علی نفسه من الذنوب مثل الجبال الرواسی کیف یطیقها فغشی علی الفتی فلما افاق قال این الکلمة بثلاث دراهم
قال هل عملت زنا قط قال کثیرا قال فی الملاء من الناس ام فی الخلوة قال فی الخلوة قال اتعلم ان الحزاء منهم ام الغیر قال بل من الغیر
قال فما اشد جرأة من قد اجرم متواریا باعمال لا یجازیه واجرم قبل من یجازیه فصاح الفتی وترک الملک وتاب   یا هشام من آزم
الله شئت نفذ لطفه عقل یکفیه مؤنة هواه وعلم یکفیه مؤنة جهله وغنی یکفیه مخافة الفقر   عن النبی ص المتقی
فی طلب الدنیا خاسرة قال النبی ص یا علی ثلث من حقایق الایمان الانفاق فی الاقتار وانصاف الناس من نفسک وبذل
العلم للمتعلم یا علی ثلث لا یطیقها هذه الامة المواساة للاخ فی ماله وانصاف الناس من نفسه وذکر الله علی کل حال ولیس
سبحان الله والحمد لله ولکن اذا ورد علی ما یحرم الله علیه خاف الله عز وجل عنده وترکه   وقال طاوس رایت رجلا
یصلی فی المسجد تحت المیزاب وهو یدعو ویبکی فی بکائه وقد فرغ من الصلوة فاذا هو علی بن الحسین ع فقلت یا ابن
رسول الله رایتک علی حالة کذا وکذا ولک ثلثة ارجوا ان تؤمنک من الخوف احدها انک ابن رسول الله والثانی
شفاعة جدک والثالث رحمة الله تعالی فقال ع اما انی ابن رسول الله فلا یؤمننی لان الله تعالی یقول فلا انساب بینهم
یومئذ ولا یتساءلون واما شفاعة جدی فلا تؤمنی لان الله تعالی یقول ولا یشفعون الا لمن ارتضی واما رحمة الله فان
الله یقول ان رحمة الله قریب من المحسنین ولا اعلم انی محسن   ابن طاوس الیمانی قال مررت ذو لیلة بالبیت
الحرام فسمعت کلاما فسمعت صوتا منفردا وبکاء عالیا فالتفت الیه واذا الصبی متعلق باستار الکعبة وهو یقول
الا یا ایها المامول فی کل حاجة   شکوت الیک الضر فاسمع شکایتی   الا یا الهیا انت غافر
دلیله فاغفر لی ذنوبی کلها واقض حاجتی   ایت باعمال قباح ردیة   فما فی الوری شخص جنی کجنایتی فرادی قلیل لا

ره بیتلعی التراد ایکام نبعد مسافتی . تحرقنی بالنار یا غایة المنی فاین رجائی منک ثم این مخافتی
[illegible] هذا هو زین العابدین علی بن الحسین ع فقبلت قدامه فقلت ابکی یا مولای وجدک رسول الله الشفیع
وشفیع امته وابوک علی بن ابیطالب سیّد الوصیین وصاحب الحوض والکوثر والصراط وجدتک فاطمة
الزهراء سیّدة نساء العالمین وابوک سیّد الشهداء الذی یستفتح الجنة فیفتح له وانت صغیر السن
لم تبلغ بحلم فلا ذنب علیک فقال یابن عاد اما قرأت القرآن قلت بلی قال اما قال الله عز وجل فلا انساب بینهم
یومئذ ولا یتساءلون فقال ولا یستطیعون الشفاعة الا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون وقال ان رحمة الله
قریب من المحسنین واما قولک وانت صغیر السن فما وجدت النار تأکل فی الحطب الدقاق ولیس لها فی الیوم
حیلة . اصمعی گوید طواف خانه کعبه میکردم جوانی را دیدم جامه کعبه را گرفته میگفت یا من یجیب دعا المضطر
فی الظلم یا کاشف الضر والبلوی مع السقم قد نام وفدک حول البیت وانتبهوا وانت یا حی یا قیوم
لم تنم ادعوک ربّ حزینا خائفا قلقا فارحم بکائی بحق البیت والحرم ان کان جودک لا یرجوه ذو سفه
فمن یجود علی العاصین بالکرم وهمچنین مناجات قبل را خواند آنگاه افتاد وبیهوش شد نزدیک وی شدم علی بن
الحسین بود سر او را بکنار گرفتم وگریستم قطره از اشک من بر رخسار آنحضرت چکید چشم باز کرده فرمود من هذا الذی یهجم علینا
یعنی کیست اینکه بر سر ما آمده گفتم بنده حقیر تو اصمعی ای سیدی این گریه وبیتابی چیست تو از اهل بیت نبوتی نه خدا میگوید
که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی خدا در این آیه اهل بیت پیغمبر را پاک یاد
کرده وتو از جمله ایشانی چرا اینهمه زاری میکنی وبزاری پیغمبر مستظهر نمیشی ها یا اصمعی پنداشته که مناط طهارت وعصمت
فرزندی پیغمبر است وهر که از اولاد او باشد بمحض همان در این آیه داخل خواهد بود آنحضرت فرمود که هیهات یا اصمعی ان الله
خلق الجنة لمن اطاع الله ولو کان عبدا حبشیا وخلق النار لمن عصی الله ولو کان سیّدا قرشیا نه خدا میفرماید
فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت
موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون . نکته من زهرة الریاض ان الله اخرج من بین ماء بین الحاجبین
قرة العین فکذلک یخرج من نفسک من الدنیا طاعة فیها قرة عین تدخل بها الجنة

[illegible]

٥٩

سوره فی سورة الحجرات یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوبا
وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر . عن النبی صلعم انه قال
ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم وانما انتم بنو آدم فاکرمکم عند الله اتقیکم
مرویست که شخصی از عیسی پرسید که کدام مردان افضلند عیسی دو قبضه خاک برداشت فرمود که کدام از این دو قبضه بر یکدیگر
راجح نیستند بلکه هر دو مساوی اند مردمان در اصل خلقت مساویند پس اکرم ایشان اتقی ایشانست ودر سبب نزول این آیه
گفته اند که ثابت بن قیس شخصی را از روی سرزنش گفت ای ابن فلانه یعنی مادر او را ذکر نمود وفرومایه بوده این سخن بگوش رسول ص
رسید فرمودند کیست که نام فلانه برد ثابت گفت منم یا رسول الله رسول ص فرمود که در روی این مردمان نگاه کن چون نگاه
کرد فرمود چه دیدی گفت قومی مختلف الالوان بعضی سیاه بوده وبعضی سفید چهره وگروهی سرخ رنگ وجمعی زرد فام فرمود فانک
لا تفضلهم الا بالتقوی والدین ونیز گفته اند که روزی رسول ص در بازار مدینه میگذشت غلام سیاهی را دید که میفروختند واو
میگفت هر که مرا میخرد با این شرط خرد که مرا از گذاردن نماز پنجگانه در عقب رسول ص منع نکند مردی او را با این شرط خرید رسول ص
هر وقت نماز آن غلام را میدید که می آمد واقتدا میکرد وبعد از چند روز آن غلام را ندید احوال پرسید گفتند که تب دارد بعیادت
وی رفتند وبعد از سه روز دیگر احوال او پرسیدند مولای او گفت که وفات نمود رسول ص بنفس نفیس خود متوجه تغسیل
وتکفین وی گردید مهاجر وانصار تعجب نمودند خدا این آیه را فرستاد ودر شأن این حکایت روایتیست که در کنز المطالب
از امام جعفر صادق ع منقولست که رسول ص در میان جمعی از اصحاب خود بود که ناگاه سیاهی را بجامه پیچیده چهار نفر از
زنگیان برداشته بجانب قبرستان میبردند رسول فرمود که بیا بالاسود پس او را در پیش رسول ص گذاشتند روی او را گشوده
خطاب با میر المؤمنین ع نمودند که یا علی هذا رباح غلام آل النجار که قبیله از انصار بوده اند حضرت امیر فرمودند که ما
رآنی الا وتخلخل فی قیوده وقال یا علی انی احبک یعنی میتواند بود که آن غلام را بجهة گریز پا یا غیر آن بند بر پا نهاده باشند
وبنا بر این معنی کلام امیر ع این باشد که این غلام هر وقت که مرا میدید در آن بسته با بجنبش حبش بدرآمده میگفت یا علی
من ترا دوست میدارم پس رسول ص تغسیل او فرمود داد ودر جامه از جامهای خود او را کفن کرد وبر او نماز گذارد ومسلمانان
تشییع وی نمودند ومردمان آواز بجنبش مانند آواز پرواز مرغان در آسمان شنیدند رسول ص فرمودند که اینک فرشته [illegible]
قبیل من الملائکة کل قبیل سبعون الف ملک والله ما نال ذلک الا بحبک یا علی راوی گوید که رسول ص
بلحد در رفت وفرمود بعد از زمانی روی از او برتافت وپس از زمانی دیگر [illegible] اصحاب گفتند یا رسول الله
دیدیم ترا که [illegible] روی از او برتافتی وبعد از آن [illegible] فرمود [illegible] خدا از دنیا بیرون رفت [illegible]
پس [illegible] پس خوش داشتم که او [illegible]
[illegible] زهرة الریاض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غلامان غلام دیگر داری گفت

سست بنده برتو عرض کردم که در مکه نظیر خود ندارد نگاه کرد گفت مرا غلام سیاه میفروشی هست که با سخن میگوید گفتم او را
بخر نما همان غلام را بر من عرض کرد گفتم این غلام را بچند خریده گفت بهفت دینار ولیکن بدو دینار هم نمی ارزد پس هفت دینار
بو داده غلام را خریدم غلام گفت ای مولا مرا برای چه خریدی من خدمت تو نمیتوانم کرد گفتم من ترا برای آن خریدم که من خدمت تو
کنم گفت چرا گفتم برای منزلتی که ترا نزد خداست و آنچه از وی مشاهده کرده بودم گفتم گفت مرا آزاد کن گفتم انت حر
لوجه الله گفت هذا عتق مولای الاصغر فکیف یکون عتق مولای الاکبر بعد از ان وضوی ساخته
دو رکعت نماز گذارد و دست بدعا برداشته گفت آلهی تو آگاهی که از انوقت که ترا شناخته ام نافرمانی تو نکرده ام
و همیشه از تو سوال مینمودم که ستر مرا فاش نسازی و چون فاش ساختی از تو میخواهم که جان مرا قبض کنی پس
همان ساعت مرغ روحش طیران کرده برحمت ایزدی واصل شد پس تجهیز و تکفین او کرده بروی نماز کردم ولیکن
در نفاست کفن مبالغه نمودم چون شب شد حضرت سید انبیا را در خواب دیدم بردی پوشیده و شیخ خوش رو دیدم
در پهلوی او بود و حله سفیدی در بر داشت و دست مبارک آنحضرت بر دوش آن شیخ بود پس رو بمن کرده اکرام من
نمود و فرمود که از جد خدا شرم و از من آزرم میکنی گفتم تو کیستی گفت محمدم و این پدرم حضرت ابراهیم است گفتم چگونه شرم
نکنیم و من خود صلوات بر تو بسیار میفرستم فرمود دوستی از دوستان خدا فوت شده تو کفن او را نیکو نکردی آیا
ندانستی که او در رفیق من و رفیق حضرت ابراهیم است در بهشت حضرت امام زین العابدین فرمودند که انما
النار لمن عصی الله ولو کان سیدا قرشیا والجنة لمن اطاع الله ولو کان عبدا حبشیا
عبدالله مبارک نقل کرده که وقتی بعزیمت حج توجه نموده بر توکل میرفتم ناگاه کودکی را دیدم در سن ده یا یازده سالگی با روی چون ماه
تنها میرفت گفتم سبحان الله این چه کس باشد پیش رفتم و سلام کردم جواب داد گفتم تو چه کسی گفت انا عبدالله گفتم از کجا
می آیی گفت من الله گفتم کجا میروی گفت الی الله گفتم چه میطلبی گفت رضا الله گفتم زاد و راحلات از کجاست گفت
زادی تقوای و راحلتی رجلای و مرادی مولای گفتم بیابان بدین خونخواری و تو طفل باین خوردی چگونه میروی جواب داد که هیچکس را
دیده که بزیارت کسی رود و او مرا و را بی بهره و ضایع گذارد گفتم اگرچه بسال خوردی اما بمقام بزرگی نام تو چیست گفت یا ابن
المبارک دست از محنت دکان روزگار بدار نحن قوم مظلومون نحن قوم مطرودون نحن قوم
مقهورون گفتم هیچ معلوم نشد در بیان زیاده کن بیتی چند خواند باین مضمون انکه آب دهند کانیم از حوض کوثر
هرکه نجات خواهد جز وسیله ما بدان نرسد و هرکه بدوستی ما باشد هرگز بی بهره نماند و هرکه حق ما را غصب کند روز قیامت
در محکمه عدل ما خصم اوییم این بگفت و از نظر من غایب شد من بسی تاسف خوردم که ندانستم که آن کودک کیست
چون بمکه رسیدم روزی در طواف جمعی مردم را دیدم حلقه زده پیش رفتم آن کودک را دیدم ایستاده و مردم بروی
جمع شده بودند و مسائل حلال و حرام میپرسیدند و او ایشان را جواب میداد از یکی پرسیدم که این کیست گفت ایا
او را نمیشناسی او آنکس است که سنگریزه های بطحا او را میشناسند او آدم آل عبا و قرة العین شهید کربلا علی بن الحسین
زین العابدین است عبدالله مبارک که این سخن بشنید رفت و دستهای شاهزاده را بوسید و گریه کنان گفت یا ابن
رسول الله آنچه از مظلومی و مقهوری اهلبیت خود گفتی راست گفتی در این امت با هیچ جماعت آن نرفته که با اهل بیت
رسول رفت روز و شب با رنج و تعب قرین بودند و دایم با غصه و الم همنشین بعضی بزهر شهید و بعضی بتیغ مقتول [illegible]

۶۰

[illegible] در سوره ق اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین وعن الشمال قعید ما یلفظ من قول
الا لدیه رقیب عتید

موضع في سورة الواقعة فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ وَنَحْنُ أَقْرَبُ
إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ



موعظه في سورة الواقعة فأما إن كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم وأما إن كان
من أصحاب اليمين فسلام لك من أصحاب اليمين وأما إن كان من المكذبين الضالين
فنزل من حميم وتصلية جحيم إن هذا لهو حق اليقين فسبح باسم ربك العظيم



سورهٔ شوری

من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها
وما له في الآخرة من نصيب عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال لابي ذر يا اباذر حرث الآخرة العمل
الصالح وحرث الدنيا المال والبنون از امام جعفر صادق عليه السلام مرویست که بدرستیکه مؤمن نیکی که میکند
مردم شکر او نمیکنند و احسان او در میان خلق مشهور نمیشود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی او با آسمان بالا میرود
و در زمین پهن نمیشود و نیکی و احسان کافر شکر میکنند زیرا که نیکی او از برای مردم است و در میان مردم منتشر
میشود و با آسمان بالا نمیرود از امام موسی کاظم مرویست که رسول خدا را کفران نعمت میکردند با اینکه حق نعمت
و احسان بر قریش و عرب و عجم داشت و که نیکیش بر خلق زیاده از آنحضرت بود و همچنین ما اهل بیت را کفران
میکنند و شکر احسان ما را رعی نمیدارند و نیکان مؤمنان نیز چنین اند که نیکیهای ایشان را کسی شکر نمیکنند
مفضل بن عمر با امام جعفر صادق عليه السلام عرض نمود که جمعی از علمای عام که نزد ما یند میگویند که چون خدا بنده را دوست دارد جبرئیل را
از آسمان ندا میکند که خدا فلان را دوست میدارد شما او را دوست دارید پس محبت او در دلهای مردم می افتد و هرگاه بنده
که خدا دشمن دارد منادی ندا میکند که خدا فلان را دشمن میدارد پس عداوت او در دلهای مردم می افتد چون این را
گفتم حضرت تکیه نشسته بود سه مرتبه بدست اشاره فرمودند و گفتند نه چنین است ولیکن چون خدا بنده را دوست داشت
مردم را در زمین وا میگذارد که بعداوت او مشغول میشوند و بد او را میگویند پس آنها گناهکار میشوند و موجب ثواب و اجر
او میشود و چون بنده را دشمن دارد او را محبوب مردم میکند که بناحق مدح او کنند و او و مدح کنندگان او هر دو
گناهکار باشند بعد از آن فرمود که کی نزد خدا محبوبتر از حضرت یحیی بود مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند و کی نزد
خدا محبوبتر از علی بن ابیطالب بود از مردم آن آزارها را کشید که میدانید و کی نزد خدا محبوبتر از حسین بن علی بود مردم آزار
او کردند تا او را شهید کردند

موعظه سورة النساء مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ وَمَنْ تَوَلّٰى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا و
روی انه ع قال من احبنی فقد احب الله ومن اطاعنی فقد اطاع الله فقال المنافقون لقد قارف
الشرك وهو ينهی عنه ما يريد الا ان نتخذه ربا كما اتخذت النصاری عيسی فنزلت عن الباقر ع ذروة
الامر وسنامه ومفتاحه وباب الاشياء ورضاء الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته ثم قال ان الله يقول
من يطع الرسول فقد اطاع الله وارد شده است که روزی ابوجهل و وليد مغيره و عتبه و شيبه عليهم اللعنة نزد رسول ص
آمدند و گفتند ای محمد کيست که گواهی دهد که تو رسول خدائی رسول ص فرمود که کل شجر و مدر و حجر و حشيش درخت
و سنگ و کلوخ و گياه شهادت ميدهد که من رسول خدايم ابوجهل لعين مشت سنگريزه آورد و گفت ای محمد تو دعوی ميکنی
و ما انکار از مدعی گواه طلبند اگر سنگريزها گواهی دهند بر نبوت تو تصديق تو معلوم شود رسول ص بدان سنگريزها نگريست
و گفت من کيستم از ان سنگريزها آواز آمد که انت رسول الله حقا و نبيه المصطفی و امينه الزکی ابوجهل
لعين خايب و خاسر سر در پيش انداخت و برفت و گفت ما را چه افتاده که با يتيم ابوطالب کجا گو کنيم من امشب فتنه او را
از سر صنادید قريش کوتاه کنم پس چون شب در آمد آن لعين آسيا سنگی بر سر گرفت و بر بام حجره رسول خدا ص رفت
بعزم آنکه چون رسول خدا بنماز شب برخيزد آن سنگ را بر سر رسول ص زند پس چون پيغمبر ص بنماز شب برخاست ابوجهل
خواست که حرکت کند جبرئيل را فرمان شد تا پری زد و سنگ را سوراخ کرد و در گردن آن سگ افتاد هر چند خواست که
بيرون کند نتوانست بيم آن بود که هلاک شود فرياد بر آورد که ای محمد بفرياد من برس رسول بر بام بر آمد و آنحال را مشاهده
کرد بخنديد و گفت ای ملعون ندانسته که اگر من خفته باشم خدای من بيدار است گفت ای محمد توبه کردم مرا ازين ورطه
خلاص کن از آنجا که کرم رسول ص بود عمامه از سر بر داشت و گفت خداوندا مرا اجازت ده تا اين سنگ از گردن
اين سگ بيرون کنم خطاب عزت در رسيد که ای محمد اين ملعون از دشمنان تست بگذار تا بر بام حجره تو هلاک کنيم
گفت خداوندا يکبار ديگر وی را ببخش خالق عالم وی را اجازت داد کسی را که بر دشمن چنين شفقت بود بدانکه بر
دوست چگونه بود در بعضی از کتب آثار از مجزات سيد ابرار بنظر رسيده که اعرابی از قبيله بنی سليم در بيابان سوسماری صيد کرده در
آستين داشت با رسول ص ملاقات کرد و گفت يا محمد تويی آن جادوی که در عکو تر از تو کسی نيست اگر انديشه از آن نميکردم
که قوم مرا عجول دانند هر اينه باين شمشير ترا هلاک ميساختم بعضی از صحابه برجست که او را بگيرد آنحضرت وی را منع فرمود
فرمودند که مرد حليم و بردبار نزديکست که پيغمبر باشد پس متوجه اعرابی شده جواب آن درشتيها را باين نرمی ادا
فرمودند که ای برادر بنی سليم عربان چنين ميکنند بمجالس ما می آيند و ناخوشی و ترش رويی مينهند و سخن درشت بر روی ما
ميگويند ای اعرابی بحق آن خدايی که مرا بحق به پيغمبری فرستاده که هر که مرا در دنيا زند فردا در آتشی باشد که زبانه ميزند
ای اعرابی بآن خدايی که مرا بحق به پيغمبری فرستاده که اهل هفتم آسمان مرا احمد صادق ميخوانند ای اعرابی مسلمان شو تا از آتش
ميان يابی اعرابی در خشم شده گفت بحق لات و عزی که بتو ايمان نياورم پس آستين افشانده سوسمار را

از آستین انداخت سرور عالم بسوسمار خطاب کرده فرمود ای سوسمار کیستم آن سوسمار بزبان فصیح گفت تویی
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف آنحضرت فرمود ای سوسمار کرا می پرستی گفت
بر خدایی را که دانه بشکافد و نبات انسان رویانید و صورت آدمی را آفرید و ابراهیم را خلیل خود گرفت
و ترا حبیب خود خواند اعرابی چون این معجزه را دید گفت و اعجباه سوسماری را در بیابان صید کردم و در آستین
نهادم نه چیزی میدانست و نه عقلی داشت با محمد چنین سخن میگوید و برای او چنین گواهی میدهد اعرابی مسلمان شده
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس رسول خدا فرمود تا سوره چند از قرآن باو آموختند
و از حکمت معاش استفسار نمود اعرابی گفت یا رسول الله که ترا بحق برسالت فرستاده که ما چهار هزار مردیم در میان ایشان
از من درویشتر کسی نیست آنجناب متوجه اصحاب شده فرمودند کیست که شتری باین اعرابی دهد تا من ضامن شوم برای او ناقه
از ناقهای بهشت عبدالرحمن بن عوف گفت پدر و مادرم فدای تو باد من شتری دارم سرخ موی ده ماهه آبستن آنرا باو دادم
آنحضرت فرمودند که مباهات میکنی بناقه خود صفت آن ناقه که بدل این بتو خواهیم داد ای عبدالرحمن ناقه ایست از زر
سرخ دست و پایش از عنبر تنش از زعفران دو چشمش از یاقوت سرخ گردنش از زبرجد سبز کوهانش از کافور شیهه اش و ...
دیگر نیز فرموده پس متوجه اصحاب شده فرمود کیست که اعرابی را تاج بر سر نهد تا من جهة او ضامن شوم تاج تقوی را تاج سر
اولیا علی مرتضی عمامه از سر خود برداشته بر سر اعرابی نهاد رسول الله فرمود کیست که اعرابی را توشه دهد تا من ضامن
شوم برای او توشه تقوی را سلمان فارسی برخواسته جهة تحصیل آن کوشید بدر حجره حضرت فاطمه زهرا رفته در کوفت
حضرت فاطمه آواز داد که کیست بر در گفت سلمان فارسی فرمود یا سلمان چه میخواهی سلمان قصه اعرابی و سوسمار
و سبب آمدن خود را بعرض رسانید فاطمه فرمود یا سلمان بآن خدایی که محمد را بحق به پیغمبری فرستاده که سه روز است که ما
طعام نخورده ایم و حسنین از غایت گرسنگی اضطراب میکردند تا عاقبت بخواب رفتند ای سلمان پیراهن مرا بگیر
و نزد شمعون یهودی برو و بگو که فاطمه دختر محمد میگوید که صاعی خرما و صاعی جو بقرض بمن ده سلمان پیراهن را نزد شمعون
برده پیغام رسانید شمعون آن پیراهن را گرفته در دست میگردانید و میگریست و میگفت ای سلمان زهد
در دنیا اینست که موسی بن عمران ما را بدان خبر داده است پس مسلمان شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و صاعی خرما و صاعی جو تسلیم سلمان کرده نزد حضرت فاطمه آورد فاطمه آن صاع جو را
بدست خود آرد کرده نان پخت و نزد سلمان آورد سلمان گفت یا فاطمه ازین حصه برای حسنین بردار فرمود ای سلمان
این از برای تحصیل رضای الهی مهیا شده از آن هیچ برنمیدارم سلمان آنرا بخدمت سید عالم آورد آنحضرت پرسید که این را
از کجا آوردی سلمان گفت از نزد خیر النساء آنحضرت نیز سه روز بود که طعام تناول نفرموده بود برخواسته بحجره فاطمه
آمد آثار ضعف از آن ستیده دو سرا مشاهده نمود فرمود که این زردی چهره و تغیر بشره از چیست گفت ای پدر
سه روز است که طعام نخورده ایم و اضطراب حسنین را از شدت گرسنگی بعرض رسانید آنحضرت ایشانرا پیدا ...

هردورا

٤٥

هر دو را در کنار گرفت و دست در گردن ایشان کرده فاطمه را در پیش خود جای داد حضرت امیر آمده دست
در گردن رسول هر دو را در آن چنبر در یکجا جمع شدند پس پیغمبر بآسمان نگریست و فرمود الهی و سیدی و مولایی
اینان اهل بیت منند خدایا رجس و آلودگی از ایشان دور کن آنگاه فاطمه برخواسته بدرون خانه رفت و دو
رکعت نماز گذارده دست بدعا برداشته گفت الهی و سیدی اینک محمد پیغمبر تو و اینک علی پسر عم پیغمبر تو و اینک
حسنین دو نواده پیغمبر تو خداوندا فرو فرست بر ما مائده چنانکه بر بنی اسرائیل فرو فرستادی ایشان خوردند و
بدان کافر شدند خداوندا بر ما فرو فرست که ما بدان ایمان آوریم ابن عباس گفته که هنوز دعا تمام نشده بود که کاسه
بزرگ دید نهاده و بوی خوشتر از بوی مشک از آن میدمید فاطمه آن کاسه را برداشته نزد آن بزرگواران آورد امیر
پرسید که یا فاطمه این از کجاست پیغمبر فرمود بخور و مپرس یا ابا الحسن حمد و سپاس خدایرا که مرا امری نداد تا که قرار
داد مثل مریم بنت عمران هرگاه زکریا در محراب پیش او رفتی روزی یافتی گفتی ای مریم این از کجاست گفتی از نزد حضرت خدا
روزی دهد هر کرا خواهد بی حساب اما اعرابی آن توشه برگرفته و بر شتر سوار شده بقبیله بنی سلیم رفت و در میان انجمن بر
آواز بلند ندا کرد که بگویید لا اله الا الله محمد رسول الله الجماعت شمشیرها کشیدند و گفتند بدین محمد ساحر کذاب میل کردی
اعرابی گفت او ساحر و کذاب نیست ای معاشر بنی سلیم بدرستیکه خدای محمد بهترین خدایان و محمد بهترین پیغمبران است نزد او رفتم
گرسنه بودم مرا سیر کرد برهنه بودم مرا پوشانید پیاده بودم سوارم کرد آنگاه قصه سوسمار را حکایت نمود گویند آن روز چهار هزار
کس شرف اسلام دریافتند در مجموعه ورام مذکور است که سلمان فارسی از خوان طعامی در پیش خود گسترده که مشتمل بر دو نان
خورش باشد گویند وقتی ابوذر غفاری را سلمان ضیافت کرده نان جو با نمک پیش آورد ابوذر فرمود میل سرکه و سبزی دارم سلمان
مطهره خود را مرهون ساخته تحصیل آن نمود چون از خوردن فارغ شدند ابوذر فرمود الحمد لله علی القناعة سلمان گفت اگر
قناعت میکردی مطهره من بگرو نمیرفت مرة ... فی سورة الانبیاء قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ
بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ از ذو النون مصری روایت است که شبی از شبها که مهتاب بود بیرون آمدم و در کنار رود نیل میرفتم عقربی را
دیدم که بشتاب میرفت چنانکه من بدو نمیرسیدم تا بکنار آب رسید وزغی از آب بیرون آمد و عقرب بپشت آن وزغ نشسته
آن نشست و از آن آب بگذشت گفتم سبحان الله زهی خدایی که عقرب را بکشتی راه نمود من نیز در عقب آن در کشتی نشسته
عبور کردم چون بکنار رسید باز بشتاب روانه شد و من در اثر او میرفتم نگاه کردم جوانی را دیدم مست افتاده و ماری
سیاه بر سینه او حلقه زده و آهنگ دهن وی میکرد آن عقرب بیامد و بر پشت مار نشست و بر او نیش زد و مار را
از هم بدرید و برگشت من از او متعجب شدم و بر بالین او ایستادم و بآواز بلند این مضمون بیتی خواندم که ای خفته
بخواب غفلت دوست معشوق ترا پاسبانی میکند در همه شب از هر بدی و ... پس چگونه خواب میکنی ...
بر او ... چون بیدار شد جوان از خواب ... صورت حال را گفتم ... آمد و بر دست من توبه کرد

موعظه در سوره الطلاق وَمَن یَتَّقِ اللهَ یَجعَل لَهُ مَخرَجاً وَیَرزُقهُ مِن حَیثُ لا یَحتَسِبُ وَمَن یَتَوَکَّل
عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسبُهُ إِنَّ اللهَ بالِغُ أَمرِهِ قَد جَعَلَ اللهُ لِکُلِّ شَیءٍ قَدراً روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال من
انقطع الی الله کفاه الله تعالی کل مؤنة ویرزقه من حیث لا یحتسب یا اباذر ان سرک ان تکون اقوی
الناس فتوکل علی الله وان سرک ان تکون اکرم الناس فاتق الله وان سرک ان تکون اغنی الناس
فکن بما فی ید الله عز وجل اوثق منک بما فی یدیک از حضرت صادق علیه السلام مرویست که غنا و عزت میگردند و در
هر جا که توکل را می یابند در آنجا وطن میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود علیه السلام وحی فرمود که هر بنده که
بمن توکل و اعتماد نماید و رو از خلق بگرداند و من از نیت او بیابم که راست میگوید پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست
با او در مقام کید و مکر در آیند البته از برای او بدر روی مقرر سازم و هر بنده که متوسل باحدی از خلق بشود و اعتماد
بر او کند و من از دل او این را بیابم البته اسباب و وسیلهای آسمانها را از دست او قطع نمایم و راههای زمین را
بر او به بندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حضرت موسی گفت ای پروردگار من
مرا پیری و اطفال صغیر را میگذاری خدا فرمود که ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاه دارنده ایشان باشم
گفت بلی ای پروردگار من تو نیکو وکیلی حضرت صادق علیه السلام احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند اهل مجلس گفتند که او بیمار است
حضرت بعیادت او رفتند و بر بالای سرش نشستند او را در تب و بی تابی یافتند فرمودند که گمان خود را با خدا نیکو کن
گفت که گمان من بخدا نیکوست اما غم من از برای دختران منست حضرت فرمود که آنچه را که از برای مضاعف کردن حسنات
و محو سیئات از او امیدواری از برای اصلاح حال دختران امیدوار باش نمیدانی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون از سدرة
المنتهی گذشتم و بشاخها و برگهای آن رسیدم دیدم از بعضی برگهای آن پستانها آویخته و شیر از آنها میچکد و از بعضی عسل و از بعضی
روغن و از بعضی آرد و از بعضی میوه بجانب زمین میریزد در خاطر خود گفتم که آیا اینها کجا میرود و جبرئیل همراه من نبود که از او
سؤال نمایم زیرا که از درجه او گذشته بودم پس خدا در دل من ندا در داد که ای محمد اینها را در این مکان رفیع رویانیده ام
که دختران و پسران امت ترا از اینها روزی و غذا دهم بگو به پدرهای دختران که بر فقر و فاقه ایشان دلتنگ نباشند که من
چنانچه ایشانرا خلق کرده ام روزی میدهم مرویست که رسول صلی الله علیه و آله در دعاهای خود میفرمود که ای روزی دهنده زاغ بچه در آشیانها
اصحاب پرسیدند که یا رسول الله همه چیز را خدا روزی میدهد و شما زاغ بچه را میفرمائید بسبب چیست فرمودند که در روزی دادن
زاغ بچه تعجب بیشترست و آن چنانست که زاغ چون بیضه نهاد و در محل شکافتن آن سه بچه زاغ از میان بیضه بیرون
می آید و مادر او چون او را برنگ خود نمی بیند در غضب میشود و تعهد او نمیکند و او را میگذارد تا چهل روز که او پر می آورد و سیاه
میشود اما حضرت رب العالمین بکمال پروردگاری خود پشه چند را الهام میکند و بدهان ایشان میفرستد و زاغ بچه منقار
گشاده میکند به نام رزاق حقیقی و آن پشهها خود در گلوی ایشان میروند و او سیر میشود و منقار برهم مینهد هر روز سه
نوبت چنین روزی ایشان میرسد و بعد از چهل روز مادر و پدر متعهد ایشان میکنند چنین گویند که چون نطفه

مرد بر هم زن رفت چهل روز نطفه است و بعد از چهل روز علقه است و چهل روز گوشت پاره است بعد از آن زمانی که میرسد آن روز
باشد که آن صورت پذیرد و آن فرشته بسبب فرمان الهی آن را صورت میدهد و لیکن بی رخصت هیچ کاری نمیکند و اول سؤال میکند که این
فرزند پسر است یا دختر و بعد از آن میپرسد که سعید خواهد بود یا شقی بعد از آن روح بتن او میرسد و بغذا محتاج میشود و خداوند عالم از راه
ناف غذا بوی میرساند و بقدر قوت او هر روز زیاد میکند و بعد از زنده شدن وی مدت نه ماه قوت او خون است در آن
نه ماه زن حیض نمی بیند که آن خون در شکم مادر جمع میشود و غذای طفل میگردد رسول الله فرمود که خداوند تعالی بسیار از شیر صاف
پرورش میدهد در شکم سبب چیست که قادر است که شیر صاف دهد و منع بغذا خون غذای او کرده حکمت چیست جواب علما
بسیار گفته اند اما صاحب کشاف فرموده که حکمت آنست که بنده بداند که از روزی که روح در تن او در آمده تا روزی
که از تن وی بیرون رود کار او خون خوردنست پس از اول خون خوردن باید نهاد اما چون قوی شود روی طفل بجانب
پشت مادر میشود بحکمت و قدرت الهی و پشت طفل بجانب شکم مادر بجهت آنکه تا استخوانهای پشت و پهلوی مادر
پناه و سپر طفل باشد تا قصوری بوی نرسد و اگر از شکم مادر ضربی یا صدمتی رسد چون پشت طفل بدان جانب است المها
به پشت طفل نفع او میشود و چون وقت وضع حمل شود از قدرت حق طفل را اندکی سرنگون سازند و از جانب سر
بدنیا فرستند و اگر از جانب پا آید طفل و مادر هر دو هلاک شوند نقلست که ابوجهل علیه اللعنه بر در مسجد رسول الله نشست تا
آنحضرت از مسجد بیرون آمد گفت یا محمد از تو همین یک معجزه میطلبم اگر راست گفتی با تمام قوم تو ایمان می آوریم و دست خود را در
آستین پنهان کرده بود سؤال کرد که در دست من چیست رسول خدا فرمود که در دست تو حقه ایست بر کرپاس پاره بسته
در درون حقه سه دانه گندم است و آن گندمها در میان مجلوج است و یکدانه در شکسته است و یکی ناسفته و یکی نیم سفت
و دیگر در آن حقه لعل پاره است و در میان لعل پاره کرم سرخیست و برگ سبزی در دهان دارد ابوجهل ملعون گفت اینها که
راست اما کرم سبز معلوم نیست رسول خدا فرمودند اگر اینها راست باشد آن نیز راستست آن ملعون گفت من باور ندارم حضرت
فرمود لعل را بشکن گفت این لعل قیمت بسیار دارد صحابه مالدار حاضر بود گفت لعل خود را قیمت کن و بشکن اگر سخن
رسول الله نعوذ بالله خلاف باشد قیمت لعل را نخواهم داد آما چون لعل را بشکستند کرم برگ سبزی در دهان بیرون آمد رسول الله آن
کرم را بر کف دست گرفت و فرمود که چند وقت است که در میان این سنگی بفرمان خدا و معجزه رسول الله آن کرم بسخن آمد و گفت
من عدد آن نمیدانم اما عمری باشد که مقام من اینجاست حضرت رب العالمین هر روز سه برگ سبز چنین بمن میرساند
و من از این برگ سد گرسنگی رسول الله پرسید که تسبیح تو چیست که به برکت آن برزق میرسی گفت تسبیح من با الهام الهی
هر روز ده مرتبه بتو که پیغمبر آخر الزمانی صلوات میفرستم اصحاب که حاضر بودند آواز بتکبیر بلند کردند ابوجهل لعین روی
بجانب رسول الله کرد و گفت جادو دیابوده و پشت بر مجلس آنحضرت کرد و برفت و وعده ایمان آوردن را خلاف
کرد چون نشان منافق یکی خلاف وعده است آن ملعون هم کافر بود و هم منافق و نام اصل آن ملعون ابوالحکم
بود چون بسبب این نوع جهالتها که از او صادر میشد به ابوجهل مشهور و معروف شد لعنة الله علیه

فی سورة التحریم یا أیها الذین آمنوا قوا أنفسکم وأهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها
ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما أمرهم ویفعلون ما یؤمرون فی الکافی عن الصادق ع لما نزلت
هذه الآیة جلس رجل من المسلمین یبکی و قال عجزت عن نفسی کلفت اهلی فقال رسول الله ص حسبک ان تامرهم بما
تامر به نفسک و تنهاهم عما تنهی عنه نفسک والتمی عنه قیل له هذه نفسی اقیها فکیف اقی اهلی قال تامرهم بما
امرهم الله به و تنهاهم عما نهاهم الله عنه فان اطاعوک کنت قد وقیتهم وان عصوک کنت قد قضیت
ما علیک مرویست که هر مردی که زن خود را آراسته از خانه بیرون رود و او را منع نکند و اگر کسی او را دیوث گوید که
نیست و چون زن خود را آراسته و بوی خوش بکار برده از خانه بیرون رود و شوهرش بآن راضی باشد بهر قدمی که آن زن
رود خانه در جهنم برای شوهرش ساخته میشود حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که زنان خود را در غرفها جای مدهید و
دو نوشتن ایشان را تعلیم مکنید و سورة یوسف ایشان را میاموزید و مغزل یعنی چرخ با دوک رشتن و سورة نور ایشان را
تعلیم کنید مقدمه دختر فاطمی است بور را مثل کردن مناسب است مشهور است که مردی از انصار در زمان رسول خدا ص
بسفری رفت و از زن خود عهد گرفت که تا زمان مراجعت او از خانه بیرون نرود از قضا پدر آن زن بیمار شد کس بخدمت
حضرت رسالت ص فرستاده عرضه داشت که شوهرم بسفر رفته و از من عهد گرفته است که تا آمدن او از خانه بیرون نروم و الحال
پدرم مریض شده آیا مرخص میسازند که بعیادت او روم آنحضرت فرمودند که در خانه خود بنشین و فرمان شوهر ببر پس
پدرش بوفات یافت دیگر بار بخدمت رسول خدا ص فرستاده جهت نماز گذاردن بر او رخصت خواست باز فرمودند
در خانه بنشین چون میت را دفن کردند رسول خدا ص نزد آن ضعیفه فرستاده پیغام داد که خدا ببرکت اطاعتی
که شوهر خود را نمودی ترا و پدر ترا آمرزید ام سلمه روایت کرده است که بعد از نزول آیه حجاب من و میمونه در خدمت رسول الله
بودیم که ابن ام مکتوم آمد آنحضرت ما را فرمودند که پنهان شوید گفتیم یا رسول الله او نابیناست فرمود شما خود نابینا نیستید
مرویست که روزی رسول خدا ص در حجره حضرت فاطمه ع بود که عبدالله بن ام مکتوم آمد حضرت فاطمه برخاسته پنهان شد
چون ابن ام مکتوم بیرون رفت رسول خدا ص از فاطمه پرسید بر سبیل امتحان که از این ام مکتوم چرا پنهان شدی
و او چشم ندارد عرض کرد که اگر او نمی بیند من میبینم و خدا فرموده است که قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن الآیة
حسن بصری روایت کرده که در زمان رسول خدا
فی الفقیه عم لا ینبغی للمرأة ان تجمر ثوبها اذا خرجت من بیتها
... دختری بسیار دلتنگ بود ... دختر را بخواب دید که
... آتش و دستهایش در آتش بسته
... سر و روی ... و خون از دهن و بینی میچکید همچون آتش ...
و بند ... پستانها ... آویخته ... از این چه ... گفت ای
... آتش که ... چیزی آنست که موی سر از مردمان نپوشیده ام و دستها را ... بسته اند

جزای آنست که مال شوهر بی دستوری او صرف کرده ام و این بند که بر پای منست جزای آنست که بی اذن شوهر از خانه بیرون رفته ام
و این دو مار که بر پستان من آویخته اند جزای آنست که بی رخصت شوهر شیر بفرزند مردم داده ام و این خون که از دهن من
می آید جزای آنست که بزبان شوهر را می آزردم ناگاه گفت ای مادر زنان را خبر ده که از من عبرت گیرند و دیگر حال مرا بخدمت خواجه
کاینات و خلاصه موجودات رسول خدا صلعم عرض کن که تا شوهر مرا بخوانند و شفاعت کنند تا از من راضی شود و از این عذاب خلاص
شوم مادر از خواب بیدار شد بسیار دلتنگ و مهموم و دیده گریان آمد بخدمت رسول خدا صلعم و حال بگفت پیغمبر صلعم شوهر دختر را
طلبید و فرمود بشفاعت من زن را خلاص کن و از وی راضی شو گفت یا رسول الله من از وی بحل کردم که او زنی بود سلیطه و آنچه
می نمی کرد از ابو سعید خدری مرویست که رسول خدا صلعم فرمود که من ضامنم پنج کس را به بهشت اول زنی که مطیع شوهر باشد دوم
فرزندی که مطیع پدر و مادر بود سیم کسیکه در راه مکه بمیرد چهارم کسیکه او را خلق خوش بود پنجم موذنی که اذان برای خدا
بگوید

سورة شوری

وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم فبسبب معاصیکم ویعفو عن کثیر من الذنوب
فلا یعاقب علیها والآیة مخصوصة بالمجرمین فان اصاب غیرهم فلزیادة الاجر فی الکافی عن الصادق علیه السلام لیس من التواء
عرق ولا نکبة حجر ولا عثرة قدم ولا خدش عود الا بذنب ولما یعفو الله اکثر فمن عجل الله عقوبة ذنبه فی الدنیا فان الله
اجل واکرم واعظم من ان یعود فی عقوبته فی الاخرة فی المجمع عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله خیر آیة فی کتاب الله
هذه الآیة یا علی ما من خدش عود ولا نکبة قدم الا بذنب وما عفا الله عنه فی الدنیا فهو اکرم من ان یعود فیه وما عاقب
علیه فی الدنیا فهو اعدل من ان یثنی علی عبده آورده اند که پیرزنی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و گفت یا رسول الله چه کنم که گناهی
کرده ام رسول فرمود چون توبه کنی خدا عفو کند گفت یا رسول الله چه کنم که آنرا حفظه نوشته اند فرمود حق تعالی آنرا از یاد ایشان
ببرد و از نوشته را محو کند که یمحوا الله ما یشاء ویثبت گفت یا رسول الله آن زمین که در آن گناه کرده ام چه کنم که بر من گواهی
دهد گفت حق تعالی آن زمین را بزمین دیگر بدل کند که یوم تبدل الارض غیر الارض گفت چه کنم که آسمان سایه افکنده باشد
گفت آسمان را در هم پیچد که یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب گفت یا رسول الله این همه سهل است با شرم
و حیا از حضرت عزت چه کنم که او مطلع بر حال من هست رسول خدا صلی الله علیه وآله بگریست و فرمود واحیاوه من الله فردای قیامت
پیران را بعرصات حاضر آرند که گناه کرده باشند حق تعالی فرماید ای پیران شرم نکردید که با موهای سفید معصیت من کردید اگر
شما را شرم نبود مرا امروز شرم می آید که با موهای سفید شما را عذاب کنم بروید که بر شما رحمت کردم هان ای بنده عاصی
از درگاه ما نومید مباش که رحمت ما بسیار است رحمتی وسعت کل شیء اگر کار تو معصیت است کار من رحمت است
تو صفت بد خود رها نمیکنی ما صفت نیکوی خود چگونه رها کنیم اگر طاعت کنی از آن ماست و اگر از معصیت توبه کنی ما از آن تو ایم
آورده اند که در زمان روزگار پیشین مردی بود ظالم و قتال بود و نود و نه خون بناحق کرده بود در دلش افتاد که توبه کند
[illegible] رفت که نود و نه خون کرده ام بناحق اگر توبه کنم توبه من قبول باشد گفت نه که بر نفس ستم کرده گفت چون
[illegible] انگه شمشیر تیغ زد و او را بکشت بدر صومعه دیگر رفت که نود و هشت خون بناحق کرده [illegible]
[illegible] گفت دور شو که با آتش تو سوخته شوم وی را نیز کشت همچنین تا صد شد بصومعه [illegible]
توبه کنم توبه من قبول باشد [illegible] باشد گفت توبه کردم [illegible]
صد خون بناحق دارم اگر توبه کنم توبه من قبول باشد گفت باشد کدام گناه بود که از رحمت خدا بیشتر باشد [illegible] آنرا نفره خوانند [illegible]
دانم که توبه من قبول است یا نه گفت در این راه که میروی دو ده است یکی [illegible] بده مسلمانان [illegible] توبه تو قبول
آنرا کوفه خوانند میدانی که انجه کدام است و کوفه کدام گفت نه گفت برو [illegible] روی [illegible]
باشد و اگر بده کافران رفته باشی توبه تو قبول نباشد آن مرد برفت تا [illegible] رسید [illegible] فرشتگان رحمت
بدان ده و نیک بست و نمیدانست که بکدام ده رود [illegible] ملک الموت [illegible] فرشتگان عذاب
گفتند روح وی را ما میبریم که توبه کرده بود فرشتگان عذاب گفتند ما میبریم که [illegible]
رسید که بپیمایید که بکدام ده نزدیکتر است بپیمودند بده مسلمانان [illegible] نزدیکتر بود روح وی را
بعلیین رسانیدند به توبه بی طاعت روح وی بعلیین رسانیدند بنگر که با طاعت چگونه باشد آورده اند که
بود در بنی اسرائیل ششصد سال در کفر بود روزی حضرت موسی بکوه طور میشد گفت ای موسی خدا را بگوی که مرا از خدا

تو تنگ می آید و اگر روزی دهنده منم تو بی روزی ترا نمیخواهم موسی رفت و پیغام بجا رسانید بشنیدم داشت از این پیغام
حق تعالی نزد موسی وحی پیغام آن بنده را برسانید که ما بیگانگی بشنید خداوند را شنیدیم که در حقیقت خدا
گفت ای موسی و برابگو که ترا از خدا بامن تنگ می آید ما از بنده که تو تنگ نه آید اگر تو روزی منی نمیخواهی من بچه حجت تو ترا
روزی دهم موسی باز گشت و پیغام رسانید آن کافر یعنی سر در پیش انداخت آنگه سر برآورد و گفت ای موسی بر
پادشاهی بحجت کریم خداوند است دریغا که عمر ضایع کردم اسلام عرضه کن موسی اسلام عرضه کرد آن کافر کلمهٔ شهادت
بر زبان راند و سجده کرد و جان بحق تسلیم کرد و روح وی با ملا علییّن رسانیدند بیک کلمهٔ شهادت و یک سجده
کفر ششصد ساله را می آمرزد چه عجب باشد که سجده و توحید پنجاه ساله گناه یکی را بیامرزد آورده اند که زندیقی
بود در هندوستان هفتاد سال بت را سجده کرده بود روزی وی را حاجتی پیش آمد آن روز هفتاد بار بت را سجده کرد
و حاجت خود را عرض کرد روا نشد با خود گفت هفتاد سال است که این بت را سجده میکنم از برای چنین روزی امروز
هفتاد بار سجده کرده ام اجابت نکرده است یکبار خداوند آسمان را بخوانم روی سوی آسمان کرد و گفت یا صمد از
ملکوت اعلی آواز آمد که لبیک عبدی لبیک عبدی سل تعط غلغله در آسمان افتاد که خداوندا این کافر هفتاد سال
که بت پرست است و امروز هفتاد بار وی را سجده کرده است اجابت نیافت یکبار که ترا بخواند لبیک عبدی جواب
باز دادی خالق عالم گفت ساکن شوید ای فرشتگان من او صنم را بخواند اجابت نیافت و صمد را هم بخواند اجابت نیابد
چه فرق باشد میان صمد و صنم آورده اند که چون بندهٔ مؤمن از صراط بگذرد حق جل و علا نامهٔ سر بمهر بوی دهد در آن
نامه نوشته باشد که عَبْدِی فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ مَا اسْتَحْيَيْتَ مِنِّي وَلَقَدِ اسْتَحْيَيْتُ اَنْ
اَظْهَرَ عَلَيْكَ فَاذْهَبْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ از حضرت رسول صلعم منقول است که چون روز قیامت شود یک
بنده از اهل ایمان را حاضر کنند فرمان آید که قبهٔ از نبیه و بندهٔ مراد را انجا نشانید پس خداوند بوی خطاب کند که ای بندهٔ من نعمت من آمر
معصیت ساختی و هر چند نعمت با بر تو زیاد کردم تو معصیت بیشتر کردی بنده سر بخجالت پیش افکند خطاب آید که ای بندهٔ من سر بردار
که همان ساعت که معصیت کردی من ترا آمرزیدم و بندهٔ دیگر را حاضر کنند و بجهة بسیاری گناه وی را سرزنش کنند و وی از خجالت خود
بگریه در آید حق تعالی فرماید که ای بندهٔ من آن روز گناه میکردی و میخندیدی ترا شرمسار نخنم امروز گناه نمیکنی و تضرع و زاری مینمایی چه
گونه ترا عذاب کنم گناهت آمرزیدم و رخصت دخول بهشت دادم حضرت رسول صلعم فرمود که آخر بندهٔ را که حق تعالی امر فرماید
که با آتش جهنم برند بنده باشد که چون او را بجهنم برند نگاهی بعقب کند پس حق تعالی فرماید که برگردانید پس ازاو
سؤال نماید که چرا بعقب نظر میکردی گوید خداوندا من این گمان را بتو نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان بمن داشتی
گوید پروردگارا گمان من این بود که گناهان مرا بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی پس خالق عالم فرماید که
ای ملائکهٔ من بعزت و جلال خود سوگند میخورم که این بنده یکساعت از عمر خود گمان نیک بمن نداشته است و اگر یک
ساعت بمن این گمان میداشت وی را با آتش نمیرسانیدم باین دروغ که میگوید او را به بهشت برید پس حضرت
رسول صلعم فرمود که هر بنده که ظن نیکو به پروردگار خود داشته باشد خدا با وی بگمان او عمل میکند قال اول ما خط القلم اراد اثبات
کتابة حدیث هذه الامة اغلب الحبر کله نوراً علی اللوح حتی اوان ناظراً فی اللوح لا حدیث الامم ان بقیة سوداء و حدیث امة محمد کوش
السور المذنبة فی کتابة کتابة فتعجب القلم من ذلک فتحیر و توقف فلم یجر فنظر الله الیه بالهیبة فانشق من هیبة الله فمن ذلک سائر الاقلام
ینشق رؤسها ثم قال اکتب امة مذنبة و رب غفور قال القلم آه لو علمت انک تمرنی بکتابة هذا لم ابال من کتبة ذنوب علیهم

49

فی سورة الحدید مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ اَجْرٌ كَرِيمٌ فی العیون کان
الصادق ع فی طریق و معه قوم معهم اموال وذکر لهم ان البارقة فی الطریق یقطعون علی الناس فارتعدت فرائصهم
فقال لهم الصادق ع ما لکم قالوا معنا اموال نخاف ان تؤخذ منا افتاخذها منا فلعلهم یندفعون عنها اذا رأوا انها
لک فقال وما یدریکم لعلهم لا یقصدون غیری ولعلکم تعرضونی بها للتلف فقالوا وکیف نصنع ندفنها قال ذاک
اضیع لها فلعل طارئاً یطرء علیها فیاخذها او لعلکم لا تهتدون الیها بعد فقالوا کیف نصنع دلنا قال اودعوها
من یحفظها و یدفع عنها و یربیها و یجعل الواحد منها اعظم من الدنیا بما فیها ثم یردها و یوفرها علیکم احوج ما تکونون
الیها قالوا من ذاک قال ذاک رب العالمین قالوا وکیف نودعه قال تتصدقوا به علی ضعفاء المسلمین
قالوا و انی لنا الضعفاء بحضرتنا هذه قال فاعزموا علی ان تتصدقوا بثلثها لیدفع الله عن باقیها من تخافون قالوا قد
عزمنا قال فانتم فی امان الله فامضوا فمضوا فظهرت لهم البارقة فخافوا فقال الصادق ع کیف تخافون وانتم فی
امان الله عز وجل فتقدم البارقة و ترجلوا و قبلوا ید الصادق ع و قالوا رأینا البارحة فی منامنا رسول الله یامرنا بعرض
انفسنا علیک فنحن بین یدیک و نصحبک و هؤلاء لندفع عنهم الاعداء واللصوص فقال الصادق ع لا حاجة بنا
الیکم فان الذی دفعکم عنا یدفعهم فمضوا سالمین و تصدقوا بالثلث و بورک فی تجاراتهم فربحوا للدرهم عشرة فقالوا ما اعظم
برکة الصادق ع فقال الصادق ع قد تعرفتم البرکة فی معاملة الله عز وجل فدوموا علیها

موعظه في سورة الحديد ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق ولا يكونوا
كالذين أوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الأمد فقست قلوبهم وكثير منهم فاسقون اعلموا
أن الله يحيي الأرض بعد موتها قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون يعني آیا وقت نیامد آنانرا که
گرویده اند آنکه نرم شود دلهای ایشان برای یاد کردن خدا و بآنچه فرستاده خدا از کلام حق و مباشید مثل آنجماعتی که داده
شده اند کتاب پیش از این پس دراز شد برایشان زمان پس سخت شد دلهای ایشان و بسیاری از ایشان فاسقند
از دین از ابن عباس مرویست که حق تعالی بعد از سیزده سال از نزول قرآن در صحابه فسادی یافت ایشانرا باین آیه معاتب
ساخت آورده اند که فضیل بن عیاض مردی راهزن بود و تجار بسیار از دست او به تنگ آمده بودند و چاره باو نمیشد در جوار
او کنیزی بود که او را بسیار دوست میداشت شبی خواست که نزد او رود بر بالای بام برآمد از آن سرای آوازی شنید که یکی این آیه میخواند
ألم يأن للذين آمنوا تا آخر فضیل چون این را شنید گفت یا الهی وقت آن آمد که دل من نرم شود پس بسیار گریست و بازگشت
و در خرابه رفت که بخوابد جمعی از کاروان دید که باهم میگفتند که امشب بیدار باشید که فضیل در راه است مبادا که راه بر ما گیرد فضیل با
نفس خود گفت ای نفس شریر ببین که خلق خدا از تو چگونه میترسند پس توبه کرد و با خود گفت که تا زنده باشد مجاور مسجد الحرام باشد
بعد از آن آواز داد که ای قوم فضیل عیاض منم از من مترسید که توبه کردم پس بمکه رفت و مجاور شد و از جمله کمل اولیا گشت عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لو يعلم الامير ما له في ذكر الله لترك امارته و قبل على ذكر الله ولو يعلم التاجر ما
له في ذكر الله لترك تجارته واقبل على ذكر الله ولو ان ثواب تسبيحة قسم على اهل الدنيا لأصاب
كل واحد عشر الدنيا نقل کرده اند که فضیل عیاض در اول مرتبه که قافله میزد مال هر کس را که میبرد در سیاهه
میکرد تا وقتیکه توبه کرد بسیاهه خود رجوع نمود مال هر کس که برده بود صاحبان مال را پیدا نموده حلیت
حاصل نمود تا اینکه در سیاهه خود دید که قدری مال از جهودی برده تفحص نمود آن جهود را نشان دادند
که در شام میباشد بشام رفت و آن جهود را پیدا نمود و باو گفت که من توبه کرده ام و اینقدر راه آمده ام
که تو مرا حلال کنی جهود گفت تا تمام مال را ندهی ترا حلال نمیکنم فضیل بسیار الحاح میکرد که مرا حلال کن تا توبه من
قبول شود جهود گفت من قسم خورده ام تا تمام مال را نگیرم ترا حلال نکنم آخر الامر چون فضیل بسیار التماس کرد جهود گفت که
یک قسم یک کار میکنم در جایی که من نشینم در زیر فرش همانقدر وجه که تو مشغول الذمه منی دارم آنرا بردار و بدست خود بمن ده
تا قسم من راست شود و در زیر فرش غیر از خاک چیز دیگر نبود پس فضیل آمد و فرش را برچید دید که وجه در آنجا نشسته شد
همانقدر بود که میبایست همه وجه را شمرد و بجهود داد جهود گفت قسم بخدا که در زیر فرش غیر از خاک چیز دیگر نبود خواستم
توبه ترا امتحان کنم چه شنیده ام که هر که توبه خالص کند خاک در دست او زر شود حالا معلوم شد که توبه تو خالص است
مرویست که در زمان بنی اسرائیل زنی بود مخلصه که در کمال حسن و جمال و در کمال عفت و هنرکاری بود
خوندی داریم ... شخصی آمده مادرت ... آرزوی دیدن تو دارد بحکم ضرورت از منزل خود بیرون آمد در
ره جاهلی ... در چار او شده چشمش بر چشم آن مستوره افتاده فی الحال ... از کارخانه ... آن ... جسته تا

برسینهٔ آن جوان نشست و آن زن چون باد صرصر از او در گذشت جوان نالان در پای او افتاد آن زن چون دید که مرد از
عقب او می‌آید راه بگردانید و چون بار دیگر نگریست همان جوان بر اثر او میرفت باز راه بگردانید باز سیم بار چار بار برگشت
و بخانه رفت جوان بدید نشست که مگر فاحشه بخانه است و بخانه خود پیش ملالت میکند شادان از پای او دویدن گرفت مخلصه
خود را بخانه رسانید و بدرون رفت و در را ببست و در پس در ایستاد آن جوان ترسان در بر در آن زن گفت که چیستی و چه میطلبی
جوان گفت بر تو عاشق شده‌ام گفت بر کجای من عاشق شده گفت بر چشم تو مخلصه چون این سخن شنید چشمهای خود را
برکند و بر طبق نهاده دستمالی بر سر او پوشیده و بدختر خود داد که پیش آن جوان برو بگو که این آن چشمیست که تو بر او عاشق شده
من تا بآن قرآن میخواندم چشمی که نامحرم او را بیند قرآن خواندن را نشاید چون جوان دستمال از سر طبق برداشت چشمش بر آن
چشمان افتاده آه از نهادش برآمد چون مرغ نیم بسمل بر زمین غلطید و بیهوش شد چون بهوش آمد در را بکوفت دختر گفت
چه میگوئی گفت مادرت را بگو من توبه کردم از جمیع گناهان او نیز مرا حلال کند باشد که خدا بر من ببخشاید زن گفت اگر راست میگوئی
که توبه کرده دعا کن تا چشم من روشن شود جوان گفت من فاسق ده ساله‌ام بیکساعت که توبه کردم دعای من مستجاب میشود
مخلصه گفت بلی اگر توبه باخلاص کرده شود پس مخلصه مستوره چشمها را گرفت و در جای خود گذاشت جوان دست نیاز
بدرگاه بی نیاز برداشته گفت ای کارساز بنده نوازی چاره ساز بندهای با نیاز بر ضمیر من واقفی اگر این توبه که کرده‌ام بر خطای خود
از سر اخلاص است چشمهای این ضعیفه را درست گردان چنانکه اول بود هنوز دست فرو نیاورده بود که چشمهای آن
صالحه درست و بینا شد

موعظه عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال في خطبة ايها الناس ان لكم معالم فانتهوا الى معالمكم وان لكم نهاية
فانتهوا الى نهايتكم الا ان المؤمن يعمل بين مخافتين بين اجل قد مضى لا يدري ما الله صانع
فيه وبين اجل قد بقي لا يدري ما الله قاض فيه فليأخذ العبد المؤمن من نفسه لنفسه ومن
دنياه لآخرته وفي الشيبة قبل الكبر وفي الحيوة قبل الممات فوالذي نفس محمد بيده ما بعد
الدنيا من مستعتب وما بعدها من دار الا الجنة او النار عن ابي عبد الله عليه السلام قال المؤمن بين
مخافتين ذنب قد مضى لا يدري ما صنع الله فيه وعمر قد بقي لا يدري ما يكتسب فيه من المهالك فهو لا يصبح الا خائفا
ولا يصلحه الا الخوف عن ابي عبد الله عليه السلام يقول لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون خائفا راجيا ولا يكون خائفا راجيا
حتى يكون عاملا لما يخاف ويرجو عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له ما كان في وصية لقمان قال كان فيها الاعاجيب
وكان اعجب ما كان فيها ان قال لابنه خف الله عز وجل خيفة لو جئته ببر الثقلين لعذبك وارج الله رجاء
لو جئته بذنوب الثقلين لرحمك ثم قال ابو عبد الله عليه السلام كان ابي عليه السلام يقول انه ليس من عبد مؤمن الا وفي قلبه نوران
نور خيفة ونور رجاء لو وزن هذا لم يزد على هذا ولو وزن هذا لم يزد على هذا قال ابو عبد الله لاسحق بن عمار
يا اسحق خف الله كانك تراه وان كنت لا تراه فانه يراك وان كنت ترى انه لا يراك فقد كفرت
وان كنت تعلم انه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من اهون الناظرين اليك مقدمهٔ شخص آخر
مناسب عن ابي عبد الله عليه السلام قال من خاف الله اخاف الله منه كل شيء ومن لم يخف الله اخافه الله من كل شيء
عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له قوم يعملون بالمعاصي ويقولون نرجو فلا يزالون كذلك حتى يأتيهم الموت فقال
هؤلاء قوم يترجحون في الاماني كذبوا ليسوا براجين ان من رجا شيئا طلبه ومن خاف من شيء هرب منه عن علي
بن الحسين عليه السلام قال ان رجلا ركب البحر باهله فكسر بهم فلم ينج ممن كان في السفينة الا امراة الرجل فانها نجت على
لوح من الواح السفينة حتى الجئت الى جزيرة من جزائر البحر وكان في تلك الجزيرة رجل يقطع الطريق ولم يدع لله حرمة
الا انتهكها فلم يعلم الا والمراة قائمة على راسه فرفع راسه اليها فقال انسية ام جنية فقالت انسية فلم يكلمها كلمة حتى
جلس منها مجلس الرجل من اهله فلما ان هم بها اضطربت فقال لها ما لك تضطربين فقالت افرق من هذا واومت
بيدها الى السماء قال فصنعت من هذا شيئا قالت لا وعزته قال فانت تفرقين منه هذا الفرق ولم تصنعي من هذا شيئا
وانما استكرهتك استكراها فانا والله اولى بهذا الفرق والخوف واحق منك قال فقام ولم يحدث شيئا ورجع الى اهله
وليست له همة الا التوبة والمراجعة فبينا هو يمشي اذ صادفه راهب يمشي في الطريق فحميت عليهما الشمس فقال الراهب
للشاب ادع الله يظلنا بغمامة فقد حميت علينا الشمس فقال الشاب ما اعلم ان لي عند ربي حسنة فاتجاسر
على ان اسأله شيئا قال فادعو انا وتؤمن انت قال نعم فاقبل الراهب يدعو والشاب يؤمن فما كان باسرع
من ان اظلتهما غمامة فمشيا تحتها مليا من النهار ثم تفرقت الجادة جادتين فاخذ الشاب في واحدة واخذ الراهب

[illegible]

فی واحدة فاذا السحاب مع الشاب فقال الراهب ان خیر منک استجیب و لم یستجب لی فخبرنی ما قصتک فاخبره بخبر المرأة فقال غفر لک ما مضی حیث دخلک الخوف فانظر کیف تکون فیما تستقبل از حضرت صادق منقولست که چون حضرت یحیی در ابن سه بود که به بیت المقدس آمد و نظر کرد بعباد و رهبانان و احبار که پیراهنها از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته اند و زنجیرها در گردن کرده و بر ستونهای مسجد بسته اند چون این حالت را دید به نزد مادرش آمد و گفت ای مادر برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف تا بروم به بیت المقدس بعبادت خدا آنجا با عباد و رهبانان مادرش گفت صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنیم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت ای فرزند چه چیز ترا باعث شده است که این اراده نمودهٔ و تو هنوز طفلی یحیی گفت که ای پدر مگر ندیدی که از من خوردسال تر که شربت مرگ را چشیده است گفت بلی پس زکریا با مادر یحیی گفت که آنچه میگوید چنان کن پس مادرش کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت و پوشید و رفت به بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت شد تا آنکه پیراهن مو بدن شریفش را خورد پس روزی نظر کرد به بدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست خطاب آمد رسید که ای یحیی آیا گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر بجهنم کنی پیراهن از پلاس خواهی پوشید پس یحیی گریست تا آنکه از بسیاری گریه بدنش مجروح شد بحدی که دندانهایش پیدا شد چون خبر به مادرش رسید با زکریا نزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل بگرد او برآمدند و او را خبر دادند که روی تو مجروح شده است گفت من خبر نشدم زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی که در میان بهشت و دوزخ عقبه ایست که نمیگذرند از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف خدا گفت ای فرزند من چنین کنم جهد و سعی کن در بندگی خدا که ترا بامر دیگر فرموده اند پس مادرش گفت که ای فرزند رخصت میدهی که دو پاره نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب دیده ترا جذب نماید گفت اختیار داری پس آن دو پاره نمد را برای او ساخت و بر رویش گذاشت و آستینهایش را افشرد از اشک چنان پر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد چون زکریا این حال را دید گریان شد و رو بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا این فرزند منست و این آب دیدهٔ اوست و تو ارحم الرحم کنندگانی رحیمتری پس هرگاه زکریا میخواست بنی اسرائیل را موعظه کند بجانب چپ و راست نظر میکرد پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ نمیبرد پس روزی یحیی را ندید شروع بموعظه کرد و یحیی سر خود در ردای خود پیچیده آمد و در میان مردم نشست حضرت زکریا فرمود که حبیبم جبرئیل مرا خبر داد که خدا میفرماید که در جهنم کوهیست که آنرا سکران می نامند و در پایین کوه وادیست که آنرا غضبان میگویند زیرا که از غضب الهی افروخته شده است و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق آنست و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها و جامها و زنجیرها و غلها از آتش هست چون یحیی این را شنید سر برداشت و فریاد کرد که وا غفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران و غضبان و برخاست و بیخودانه متوجه بیابان شد پس زکریا از مجلس

دان

۷۲

خواست و به نزد مادر یحیی رفت و فرمود که یحیی را طلب نما که میترسم او را نبینی مگر بعد از مرگ او پس مادر بطلب حضرت یحیی بیرون رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان پرسیدند که ای مادر یحیی بکجا میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام آتش جهنم شنیده و رو بصحرا رفته است پس رفت تا بشبانی رسید از او سؤال نمود که آیا جوانی را باین صفت و هیأت دیدی گفت مگر یحیی را میخواهی گفت بلی گفت الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش در آب فرو رفته بود و سر بآسمان بلند کرده میگفت که بعزت تو ای مولای من که آب سرد نخواهم چشید تا منزلت خود را نزد تو به بینم پس چون مادر بیامد و نظرش بروی افتاد به نزدیک او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت و او را بخدا سوگند داد که با او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر از او التماس نمود که ای فرزند میخواهم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم بپوشی که آن نرم تر است یحیی قبول نمود و پیراهن پشم پوشید و مادر از برای او آش عدس پخت و آن حضرت تناول نمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد پس در خواب ندا رسید که ای یحیی خانهٔ بهتر از خانهٔ من میخواهی و همسایهٔ بهتر از من میطلبی چون ندا بگوشش رسید از خواب برخاست و گفت خداوندا از لغزش من درگذر بعزت تو سوگند که دیگر سایهٔ نطلبم بغیر سایهٔ بیت المقدس و بمادرش گفت که ای مادر پیراهن مو را بیاور و مادر پیراهن را با او داد و با او در آویخت که مانع رفتن شود حضرت زکریا با او گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پردهٔ دلش را گشوده اند و بعیش دنیا منتفع نمیشود پس یحیی برخاست و پیراهن مو و کلاه پشم را پوشید و به بیت المقدس رفت و با احبار و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد و بعد از مصائب سید الشهداء مناسبت [illegible] فی فضیلة شهر رجب عن ابی عبد الله قال ان نوحا رکب السفینة اول یوم من رجب فامر من معه ان یصوموا ذلک الیوم و قال من صام ذلک الیوم تباعدت عنه النار مسیرة سنة و من صام سبعة ایام اغلقت عنه ابواب النیران السبعة و من صام ثمانیة ایام فتحت له ابواب الجنان الثمانیة و من صام خمسة عشر یوما اعطی مسئلته و من زاد زاده الله و فی روایة اخری من صام خمسة و عشرین یوما قیل له استانف العمل فقد غفر لک و قال ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام رجب شهر عظیم یضاعف الله فیه الحسنات و یمحو فیه السیئات من صام یوما من رجب تباعدت عنه النار مسیرة سنة و من صام ثلثة ایام وجبت له الجنة و روی عن ابی الحسن موسی ع انه قال رجب نهر فی الجنة اشد بیاضا من اللبن و احلی من العسل من صام یوما من رجب سقاه الله من ذلک النهر

موعظه في فضيلة شهر شعبان روي عن رسول الله صلعم انه قال من صام يوما من شعبان اطفا صومه غضب الله وهون الله
عليه اهوال يوم القيمة وله عند افطاره ثلث دعوات مستجابات مرويست از حضرت صادق عم که رسول خدا
در روز اول شعبان بفرمود تا منادی کردند که ای اهل یثرب من رسول رسول خدایم بشما که میفرمایم که ماه شعبان ماه منست
خدا رحمت کند کسی را که مرا یاری دهد در ماه من امیر المومنین فرمود که تا منادی رسول را شنیدم هرگز روزه شعبان از
من فوت نشد حضرت صادق عم فرمود که هر که روز اول شعبان را روزه بدارد بهشت وی را واجب شود و اگر دو روز روزه
دارد خدا بر وی نظر کند و نظرش دایم باشد تا در دنیا بود و تا به بهشتش رسد و اگر سه روز روزه دارد چنان باشد که خدا را
زیارت کرده باشد در تفسیر امام حسن عسکری عم وارد شده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز اول ماه شعبان
شود خالق عالم بفرماید تا درهای بهشت را بگشایند و درخت طوبی را فرمان دهد تا شاخهایش بر دنیا فرود گذارد
و منادی از حضرت عزت ندا کند که ای بندگان خدا دست بدین شاخها زنید تا شما را به بهشت رساند و بهتر بپرهیزید از
آنکه دست در شاخهای زقوم زنید که شما را بدوزخ رساند و فرمود بدان خدائیکه مرا برسالت بخلقان فرستاد که هر که
درین ماه نماز سنت بگذارد دست در شاخی از شاخهای طوبی زده باشد و هر که عفو کند از لغزشی دست در شاخ طوبی زده و هر که
قرض را تخفیف دهد دست در شاخ طوبی زده و هر که رفع ظلمی از مومنی نماید دست در شاخ طوبی زده و هر که بیاد خدا مشغول شود
و شکر نعمت او کند دست در شاخ طوبی زده و هر که تعزیت گوید صاحب مصیبت را دست در شاخ طوبی زده و هر که رضای پدر و مادر
حاصل کند دست در شاخ طوبی زده باشد با این هم تا دست در دوستی علی و اولاد او نزنند و تولا با او و تبرا از دشمنان او
و دشمنان اولاد او نماید دست در شاخ طوبی محکم نبود یعنی او را به بهشت نرساند و گفت بآن خدائی که مرا برسالت بخلقان
فرستاد که هر که درین ماه نماز فریضه را ضایع بگذارد دست در شاخی از شاخهای زقوم زده و هر که عاق پدر و مادر باشد
دست در شاخ زقوم زده و هر که یتیم را جفا کند دست در شاخ زقوم زده و هر که حرامی را مرتکب شود دست در شاخ زقوم
زده و هر که درین ماه فعلی از افعال شر کند دست در شاخ زقوم زده پس سعی کنید که درین ماه دست در شاخ طوبی زنید نه در
شاخ زقوم بزرگی گوید روزی عزم گناهی کرده بودم در راه میرفتم بحلقه وعظ رسیدم اول سخنش این بود که ای آنکه بر گناه عزم کرده
و در دل پنهان کرده آنکه دلها آفرید پنهان میداند بعلم است و خبر میدهد دم و بیهوش شدم توبه کردم ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم
به الله از حضرت امیر عم مرویست که رسول صلعم لشکری بغزوی فرستاد و زید بن حارثه را بر ایشان امیر کرد و در رجعت ایشان
توقف افتاد و رسول صلعم بر ایشان خوفناک گشت جبرئیل آمد و رسول را خبر داد که ایشان بر دشمنان ظفر یافتند ببرکات
ماه شعبان ایشان را حاصل شد بار رسول بفرح بر گردید پس چون ایشان نزدیک مدینه رسیدند رسول باستقبال ایشان رفت زید را
چون چشم بر رسول افتاد خود را از ناقه بینداخت و دست و پای رسول را بوسه داد و از پس او عبدالله رواحه و از عقب او جماعتی
دیگر رسول صلعم فرمود خبر دهید یاران را از آنکه خدا شما را یاد کند یا رسول الله چون بدر شهر کفار رسیدیم هزار مرد
بیرون آمدند بحرب با ما چنان نمودند که پیش از آن شنیده بودیم سه هزار مرد در شهر گذاشته بودند ما چون ایشان را کم دیدیم
دلیر شده بر ایشان حمله کردیم ایشان بهزیمت بشهر شدند در بستند ما بر در شهر فرود آمدیم و از مکر ایشان چون نصف شب

[illegible]

گذشتیان در شهرها کردند و ما را بر باران کردند و غارت لشکر ما چهار کس بیمار بودند زید بن حارثه از یک جانب لشکر
نماز میکرد و قرآن میخواند و قتاده بن نعمان از جانب دیگر نماز میکرد و قرآن میخواند و عبدالله بن رواحه از جانب دیگر
و قیس بن عاصم از جانب دیگر و شب بغایت تاریک بود ما ایشان را نمیدیدیم که با ایشان حرب کنیم ناگاه نوری
دیدیم که از دهان قیس بن عاصم بیرون آمد همچون شعلهٔ آتش و روشنایی دیدیم از دهن قتاده بن نعمان چون
روشنایی زهره و مشتری و روشنایی از دهن عبدالله رواحه چون روشنایی ماه و نوری بغایت روشن از دهن زید
همچون روشنایی آفتاب و لشکرگاه ما بقدرت خدا روشن شد ما ایشان را میدیدیم و ایشان ما را نمیدیدند تیغ
در ایشان نهادیم و بعضی را بکشتیم و بعضی را مجروح کردیم و بعضی را اسیر کردیم و بشهر ایشان داخل شدیم و مال و فرزندان
ایشان را غارت کردیم و مظفر و منصور باز گشتیم رسول صلعم فرمود که آن نورها بسبب عملهای ایشان بود در غرهٔ شعبان
قیس بن عاصم امر بمعروف و نهی از منکر کرده بود در غرهٔ شعبان عبدالله رواحه با پدر و مادر نیکوئی کرده بود و قتاده بن نعمان
دینی که بر ذمهٔ او بود گذارده بود و زید بن حارثه که سید قوم و افضل ایشان بود کرامت او بجهت آنست که اعتقاد نیک در حق
اهل بیت من دارد در آن روز که بر دشمنان ظفر یافته منافقی پیش زید آمد و گفت تا نظیر و مانند نیست از اهل بیت
و صحابهٔ رسول زید سخن وی را رد کرد و گفت چنین نیست من ترا خبر دهم از اعتقاد خود چون رسول مرا پسر خود خواند
مردمان مرا پسر محمد خواندند چون حسن و حسین در وجود آمدند من گفتم دیگر مرا پسر محمد مخوانید مرا زید مولای رسول خوانید
و قوم مرا برادر رسول میخواندند چون رسول علی را به برادری گرفت من ایشان را منع کردم که مرا برادر رسول مخوانید گفتم مرا
مولای محمد و علی بخوانید رسول فرمود که آن نور از اعتقاد نیکوی او بود و فردای قیامت بر او شدی نوری روی چپ و نور
بود و در پیش وی نور بود و در آن تمام نور باشد که یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم در زهرة الریاض از عبدالله بن
مسعود که از کاتبان وحی و از اصحاب اسرار رسول صلعم بود مرویست که گفت روزی در خدمت سالار عالم و فخر بنی آدم
جناب محمد مصطفی صلعم نشسته بودیم که دیدیم جوانی آمد طویل قامت رعنا در کمال خوبی رسول صلعم فرمود من این انت و من ای
قوم پس مدتی تکلم کرد ما نفهمیدیم یا رسول الله تکلم نمود عرض کردیم که یا رسول الله ما نفهمیدیم که این جوان کیست رسول صلعم فرمود
که ای جوان از حال خود و از عجایبی که دیده برای ایشان بیان کن گفت یا رسول الله من از قوم حضرت موسی پیغمبرم حضرت
مریم میکردم تا بعیسی حامله شد روزی از روزها میگشتیم و سیر میکردم رسیدم بکوهی که در نهایت سبزی و خرمی بود
تعجب کردم سبب آن استفسار نمودم گفتند این کوه را این همه زینت بسبب آنست که شخصی از امت محمد در بطن این
کوه جا دارد بجهت تحقیق این حال بمیان کوه رفتم دیدم که پیرمردی در آنجا میباشد پرسیدم که تو کیستی گفت من از قوم
موسی پیغمبرم و تعریف پیغمبر آخر الزمان محمد را شنیدم روزی سیر این کوه میکردم آرزو کردم که کاشکی من در این
کوه میبودم و مشغول عبادت میبودم تا اینکه بخدمت محمد میرسیدم ناگاه شکافته شد و من داخل کوه شدم و کوه
سر بهم آورد و از آن وقت تا حال مدت ششصد سال است که من در میان این کوه عبادت میکنم گفتم خدایا آیا
در میان بندگانت کسی باشد که ثواب عبادتش از من بیشتر باشد ندا رسید که هر که از امت محمد یک روز از ماه شعبان را روزه بدارد
با اعتقاد خالص و نیت درست ثواب آن بیشتر باشد از ثواب عبادت ششصد سالهٔ این مرد در بطن کوه
والله اعلم

روی عن الائمة علیهم السلم انهم قالوا من احیا لیلة النصف من شعبان لم یمت قلبه عن الرسول صلعم ان الله یعتق
فی لیلة النصف من شعبان اکثر من شعر غنم بنی کلب امشب شب براتست که بار گناهان آدمیزاد بتوبه و گریه
میکنند بقاضی الحاجات میفرمایند بسجود حوران بهشت منادیان از حضرت عزت آواز میدهند که ای عاصیان جراحت
گناه بیارید تا مرهم رحمت بر جراحت نهیم هان اگر زنده درین شب نفس زن اگر بیداری قدمی بدار بسوی دار القرار
اگر هوشیاری توبه بیار قطرهٔ چند آب از دیده ببار که آتش دنیا را آب باران کشد و آتش عقبی را آب دیده کار
کند علی الخصوص درین شب که شب براتست تا برات سعادت فرستند آورده اند که در بغداد مردی زنی را
دوست میداشت و مدتی در طلب او بود و بر مراد خود قادر نمیگشت تا اتفاق افتاد که تا شب برات در
رسید مرد خواست که مراد خود حاصل کند زن گفت حیف است که امشب همه آشنا باشند و ما بیگانه مرد گفت
راست گفتی مرا نیز همین بخاطر رسید هر دو پای بر نفس نهادند و از یکدیگر جدا شدند و رو بخدا آوردند و آن شب را
بطاعت و عبادت بروز آوردند بامداد پدر دختر دست دختر را گرفته پیش آن مرد برد و گفت دوش پیغمبر را
در خواب دیدم که میگفت دختر را پیش فلان کس ببر و بوی عقد کن دختر بوی داد

خطب رسول الله صلعم في جمعة آخر من شعبان ايها الناس قد اقبل اليكم شهر الله بالبركة
والرحمة والمغفرة شهر هو عند الله افضل الشهور وايامه افضل الايام ولياليه افضل الليالي
وساعاته افضل الساعات هو شهر دعيتم فيه الى ضيافة الله وجعلتم من اهل كرامة الله
انفاسكم فيه تسبيح ونومكم فيه عبادة وعملكم فيه مقبول ودعاؤكم فيه مستجاب فاسالوا
ربكم بنيات صادقة وقلوب طاهرة ان يوفقكم لصيامه وقيامه وتلاوة كتابه فان الشقي
من حرم غفران الله في هذا الشهر العظيم فاذكروا بجوعكم وعطشكم جوع يوم القيمة وعطشه

مؤلف في سورة الكهف قل هل ننبئكم بالاخسرين اعمالا الذين ضل سعيهم في الحيوة الدنيا
وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا عن ابي عبد الله ع قال ان الله علم ان الذنب خير للمؤمن
من العجب ولولا ذلك ما ابتلي مؤمن بذنب ابدا عن ابي عبد الله ع قال من دخله العجب هلك
عن ابي الحسن ع قال سالته عن العجب الذي يفسد العمل فقال العجب درجات منها ان يزين
للعبد سوء عمله فيراه حسنا فيعجبه ويحسب انه يحسن صنعا ومنها ان يؤمن العبد بربه فيمن على الله
عز وجل ولله عليه فيه المن عن ابي عبد الله ع قال ان الرجل ليذنب الذنب فيندم عليه
ويعمل العمل فيسره ذلك فيتراخى عن حاله تلك فلان يكون على حاله تلك خير له مما دخل
فيه عن ابي عبد الله ع قال اتى عالم عابدا فقال له كيف صلوتك فقال مثلي يسأل عن صلوته
وانا اعبد الله منذ كذا وكذا قال فكيف بكاؤك قال ابكي حتى تجري دموعي فقال له العالم فان
ضحكك وانت خائف افضل من بكائك وانت مدل ان المدل لا يصعد من عمله شيء
عن احدهما ع قال دخل رجلان المسجد احدهما عابد والآخر فاسق فخرجا من المسجد والفاسق
صديق والعابد فاسق وذلك انه يدخل العابد المسجد مدلا بعبادته يدل بها فتكون فكرته
في ذلك وتكون فكرة الفاسق في التندم على فسقه ويستغفر الله عز وجل مما صنع من الذنوب
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قلت لابي عبد الله ع الرجل يعمل العمل وهو خائف مشفق ثم يعمل
شيئا من البر فيدخله شبه العجب به فقال هو في حاله الاولى وهو خائف احسن حالا منه
في حال عجبه عن ابي عبد الله ع قال قال رسول الله ص بينما موسى ع جالسا اذ اقبل ابليس وعليه
برنس ذو الوان فلما دنا من موسى ع خلع البرنس وقام الى موسى فسلم عليه فقال له من انت فقال
انا ابليس قال انت فلا قرب الله دارك قال اني انما جئت لاسلم عليك لمكانك من الله
قال فقال له موسى فما هذا البرنس قال به اختطف قلوب بني آدم فقال موسى فاخبرني بالذنب
الذي اذا اذنبه ابن آدم استحوذت عليه قال اذا اعجبته نفسه واستكثر عمله وصغر في عينه
ذنبه وقال قال الله عز وجل لداود ع يا داود بشر المذنبين وانذر الصديقين قال كيف
ابشر المذنبين وانذر الصديقين قال يا داود بشر المذنبين اني اقبل التوبة واعفو عن الذنب
وانذر الصديقين ان لا يعجبوا باعمالهم فانه ليس عبد انصبه للحساب الا هلك حضرت
عيسى ع بحواريين فرمود كم من سراج قد اطفاه الريح وكم من عابد قد افسده العجب آورده اند
كه يكى از زهاد هفتاد سال عبادت نموده روزى گذارش به بيابان بى آب افتاده تشنگى بروى غالب
گرديد بحدى كه بهلاكت نزديك رسيد در آن حال فرشته با قدرى آب پيدا شد زاهد از وى دم آب

خلبید گفت بی بهانه هم زاهد گفت چیزی با خود ندارم فرشته گفت طاعات خود را بده زاهد گفت
ده ساله عبادت خود را دادم فرشته گفت تا همه طاعات خود را ندهی آب ندهیم زاهد ناچار شده
هشتاد ساله عبادت خود را داده دم آبی نوشید فرشته گفت عبادتی که بهای آن قدح آبی باشد
شایسته آن نیست که اینهمه با آن نازی آورده اند که در زمان پیش عابدی بود پانصد سال بر سر کوهی عبادت کرده
بود و مزد العین در خدا اعاص شد حقتعالی درخت اناری داده بود و چشمه آب روان از آن انار میخورد و از آن آب
می‌آشامید و از خدا درخواست تا قبض روح در سجده کند که تا فردای قیامت از سجده برخیزد حق تعالی اجابت کرد
جبرئیل رسول ص را خبر داد و گفت در لوح محفوظ نگاه کردم دیدم که فردای قیامت سر از سجده بردارد خداوند عالم گوید این بنده
بطاعت خود به بهشت میبرد یا برحمت من گوید بطاعت خود خداوند عالم فرشتگان را فرماید که حساب کنید حساب
بکنند پانصد ساله طاعت و عبادت وی در مقابل یک انار بیش نبود خالق عالم بفرماید که بشکر نعمتهای دیگر او از نجات
سر در پیش افکند خطاب عزت در رسد که وی را بدوزخ برید آن بنده فریاد برآورد که خداوندا بد کردم با من تفضل کن و
برحمت خود مرا در بهشت داخل کن آنگاه بفضل آلهی داخل بهشت شود از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که فرمودند
عليك بالجد ولا تخرج نفسك من حد التقصير في عبادة الله وطاعته فان الله تعالى لا يعبد حق
عبادته و در نهج البلاغه مذکور است که وانهم على مكانهم منك ومنزلتهم عندك واستجماع هواهم
فيك وكثرة طاعتهم لك وقلة غفلتهم عن امرك لو عاينوا كنه ما خفي عليهم منك لحقروا
اعمالهم ولزروا على انفسهم ولعرفوا انهم لم يعبدوك حق عبادتك ولم يطيعوك حق طاعتك
یعنی خداوندا فرشتگان با وجود قدر و منزلتی که نزد تو دارند و خواهشهای ایشان منحصر در ذکر و بندگی تست و با وجود اینکه
طاعت بسیار میکنند و از امر تو کم غافل میشوند اگر مشاهده میکردند کنه آنچه پنهان است بر ایشان از تو هر آینه حقیر میشمردند
عملهای خود را و عیب و ملامت مینمودند خویشتن را و هر آینه میدانستند که حق عبادت ترا ادا نکرده و حق فرمانبرداری
ترا بجا نیاورده اند رسول خدا ص فرمودند ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك
در بعض از احادیث قدسیه وارد است که بعضی از بندگان من هست که سعی تمام در عبادت من و بر خواهش شب مینماید پس
من افکنم بر او پینکی را از شفقتی که مرا با اوست پس میخوابد تا صبح میشود و چون بر میخیزد از خود آزرده است و نفس خود را
معاتب میسازد و اگر واگذارم او را که آنچه خواهد کند هر آینه او را عجب بهم رسد و به سبب عجب هلاک میگردد پس می‌بیند آنکه
کسر اند عابدان گشته و بعضی را اجتهاد از حد متعقربین در گذشته مرویست که عابدی هفتاد سال خدا را بندگی کرده و اوقات
بصیام نهار و قیام لیل بسر آورده حاجتی از درگاه آلهی طلب نمود روا نشد متوجه نفس خود شده گفت من قبلك اتيت
لو كان عندك خير قضيت حاجتك بفرمان خدا فرشته بر او نازل شده گفت یا ابن ادم ساعتك
التي ازريت فيها على نفسك خير من عبادتك التي مضت گویند که ابلیس پیش از آنکه رانده شود سالها
در میان ملائکه عبادت مینمود بنحوی که در هشت آسمان سجده گاهی نمانده بود که او سجده نکرده باشد در نهج البلاغه در خطبه
مذکور است که فاعتبروا بما كان من فعل الله بابليس اذ احبط عمله الطويل وجهده الجهيد وقد كان عبد الله ستة الاف سنة لا يدري امن سني الدنيا ام من سني الاخرة على كبر ساعة واحدة هزار در هشتصد از فرشته بهای

۱۶

ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين
عن سدير قال قلت لابي جعفر ع اي العبادة افضل فقال ما من شيء افضل عند الله عز وجل من ان يسأل ويطلب
مما عنده وما احد ابغض الى الله عز وجل ممن يستكبر عن عبادته ولا يسأل ما عنده قال امير المؤمنين ع
الدعاء مفاتيح النجاح ومقاليد الفلاح وخير الدعاء ما صدر عن صدر نقي وقلب تقي وفي المناجاة
سبب النجاة وبالاخلاص يكون الخلاص فاذا اشتد الفزع فالى الله المفزع قال النبي ص الا
ادلكم على سلاح ينجيكم من اعدائكم ويدر عليكم ارزاقكم قالوا بلى قال تدعون ربكم بالليل والنهار فان
سلاح المؤمن الدعاء عن الرضا ع انه كان يقول لاصحابه عليكم بسلاح الانبياء فقيل وما سلاح الانبياء قال
الدعاء قال امير المؤمنين ع الدعاء ترس المؤمن ومتى تكثر قرع الباب يفتح لك قال ابو عبد الله ع ان الدعاء
انفذ من السنان عن علي بن الحسين ع انه يقول الدعاء يدفع البلاء النازل وما لم ينزل عن ابي عبد الله عليه السلم
قال قال لي يا ميسر ادع ولا تقل ان الامر قد فرغ منه ان عند الله منزلة لا تنال الا بمسألة ولو ان عبدا
سد فاه ولم يسأل لم يعط شيئا فسل تعط يا ميسر انه ليس من باب يقرع الا يوشك ان يفتح لصاحبه
عن ابي الحسن ع انه قال ما من بلاء ينزل على عبد مؤمن فيلهمه الله عز وجل الدعاء الا كان كشف ذلك البلاء
وشيكا وما من بلاء ينزل على عبد مؤمن فيمسك عن الدعاء الا كان ذلك البلاء طويلا فاذا نزل البلاء فعليكم
بالدعاء والتضرع الى الله عز وجل عن ابي عبد الله ع عليكم بالدعاء فانكم لا تقربون بمثله ولا تتركوا صغيرة لصغرها ان
تدعوا بها ان صاحب الصغار هو صاحب الكبار عن ابي عبد الله ع قال كان في بني اسرائيل رجل فدعا الله تعالى ان يرزقه
غلاما ثلث سنين فلما رأى ان الله لا يجيبه قال يا رب ابعيد انا منك فلا تسمعني ام قريب انت مني فلا تجيبني
قال فاتاه آت في منامه فقال انك تدعو الله منذ ثلث سنين بلسان بذي وقلب عات غير تقي ونية غير صادقة
فاقلع عن بذائك وليتق الله قلبك ولتحسن نيتك قال ففعل الرجل ذلك ثم دعا الله فولد له غلام عن ابي عبد الله ع
انما هي المدحة ثم الثناء ثم الاقرار بالذنب ثم المسألة

فی سورة الحدید اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی
الاموال والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یکون حطاما
وفی الآخرة عذاب شدید رسول خدا ص بر سر راهی گوسفند مرده گندیده دید افتاده فرمود که والذی
نفسی بیده للدنیا اهون علی الله من هذه علی اهلها ولو کانت الدنیا تزن عند الله جناح
بعوضة لما سقی کافرا منها شربة ماء ونیز از رسول ص مرویست که بر مزبله ایستاده فرمودند که هلموا
الی الدنیا و رکوی چند کهنه شده که دران مزبله افتاده بود و استخوان چند که پوسیده بود برگرفته فرمودند که
هذه الدنیا ظاهر یعنی اینکه لباسها و زینتهای دنیا آخر چنین کهنه میشود و بدنهای خلایق عاقبت مانند این استخوانها
پوسیده میگردد عن علی ع دنیاکم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم عن علی ع انّ
دنیاکم عندی لاهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها ما لعلی ونعیم یفنی ولذة لا تبقی
حضرت امیر ع بعمار یاسر فرمود که ای عمار برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب
و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم و شریفترین مطعومات عسل است و آن لعاب دهن مگس است و بهترین
مشروبات آبست و جمله حیوانات دران یکسانند و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون آهوست
و اشرف مرکوبات اسب است و اکثر آن در معرض هلاکت و نفیسترین ملبوسات دیباست و آن تنیده کرم است
و معظم فواید نکاح جماعست و آن [illegible] بول [illegible] است در بولگاهی یعنی چون معظم لذات دنیا مبنی بر این امور
خسیست بدانست که قدر و قیمت آن [illegible] سخن [illegible] که اتخذوا الدنیا ظئرا واتخذوا
الآخرة امّا الم تر الی الصبی اذا اشتمل [illegible] بنفسه علی [illegible] عن النبی ص مثل الدنیا
والآخرة کمثل ضرتین اذا ارضیت احدهما اسخطت الاخری عن علی ع هما بمنزلة المشرق
والمغرب وما بینهما کلما قرب من واحد بعد من الآخر عن عیسی ع لا یستقیم حب الدنیا
والآخرة فی قلب مؤمن کما لا یستقیم الماء والنار فی اناء واحد وکلام یکی از اکابر است که بقدر ما تحزن للدنیا
یخرج هم الآخرة من قلبک وبقدر ما تحزن للآخرة یخرج هم الدنیا من قلبک بعضی از عرفا گفته که چنانکه آدمی در وقت
مرض اشتهای طعام ندارد با آنکه بآن زنده است دل نیز در وقت ابتلای بمحبت دنیا رغبت بحق خدا و اندیشه مآل کار ندارد
و چنانچه طعام هر چند لذیذ باشد در مذاق بیمار لذت نمیدهد دل نیز چون بمرض وسوسه دنیا مبتلا باشد از نعمت بندگی خدا
فایده نمیبرد از گنجینه اسرار آنحضرت رسالت پناه صلعم ماخوذست که در روز عرض اکبر جمعی بر دیوان محشر حاضر گردند که اعمال صالحه
ایشان از غایت کثرت و گرانی مانند کوههای تهامه باشد و مع هذا فرمان الهی بعذاب ایشان صادر گردد حضار استفسار
نمودند که یا رسول الله اینجماعت نمازگذار باشند آنحضرت حاصل این مضمون ادا فرمودند که بلی روزه گرفته باشند و نماز را بپای

داشته‌اند و درباره ایشان لازم نبود که افراشته باشند لیکن چون امری از امور دنیوی پیش می‌آمده و ملک و عمارت روی
میداده آغوش اشتیاق بگشوده اند در کافی از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که حضرت عیسی ع را گذر
بر دهی افتاد که اهل آن ده همه مرده بودند حضرت عیسی فرمودند که اَمَا اِنَّهُم لَم یَمُوتُوا اِلّا بِسَخَطٍ ایشان بعذاب
خدا هلاک شدند و اگر بموت متعارف میمردند بایست یکدیگر را دفن کنند بعضی از حواریین عرض کردند که یا روح الله
از خدا درخواه که اینقوم را جهت ما زنده کند که از اعمال خود ما را خبر دهند تا ما از آن اجتناب کنیم پس حضرت عیسی ع
دعا نمود ندا رسید که این مردگان را آواز کن حضرت روح الله شب بر بلندی ایستاده گفت که یا اَهلَ هذه القریة یکی از ایشان
جواب گفت که لبیک یا روح الله و کلمته فرمود ویحکم اعمال شما چه بود گفت عبادت طاغوت میکردیم و دنیا را دوست میداشتیم
از [illegible] خدا کم میترسیدیم و آرزوهای دور و دراز میگرفتیم و با غفلت در لهو و لعب میگذرانیدیم حضرت عیسی فرمود
که دوستی شما با دنیا چگونه بود گفت چون دوستی کودک با مادر که هرگاه رو بما می‌آورد خوشحال میشدیم و هر وقت که از ما
بر میتافت اندوهناک میگردیدیم حضرت عیسی سؤال نمود که عبادت طاغوت چگونه میکردید گفت اطاعت اهل معاصی
مینمودیم فرمود عاقبت کار شما چگونه شد گفت شبی بعافیت بیتوته نمودیم و صبحگاه در هاویه بودیم فرمود هاویه چیست
گفت سجّین فرمود سجّین چیست گفت کوههاست از آتش که تا روز قیامت بر ما افروخته میشود حضرت عیسی ع
فرمود پس شما چه گفتید و بشما چه گفتند گفت ما گفتیم که ما را بدنیا باز گردان تا در آن زهد ورزیم جواب آمد که دروغ
میگوئید یعنی اگر بدنیا معاودت نمائید ترک حب دنیا نخواهید نمود حضرت روح الله فرمود ویحک چونست که
از میان اینقوم غیر تو با من متکلم نشد گفت یا روح الله لجامهای آتشین بر دهن اینجماعت زده اند و سر آنها
در دست ملائکه غلاظ و شداد است و من در میان ایشان بودم و از جمله ایشان نبودم چون عذاب نازل شد
مرا نیز با ایشان فرو گرفت و من در کنار جهنم بموئی آویخته‌ام نمیدانم که بجهنم خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت حضرت
عیسی ع ملتفت حواریین شده فرموده که یا اَولِیاءَ الله اَکلُ الخُبزِ الیابسِ بالملحِ الجَریشِ والنّومُ علی المَزابِلِ خیرٌ
کثیرٌ مَعَ عافیةِ الدُّنیا والآخرةِ یعنی ای دوستان خدا خوردن نان خشک با نمک درشت خوردن و در مزبلها و خاکها
ریختن خاک و بها خفتن بسیار حال خوشیست هرگاه عافیت دنیا و آخرت حاصل شد نقلست که بنده که تعظیم
دنیا کرده باشد یعنی قدر و منزلت این لاشئ را عظیم و بزرگ شمرده باشد روز قیامت ابدا او را خواهند کشت و خواهند گفت
که هذا الذی عَظَّمَ ما حَقَّرَه الله تعالی یعنی این آنکسیست که حقیر خدا را عظیم شمرده منقولست که حضرت موسی ع بمردی گذشت که
میگریست چون مراجعت نمود همچنان گریه میکرد آنحضرت فرمود که ای پروردگار من بنده تو از خوف تو میگرید خطاب
رسید که یا ابنَ عمرانَ لو نَزَلَ دِماغُهُ مَعَ دُموعِ عَینَیهِ و رَفَعَ یَدَیهِ حتّی تَسقُطا لَم اَغفِر لَه و هو یُحِبُّ الدُّنیا منقولست که رسول الله
بر روی حصیر خفته و پهلوی مبارکش نقش حصیر گرفته بود عمر گفت یا نبی الله چه شود اگر بر فراشی از پشم خوابی آنسرور فرمود
که ما ولِلدُّنیا ما مَثَلی و مَثَلُ الدُّنیا اِلّا کَراکِبٍ سارَ فی یومٍ صائفٍ فاستَظَلَّ تحتَ شَجَرةٍ ساعةً مِن نَهارٍ ثُمَّ راحَ و تَرَکَها

سوره المائده یا اَیُّها الَّذینَ آمَنوا اِنَّما الخَمرُ والمَیسِرُ والاَنصابُ والاَزلامُ رِجسٌ مِن عَمَلِ
الشَّیطانِ فاجتَنِبوهُ لَعَلَّکُم تُفلِحونَ من وصایا النبی لعلی ابن ابیطالب ع یا علی من ترک الخمر لغیر الله
سقاه الله من الرحیق المختوم فقال علی ع لغیر الله قال نعم والله صیانة لنفسه فیشکره الله علی ذلک یا علی شارب الخمر
کعابد وثن یا علی شارب الخمر لا یقبل الله صلوته اربعین یوما فان مات فی الاربعین مات کافرا یا علی کل مسکر حرام وما
اسکر کثیره فالجرعة منه حرام یا علی جعلت الذنوب کلها فی بیت وجعل مفتاحها شرب الخمر یا علی یاتی علی شارب الخمر
ساعة لا یعرف فیها ربه تعالی مرویست که مردی از زهاد پیوسته امیر شهر را از مناهی منع کردی و سخنان درشت گفتی خاطر
آن سنگدل ازین نوع گفتگو غبار گرفت روزی از روزها امیر آن زاهد را گرفته بدرون خانه برد و فرمود درها را بستند
آنگاه شرابی آورد و زنی و پسری و طفلی را حاضر کرد و شمشیر کشیده گفت یکی ازین چند کار باید اختیار کنی یا این
طفل را بقتل رسانی یا با این زن زنا کنی یا با این پسر لواطه نمائی یا شراب بخوری و اگر نه ترا میکشم زاهد با خود
اندیشه کرد که کشتن گناه بزرگیست چگونه مرتکب شوم و زنا و لواطه نیز بدستور عظیمند شرب خمر را از اینها
سهلتر شمرده اختیار کرد القصه چون شراب خورد در عالم مستی چشمش بر آن زن افتاد و آتش شهوت
مشتعل شد آغوش خواهش بآن زن گشود امیر گفت وصال این زن ترا میسر نیست تا اول این طفل را
بکشی زاهد بآن امر شنیع اقدام نمود بعد از آن متوجه زن شد و خواست که کام خود برآرد امیر گفت تا این
طفل را نیز بقتل نرسانی نگذارم که بکام دل رسی آن طفل را نیز کشت آنگاه با زن زنا کرد القصه بشومی شراب مرتکب
آن چند امر شنیع گردید اینست معنی حدیث نبوی الخمرُ جِماعُ الاِثمِ و اُمُّ الخَبائِثِ آورده اند که شخصی نزد
بیماری آمد او را در حالت نزع یافت گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله گفت نگویم و نخوانم و بشنیدم از آنکه گفت
ای لعین [illegible] این بگفت و جان بمالک جهنم داد از عیالش پرسیدند که عمل او چه بود گفت روزه نداشتی و نماز نگزاردی
[illegible] فرمود گفت هر شب یک قدح خمر خوردی و خفتی گفت معلوم شد که بشومی خمر بود که او را کافر از دنیا برد
عن النبی ص لعن الله الخمر و عاصرها و غارسها و شاربها و ساقیها و بایعها و مشتریها و آکل ثمنها و حاملها
والمحمول الیه ایضا عن النبی ص من شربها لم تقبل له صلوة اربعین یوما وان مات وفی بطنه شیء منها کان حقا علی الله
ان یسقیه من طینة خبال وهو صدید اهل النار وما یخرج من فروج الزناة فیجتمع ذلک فی قدور جهنم فیشربه اهل النار
فیصهر ما فی بطونهم والجلود

موعظ سورة آل عمران وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
عن الباقر عم قال من كظم غيظا وهو يقدر على امضائه حشا الله قلبه امنا وايمانا يوم القيمة قال ومن ملك نفسه
اذا رغب واذا رهب واذا غضب حرم الله جسده على النار في المجمع عن النبي صلعم قال اذا كان يوم القيمة
نادى مناد من كان اجره على الله فليدخل الجنة فيقال من ذا الذي اجره على الله فيقال العافون عن الناس يدخلون
الجنة بغير حساب وفي الكافي عن الصادق عم قال قال رسول الله صلعم عليكم بالعفو فان العفو لا يزيد العبد الا عزا فتعافوا
يعزكم الله

موعظه سوره نسا إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما إنما يأكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا



موعظه سورة لنسا واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين إحسانا وبذي القربى واليتامى
والمساكين والجار ذي القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت
أيمانكم إن الله لا يحب من كان مختالا فخورا

موعظه سوره نسا الذين يبخلون ويأمرون الناس بالبخل ويكتمون ما آتاهم الله من فضله و
اعتدنا للكافرين عذابا مهينا عن علي ع من لم يسخ لم يسد یعنی کسیکه بخشش ندارد بزرگی ندارد ایضا عن علي ع
البخيل يزري بصاحبه ایضا عن علي ع احذروا البخل فانه لؤم ومسبة عن علي ع بجود البخيل يجبه الی اضداده وجلبه بعضه
الی اولاده عن علي ع بخل الناس بعرضه اسخاهم بعرضه عن علي ع ليس للبخيل حبيب عن علي ع لو رأيتم البخل رجلا
رأيتموه مشوها يغض عنه كل بصر وينصرف عنه كل قلب عن علي ع احذروا الشح فانه يكسب المقت ويشين المحاسن
ويشيع العيوب عن علي ع السخي قريب من الله قريب من الناس قريب من الجنة بعيد من النار البخيل بعيد
من الله بعيد من الناس بعيد من الجنة قريب من النار عن علي ع بشر مال البخيل بحادث او وارث عن علي ع
فرمودند عجب آید مرا از حال بدبخت بخیل که فقری که از آن گریخته بآن می شتابد و توانگری که در طلب آن بود از او
فوت میگردد پس زندگانی میکند در دنیا چون زندگانی فقرا و حساب کرده میشود در آخرت مانند حساب
اغنیا عن علي ع افقر الناس من قتر علی نفسه مع الغنی والسعة وخلفه لغيره عن علي ع
ابعد الخلائق من الله تعالی البخيل الغني عن ابي عبد الله ع شاب سخي مرهق في الذنوب احب
الی الله عز وجل من شيخ عابد بخيل عن النبي ص رأيت مكتوبا علی باب الجنة انت محرمة علی كل
بخيل ومرائي وعاق ونمام گویند که کسری از وزرای خود پرسید که چه چیز است که آدمی را از او بدتر نباشد
گفتند فقر و احتیاج کسری گفت بل از این بدتر است زیرا که چون فقیر مال یابد حالش نیکو شود و بخیل از بخل هرگز خلاص
نشود گویند بخیلی در تب بود گفتندش هر چند او را گرم میداریم عرق نمیکند شخصی گفت از مال او نانی بخرید و در حضور
او بخورید فی الفور عرق کند و نیز گویند که از بخیلی پرسیدند که دیر زیستی مردمان گفت کسیکه آواز دهل
کسیکه نان او خورده شود دو زهره اش آب نشود آورده اند که مردی بخیل بود نام او شداد مال بسیار
داشت هرگز شکم سیر نخورد چون وفات کرد زنش شوهری کرد آن شوهر دست در نهاد و مال شداد را باسراف
خرج میکرد روزی زن آب از چشمش برداید و گفت این مال را شداد جمع کرد و یک لقمه نخورد
بخورد شوهرش گفت نوشش باد آنچه خورد که شکم آنرا نیز نمیخورد و از برای ما میگذاشت شداد در آخر
بود بخیل خبر بوی رسید دست در نهاد و مال خود را صرف میکرد و هر روز دعوتی میساخت و میگفت بخورید
پیش از آنکه شوهر زن شداد بخورد آورده اند که بخیلی بود روزی با عیال خود طعام میخورد سائلی بدر آمد
زن خواست که درویش را طعام دهد از شوهر ترسید به بهانه در خانه شد و نیم نانی در زیر چادر گرفت و به سائل داد
شوهرش خبر یافت زن را طلاق داد روزگاری برآمد زن شوهر دیگر کرد روزی با شوهر طعام میخورد سائلی بدر آمد
خواست که وی را طعام دهد با خود گفت که این شوهر نیز مرا طلاق دهد از وی دستوری خواهم دستوری داد
همچنین مائده طعام بود زن مائده طعام برداشت و در سرای باز کرد شوهر پیشین خود را دید فریاد از وی

برامد شوهرش از خانه بیرون دوید و گفت ای زن تراچه رسید گفت این سائل که میبینی شوهر پیشین من بود مال
بسیاری داشت بسبب بخلی که داشت مالش از دست برفت و محتاج خلقان شده مرد گفت ای زن خوشتر
ازین بشنو آن سائل که بدر سرای تو آمد که تو وی را نیم نان دادی و شوهر ترا طلاق داد آن من بودم و در دیگر
خلقان بودم اما جوانمرد و سخی بودم بآن سبب خداوند عالم بار نعمت خود را بمن عطا فرمود

موعظه سورة المائدة إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ
وَهُمْ رَاكِعُونَ

في سورة المنافقين وانفقوا مما رزقناكم من قبل ان ياتي احدكم الموت فيقول رب لولا اخرتني
الى اجل قريب فاصدق واكن من الصالحين ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها والله خبير بما تعملون
روي عن رسول الله صلعم انه قال لابي ذر يا اباذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء واذا امسيت فلا
تحدث نفسك بالصباح وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حيوتك قبل موتك فانك لا تدري ما اسمك
غدا در مجموعه ورام مذکور است که اسامة بن زید کنیزی بصد دینار بوعده یکماه خریده بود این خبر برسول خدا رسید
فرمودند که الا تعجبون من اسامة المشتري الى شهرين ان اسامة لطويل الامل والذي نفسي بيده ما طرفت عيناي
الا ظننت ان شفراي لا يلتقيان حتى يقبض الله روحي ولا رفعت طرفي وظننت اني واضعه حتى اقبض
ولا لقمت لقمة الا ظننت اني لا اسيغها حتى اغص بها من الموت روي عن امير المؤمنين ع امده و ان حالت
قصيرة بنابر روایت شیخ صدوق در کمال الدین مذکور است که حضرت نوح نبی ع دو هزار و پانصد سال زندگانی کرد
چون وقت رحلت شد در آفتاب بود ملک موت سلام کرد جواب سلام داد از سبب ورود پرسید گفت آمده ام
که قبض روح تو کنم فرمود که میگذاری که از آفتاب بسایه روم گفت بلی پس بسایه رفت و فرمود که یا ملک الموت کان ما مر
بي من الدنيا مثل تحولي من الشمس الى الظل و مشهور است که جبرئیل ع از نوح پرسید که یا اطول الانبیاء عمرا کیف
وجدت الدنيا قال كدار لها بابان دخلت من احدها وخرجت من الاخر

بسم الله الرحمن الرحيم ويل لكل همزة لمزة الذي جمع مالا وعدده يحسب ان ماله اخلده
كلا لينبذن في الحطمة وما ادريك ما الحطمة نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة انها عليهم
موصدة في عمد ممددة يعني واي مر هر غيبت كننده وطعنه زننده در مواجهه ونزد بعضي سخن برعكس است آنكسيكه گرد كرد
مال را وشمرد آن را مرة بعد اخرى مى پندارد كه مالش كه جمع كرده جاويد خواهد ساخت اورا نه چنين است هر آيينه در انداخته شود در حطمه
يعني در آتشي كه درهم شكند وچه دانا كرد ترا كه چيست حطمه يعني حطمه آتش خدا است كه برافروخته شده آن آتشي كه برآيد وغالب شود
بر دلها بدرستيكه آن آتش بر كافران فروبسته شده است در ستونهاي كشيده شده است يعني همچنانكه ستونها را بر در
ميكشند آنها را بران ستونها محكم ميكردانند



قال النبی لعبد الله بن مسعود یا ابن مسعود احبب الصالحین فان المرء مع من احب فان لم
تقدر علی اعمال البر فاحب العلماء فان الله تعالی یقول ومن یطع الله ورسوله فاولئک
مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا
روی عن رسول الله صلعم انه قال اعطانی الله خمسا واعطی علیا خمسا اعطانی جوامع
الکلم واعطی علیا جوامع العلم وجعلنی نبیا وجعل علیا وصیا واعطانی الکوثر
واعطی علیا السلسبیل واعطانی الوحی واعطی علیا الالهام واسری بی الیه
وفتحت له ابواب السماء حتی رای ما رایت ونظر الی ما نظرت جناب رسول این حدیث را
فرموده که این پنج چیز را بمن دادند واین پنج چیز را بعلی مرا باسمان بردند وملکوت آسمانرا بمن نمودند ودرهای آسمان
بگشادند تا دید علی انچه من دیدم وبنگریست انچه من بنگریستم پادشاه عالم مرا گفت بجانب من نگاه کردم حجابها دیدم
برداشته شده علی سر برداشته بامن سخن گفت وحی باوی سخن گفتم خداوند عالم مرا گفت ای احمد علی را وصی تو کردم ووزیر
وخلیفه تو وی را اعلام کن من وی را اعلام کردم در انوقت علی گفت قبول کردم خدا ملائکه را فرمود تا بر علی سلام کردند
عبدالله عباس گفت چون این حدیث از رسول شنیدم دوستی علی با گوشت وخون من آمیخته شد وهرگز دروی شک نکردم
آورده اند که سیاهی را نزد حضرت امیر آوردند که دزدی کرده است فرمود یا اسود دزدی کردی گفت بلی یا امیرالمؤمنین
فرمود یکبار دیگر از تو پرسم اگر اعتراف کنی دست راست ببرم گفت چنان کن یا امیرالمؤمنین شاه مردان بار دیگر
پرسید اقرار کرد امیرالمؤمنین دست راستش ببرید آن سیاه دست بریده با درد دست چکره خون روان رفت وخون از
دستش میچکید ابن کوا بوی رسید گفت یا اسود دست ترا که برید گفت امیر مؤمنان پیشرو روسفیدان وسفیدان وتابان
مولای من ومولای جمله خلقان ووصی بهترین خلقان ابن کوا گفت او دست تو برید وتو مدح وثنای او میگوئی گفت چگونه
نگویم که دوستی او در گوشت وخون من آمیخته است وی دست من بحق برید نه بباطل ابن کوا نزد حضرت امیر آمد وانچه شنیده
بود گفت امیرالمؤمنین گفت ما را دوستان باشند که اگر بناخن پاره پاره شان کنیم جز دوستی نیفزایند ودشمنان نیز
باشند که اگر عسل بحلق شان کنیم جز دشمنی نیفزایند امام حسن را فرمود برو وآن سیاه را بیاور امام حسن رفت
واو را حاضر کرد امیرالمؤمنین فرمود ای اسود من دست تو بریده ام وتو مدح من میگوئی عرض کرد که یا امیرالمؤمنین خدا
مدح وثنای تو میگوید من که باشم که ثنای تو نگویم یا نکنم حضرت امیر دست وی بجای نهاد وردای خود براو افکند ودعا
برانجا خواند گفته اند فاتحه بود درحال دست وی درست شد که گویا هرگز نه بریده اند میثم تمار گفت روزی در پیش
مولای خود امیرالمؤمنین بودم در کوفه وجمعی در خدمت آنسرور بوده که مردی آمد قبای خز پوشیده وعمامه زرد بر سر
بسته وشمشیر قلاده کرده گفت کدام یکست از شما که ولادتش در حرم بوده است ودر اخلاق پسندیده مجمل

و از صفت لازم وی شده است و کدام است از شما که مهر را نصرت کرد و سلطان چه بدو عزیز شد و کارش با عظیم شد
و چنین بعضی اوصاف دیگر را گفت شاه مردان گفت منم یا سعد بن فضل بن الفضل بن ابی الربیع بپرس از من هرچه خواهی
منم شاه مردان منم پناه اند و جلیان منم موصوف بمعروف منم که در همه کتابها وصف من کرده اند منم ق والقرآن المجید
منم نبأ عظیم منم صراط مستقیم منم علی برادر رسول خدا اعرابی گفت بما رسیده است که تو نایب رسول خدایی و حکم زمین
بعد از رسول ترا باشد چنین است گفت آری بپرس آنچه میخواهی گفت من رسولم بتو از نزد شصت هزار مرد که ایشان را عقیمه خوانند
کشته آورده ام که در کشنده وی خلاف کرده اند اگر تو وی را زنده کنی بدانیم که تو حجت خدایی و درین دعوا صادقی
منم گفت حضرت امیر علیه السلام گفت بر شتر سوار شو و در کوچهای کوفه ندا کن که هر که میخواهد ببیند آنچه خدا بعلی بن ابیطالب داده است
که برادر رسول و زوج بتول است باید فردا بنجف آید منم گفت ندا در دادم و نزد حضرت باز آمدم فرمود ای اعرابی را
با جنازه که آورده است بجانب نجف ببر مرده که آنحضرت بجانب بردم روز دیگر حضرت امیر نماز بامداد بگذارد و روی بصحرا نهاد
اهل کوفه بصحرا بیرون شدند حضرت امیر فرمود تا آن جنازه را حاضر کردند سر جنازه را برداشت جوانی بود در سرش با کرش
بریده شاه مردان فرمود چند گاه است که وی را کشته اند اعرابی گفت چهل و یک روز است فرمود کیست که طلب خون وی میکند
گفت پنجاه کس از قوم وی حضرت امیر فرمود که عمش حریث بن حسان وی را کشته چرا که دختر بوی داده بود و وی دختر
عم را رها کرده و زنان دیگر خواسته اعرابی گفت ما بدین سخن از تو راضی نشویم تا کشته را زنده نکنی شاه مردان روی با اهل
کوفه کرد و گفت ای اهل کوفه بقره بنی اسرائیل نزد خدا بزرگتر نیست از علی بن ابیطالب که برادر رسول است پاره از آن بر
کشته زدند که هفت روز بر آمده بود از کشتن خدا وی را زنده گردانید من نیز بعضی از خود برین مرده میزنم که بعضی از
من فاضلترست از آن و پای راست بروی زد و گفت برخیز یا مدرک بن حنظلة بن حسان جوان نشست و گفت لبیک
لبیک یا حجة الله فی الانام والمتفرد بالفضل والانعام حضرت امیر فرمود ترا که کشت گفت عم من حریث بن
حسان فرمود برو به نزدیک قوم خود و ایشانرا خبرده گفت یا امیر المؤمنین نمیروم میترسم که یکبار دیگر
بکشد و تو حاضر نباشی که زنده ام کنی حضرت با اعرابی فرمودند تو برو و گفت یا امیر المؤمنین من نیز میخواهم که در خدمت
تو باشم پس هر دو در خدمت امیر بودند تا که در جنگ صفین شهید شدند امیر المؤمنین فرمود در روایت با ما
باشند در درجه ما المرء مع من احب احب علیا لا ابالی وان نشاء وذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء هو النبأ المکنون والجوهر الذی یجسد من نور من القدس
زاهر وذا المعجزات الراسخات افکها الظهور علی مستودعات السرائر و
وارث علم المصطفی وشقیقه اخا ونظیرا فی العلی الاواصر دوستی با او کن تا حضرت
با او کنند آورده اند که بعد از وفات حضرت امیر معویه ملعون میخواست که دوستان او را از دوستی بگردانند
هر یک را تحفه و هدیه میفرستاد روزی ابو الاسود دئلی را انواع حلواها فرستاد که در میان آن شهد مزعفر بود

ابو الاسود

ابو الاسود دختری داشت پنج شش ساله بود وی از آن حلوا پاره در دهن نهاد پدرش گفت بیفکن که آن
نجاست گفت ای پدر شهد مزعفر چگونه نجاست گفت بلی این را بسبب ما فرستاده است تا ما را از دوستی علی
بگردانند دختر از دهن بیرون انداخت و گفت ایا الشهد المزعفر یا ابن هند علیک تبیع اخنا
ودیننا معاذ الله لیس یکون هذا ومولانا امیر المؤمنینا آورده اند که امیر با جمعی در کوفه
میرفت بخرماستانی رسیدند در زیر درختی نشستند و چند خرما خوردند رشید هجری گفت نیکو خرمایست یا امیر المؤمنین
فرمود یا رشید ترا بر چوب این درخت بردار کنند رشید گفت بعد از وفات حضرت امیر هر روز میرفتم و آن درخت را
غمخواری میکردم روزی آمدم دیدم درخت پژمرده شده گفتم آه اجلم نزدیک شده روز دیگر رفتم دیدم که نصف آن
درخت را بریده ستون چرخ چاهی کرده اند روز دیگر آمد که امیر عبید الله ترا میخواند رفتم چون بدر کوفه رسیدم
آن نصف دیگر درخت در آنجا افکنده دیدم پای بروی زدم و گفتم مرا برای تو آورده اند پس مرا پیش ابن زیاد
بردند آن ملعون گفت بیار آن دروغهای صاحبت را گفتم بخدا که او هرگز دروغ نگفت مرا خبر داد که دست و پای
و زبانم ببری و بردار کنی گفت من دروغ وی را ظاهر کنم دست و پایش ببرم و زبانش را بگذارم پس بفرمود تا دست
و پایش ببریدند و زبانش بگذاشتند و وی را بردار کردند رشید حدیث عظیم روایت میکرد در حق اهل بیت و دوستان
و دشمنان ایشان و میگفت بپرسید پیش از آنکه زبانم را ببرند که مولای من مرا خبر داده است یکی پیش ابن
زیاد ملعون رفت و وی را خبر داد گفت زبانش را ببرند بیامدند که زبان ببرند رشید گفت نه دعوی کرد آن
پسر زن نابکار که صاحبم را دروغگوی گرداند زبان بیرون کرد زبانش را ببریدند رشید شهید شد و به
سعادت رسید که هرگز بشقاوت مبدل نگردد ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون این زمره هرگز اندیشه نبود بلکه تمنای شهادت میکردند چنانکه حضرت امیر فرمود
که والله لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه و جناب امام حسین علیه السلام در روز قتل
در کربلا گفت والله انی لاشوق الی جدی وابی وامی واخی واسلافی من یعقوب
الی یوسف ولی مصرع انا ملاقیه امام حسین فرمود که روزی نزد جد خود رفتم فرمود که مرحبا بک
یا زین السموات والارض ابی بن کعب حاضر بود گفت یا رسول الله بجز تو کسی زین آسمان و زمین باشد فرمود
بآن خدایی که مرا برسالت فرستاده که حسین در آسمان بزرگتر از آنست که در زمین است مرویست که خداوند عالم
چون بهشت را بیافرید بهشت گفت رب لم جعلتنی مساکن الضعفاء والمساکین خدا فرمود تو
راضی نیستی که ارکان ترا بحسنین آراسته گردانم فتبخترت الجنة کما تتبختر العروس من السرور
اگر بهشت آراسته بحسنین است و اگر عرش خدا است حسنین دو گوشواره عرش خواهند بود در روز قیامت
چنانکه وارد شده است که روز قیامت خدا بفرماید تا منبری از نور بر راست عرش بنهند و منبری از نور بر چپ عرش

بریکا حسن شهید و بریکا حسین و عرش بدیشان آراسته شود چنانکه عروس بگوشوار حضرت امیر فرموده
که روزی رسول به حجرهٔ ما درآمد طعامی ساخته بودیم پیش وی نهادیم تناول کرد و چون فارغ شد در ما نگریست
و بگریست گریستن سختی گفتم یا رسول الله حق و جانم فدای تو باد چه چیز ترا بگریانید فرمود آنچه بعد از من با شما خواهند کرد
گویا می نگرم با آن ضربتی که بر فرق تو زنند و محاسن ترا بخون سر تو خضاب کنند و بآن شهید شوی و فرزندم حسن زهر بوی
دهند و بعد از آن زهرش دهند تا جگری پاره پاره شود و حسینم را در کربلا غریب و تنها بعد از آنکه جوانان
و فرزندان وی را بکشند او را بخواری و زاری مانند گوسفند سر ببرند و حرم وی را بغارت ببرند و چرمیان عطله
بدار رسد وای بر آن ظالمان بی رحمان از عذاب خدا خدا از ایشان بیزار است و من از ایشان بیزارم و هر که بود
که هر که زیارت کند شما را و بر مصیبت شما بگرید روز قیامت در موقف بایستم و دستش بگیرم و از اهوال قیامت
بیرون آرم و بنعیم بهشتش رسانم در عیون اخبار الرضا آورده اند که پسر دعبل خزاعی گفت چون پدرم را وفات
احتضار رسید رنگش سیاه شد و رویش سیاه شد من ترسیدم و از خود و مذهب خود نا امید شدم بعد از وفات
وی را در خواب دیدم که پدرم می آید با روی سفید و جامهٔ سفید نیکو پوشیده گفتم ای پدر خدای با تو چه کرد گفت
ای فرزند سیاهی روی من و کرفتگی زبان من از آن بود که در دنیا خمر میخوردم چون مرا در قبر کردند رسول خدا صلعم
آمدند و فرمودند که دعبل توئی گفتم آری یا رسول الله گفت بخوان آن مرثیه که در حق فرزندان من گفته ای من خواندم
لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت وآل احمد مظلومون قد قهروا
مشردون نفوا عن عقر دارهم کانهم جنوا ما لیس یغتفر رسول صلعم بگریست و گفت
نیکو گفته ام شفاعت کرد تا به بخشیدند و این جامهٔ رسول است که از تن خود بیرون کرد و در من پوشانید

موعظه سوره النساء ومن یعمل من الصالحات من ذکر او انثی وهو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة
ولا یظلمون نقیرا عن النبی صلعم انه قال اذا کان یوم القیمة یجمع الله تعالی اهل الجنة صفوفا و اهل النار صفوفا
فینظر رجل من صفوف اهل النار الی صفوف اهل الجنة فیقول یا فلان اما تذکر یوم کذا اصطنعت الیک
فی الدنیا معروفا فیقول یا رب ان هذا اصطنع لی فی الدنیا معروفا فیقول الله عز وجل خذ بیده وادخل الجنة
آورده اند که عبدالله مبارک سالی بحج رفته بود چون بزیارت رسول رفت شبانه در خواب دید که رسول صلعم او را فرمود که بکوفه
رو و بهرام گبر را از ما سلام برسان و بگو که فردای قیامت ترا شفاعت خواهم کرد عبدالله نزد بهرام گبر آمد و گفت از
نیکیها چه کرده گفت دختری چند داشتم و پسری چند داشتم ترا بهلیلی بکردادم گفت بهتر ازین خواهم گفت دختری داشتم از
هم نیکوتر او را زن خود کردم گفت بهتر ازین خواهم گفت زناری چند وقف کردم تا هر که از دین ما بگسلد کشد
یکی از آن برمیان بندد گفت هیچ چیزی کرده که در دین ما خیر بود گفت آری در همسایگی من زن درویشی است کودکان یتیم
دارد شبی عروسی بخانهٔ ما آمد و چراغ درگرفت و برون رفت و چراغ را خاموش کرد بار دیگر آمد و چراغ درگرفت و برفت
و خاموش کرد بارها چنین کرد مرا چیزی در دل آمد در عقب وی رفتم چون در خانه شد کودکانش گفتند مارا چه آوردی گفت
شرم داشتم که از دوست یا دشمن شکایت کنم من دانستم که ایشان محتاج طعام اند از هر چه در خانهٔ ما ساخته بودند
طبقی در نهادم و بدانسرا بردم عبدالله مبارک گفت یافتم آنچه می جستم اکنون بدانکه پیغامی دارم گفت از که گفتم از محمد مصطفی
و ترا سلام میرساند و میگوید فردای قیامت ترا شفاعت خواهم کرد بهرام بگریست و گفت یک چیز در دین شما ضایع نمیکنی
که عمر ضایع کردم اسلام عرضه کن عبدالله مبارک اسلام عرضه کرد بهرام گبر مسلمان شد آورده اند که ابو ایوب انصاری اعرابی را
دید بر سر تربت رسول که میگفت خداوندا بحق این تربت که مرا چهار هزار درهم بده ابو ایوب گفت این چه دعاست
که میکنی گفت من از رسول شنیدم که هر که بر سر تربت من دعا کند و از من چیزی خواهد خدا او را بدهد مراد این چهار هزار درهم را چه
میکنی گفت هزار درهم میخواهم بعوض خود دهم و هزار درهم زن کنم و هزار درهم نفقه کنم و هزار دینار اسب و سلاح
خرم و در راه خدا جهاد کنم ابو ایوب با غرادشت بدو دوازده هزار درهم بفروخت و چهار هزار درهم با عرابی داد و
هزار درهم بهمسایگان داد و چهار هزار درهم بدرویشان داد و آن روز روزه داشت نقدی نکه بود که افطار
کند چون بنماز شب برخاست کیسه دید در پیش محراب نهاده و بر هر یکی نوشته که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه
بدانست که خدا از برای او فرستاده است سر کیسه ها بگشاد در هر یکی چهار هزار دینار زر بود و رقعهٔ دید که بروی نوشته
که بدوازده هزار درهم در راه ما صرف کردی دوازده هزار دینار برت فرستادیم و در بهشت دوازده هزار کوشک بنا کردیم
چون با خلاص کردی از تو پذیرفتیم انما یتقبل الله من المتقین روزی سائلی سؤال میکرد امام حسن عم حاضر بود
فرمود میدانید چه میگوید میگوید رسول الله از ذریت شما ام اگر چیزی میدهید برای شما بگیرم و الا جای بروم و اگر نمیدهید دست تهی بجای
جا روم آورده اند که نیکی را دست تنگی پدید آمد وی را گفتند پیش حسین بن علی رو اگر در خزانهٔ وی چیزی نبود آنکه

خواهی تبود دیرش امام حسین رفت سؤال کرد امام حسین خزانه دار را فرمود که هزار دینار بیرون آورد خزانه دار بیرون داد مرد
بنشست دیگری از آن جمله بیامد و خزانه دار گفت بر خیز و خزانه را بنگر چه نقود است آمد و گفت آنچه بود از دینار امام حسین گفت راست
بگو بید جمیع آن مال را بیاورند در عوض آبروی مرد بدهند امام حسین ... هزار دینار دیگر نبود ... و در دست ... مصیع بردند دو
هزار دینار بیرون آورد و بوی داد و فرمود این هزار دینار اول از برای سؤال بود و هزار دینار دوم از برای آبروی تو دادم و بار سیم
از برای آنکه پیش ما آمدی و از ما سؤال کردی ... پیش ... آورده اند که نزد رسول ص بودی با یاران کرد و گفت دوش
کدام یک از شما خود را از برادر مؤمن پنهان داشته است تا شرمش باید بعد از آن کار ساخته است حضرت امیر عرض کرد
یا رسول الله فرمود که پنهان تو بودی یا علی یاران را خبر ده تا بتو اقتدا کنند اگر چه مجلس از مشرق تا مغرب بتو باشد
شنید شاه مردان گفت یا رسول الله دوش میگذشتم مردی از انصار دیدم که بر سر نخلها پوستهای خرزه و خار
بر می چید دانستم که گرسنه است خواستم که مرا نه بیند و خجل و شرمسار نگردد بازگشتم و بخانه آمدم و دو قرص که از برای
افطار خود مهیا کرده بودم پیش وی بردم و گفتم این قرصها را بستان و هرچه ترا از طعام و میوه آرزو بود به
غیر آن چیزها ره از وی بشکن خدا آن پاره قرص را بدل بآن چیز کند که تو آرزو داری چون بوی دادم شیطان
مرا وسوسه کرد که این قرصهای بابرکت که باین مرد دادی شاید که او منافق باشد با شیطان جهاد کردم و گفتم
اگر او از اهل آن نباشد من از اهل آنم و از خدا بخواهم ... گردانم پس گفتم خداوندا بجاه محمد و آل که او را مؤمن
مخلص گردان آنمرد را دیدم که بر روی در افتاد و سجده کرد گفتم ... گفت یا علی در دل شک و شبهه بود این زمان حجاب
بر داشتند و دوزخ و بهشت را بر من عرض کردند و آن شبهه از دل من بیرون شد رسول فرمود یا علی خدا ترا بمقدار هر پاره از آن
قرصها درجه در بهشت کرامت کرد بزرگتر از دنیا هر چه در اوست و بشورد در قیامت جدا کند مؤمنان را از کافران و
منافقان را از مشافقان و پاکان را از ناپاکان و رسول ص فرمود که یا علی برادر منی و وزیر منی و بهترین کسی که میگذارم بعد از خود که
قرض من بگذارد و وعده من راست کند ... مرویست از امام حسین ع که چون رسول بدار بقا رحلت کرد امیر المؤمنین ع ندا
در داد که هر که نزد رسول ص وعده است یا دینی است بیاید و از من طلب کند پس هر که می آمد هر قدر درم و دینار میخواست بیرون
می آورد و بآنکس میداد خبر بعمر رسید ابو بکر را گفت تو نیز ضامن وعده و دین رسول شو ابو بکر نیز بقول عمر ندا در داد و خبر
بشاه مردان رسید گفت زود بود که بر آنچه کرد پشیمان شود روز دیگر ابو بکر با جماعتی از مهاجر و انصار نشسته بود
اعرابی از در در آمد و گفت کدام یک از شما وصی رسول است اشاره به ابو بکر کردند گفت تو یی وصی رسول گفت آری گفت
بیار آن هشتاد اشتر که رسول از برای من ضمان کرده است ابو بکر بعمر نگریست عمر گفت از وی گواه طلب کن اعرابی حیران
باشند اعرابی گفت بخدا که تو وصی رسول نیستی سلمان وی را پیش حضرت امیر برد حضرت امیر را چون چشم بر
اعرابی افتاد گفت تو و اهل تو اسلام آورده اید گفت گواهی میدهم که تو یی وصی و خلیفه رسول شرط این بوده است
میان من و میان رسول آری اسلام آورده ایم حضرت امیر ع امام حسن را فرمود که تو و سلمان با این اعرابی بفلان
وادی روید و ندا کنید که یا صالح یا صالح چون ترا جواب دهد بگو که امیر المؤمنین ترا سلام میرساند و میفرماید که آن
هشتاد اشتر که رسول از برای اعرابی ضمان کرده است بیار ایشان بآن وادی شدند و امام حسن آواز داد گفت لبیک
لبیک

٨٥٦

لبیک یا ابن رسول الله امام حسن ع پیغام رسانید آواز آمد که سمعاً و طاعةً در حال زمام ناقه از زمین
بر آمد امام حسن آنرا گرفت و بدست اعرابی داد و گفت بکش وی میکشید و ناقه بیرون می آمد بآن صفت که
اعرابی گفته بود تا هشتاد تمام شد اعرابی صدا بکلمه شهادت بلند کرد و گفت من مثلك یا امیر المؤمنین
و دعا و ثنای فراوان بگفت و برفت در سوره حم ویوم یحشر اعداء الله الی النار فهم یوزعون حتی
اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون وقالوا
لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء وهو خلقکم اول
مرة والیه ترجعون وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم
ولا جلودکم ولکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون وذلکم ظنکم الذی ظننتم
بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین در شهادت جوارح سه قول است یکی آنکه خدا دهان و کام و زبان
ایشان ایجاد کند و بعد از آن ایشان را ملجا سازد باعتراف نمودن و گواهی دادن بر صاحب خود دویم آنکه ایجاد کلام
کند در ایشان مانند ایجاد کلام در درخت زیتون سیم آنکه ظاهر سازد در آنها علامتی که دلالت کند بر آنچه کسب کرده
بآنها و در روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ و دست راست بود مرویست که بنده مؤمن باید بروز ... از
خدا رسد که گویا شرفست بر دوزخ و بروز ... برحمت او امیدوار باشد که گویا از اهل بهشت است پس این آیه را تلاوت نمود
و فرمود که خدا نزد ظن بنده خود است اگر ظن او بخیر است خیر باو میرسد و اگر بدست او را بشر ای بد میدهد عن النبی صلعم
انه قال حسن الظن من حسن العبادة و نیز فرموده که ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث عن النبی صلعم
انه قال ولا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله فان قوما اساؤا الظن بالله فاهلکهم پس این آیه را خواند
ذلکم ظنکم الذی

وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ
عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ از وهب منبه مرویست که در میان
نکه وظایف در یکروز از صبح تا چاشت هفتاد پیغمبر از گرسنگی مردند مرویست که پیغمبری مدت سی سال از گرسنگی
و عریانی و تشنگی بدرگاه الهی شکوه کرد بعد از این مدت خطاب رسید که ای پیغمبر من اهل شکوه و مدت نشستم می
خواهی که لوح محفوظ را بسبب تو تغییر دهم از روز اول صلاح حال ترا در این دانستم بتو دادم قسم بعزت
و جلال خودم که اگر ابد دفعه شکوه کرده لباس پیغمبری را از بر تو میکنم و هر آینه میپوشم ترا لباس مذلت و خواری
در معارج آورده که روزی رسول خدا بخانه فاطمه درآمد پرسید که ای دختر چگونه میگذرانی گفت ای پدر بزرگوار من و فرزندان من
روزیست که از طعام دنیا نچشیده ایم حضرت دست برآورد و دعا کرد که اللهم انزل علی فاطمة وآل محمد مائدة کما انزلت
علی مریم ابنة عمران بعد از آن فرمود که ای فاطمه در مخدع خود درآی و نگاه کن که چه می بینی رفت و حسنین از
عقب مادر دویدند کاسه دیدند مکلل بجواهر در آن کاسه ترید و قطعه گوشت پخته بر بالای آن نهاده و از وی بوی
مشک میدمید فاطمه کاسه را بیرون آورد و پیش پدر نهاد حضرت فرمود که کلوا باسم الله پس رسول و داماد
و دختر و هر دو سبط از آن طعام تناول فرمودند و در روایتی هست که مدتی آن طعام در خانه اهل بیت بود و چاشت و شام
میخوردند و ذره کم نمیشد روزی امام حسن ع از خانه بیرون آمد و لقمه از آن گوشت در دست داشت زن یهودیه از او پرسید
شما را این گوشت از کجا رسید امام حسن فرمود که این را از عالم غیب با ما حواله کرده اند یهودیه درخواست که قدری بمن ده شاهزاده
دست دراز کرد تا آن لقمه در دست آن زن نهد آن را از دستش در ربودند و کاسه را از خانه بالا بردند حضرت فرمود که اگر اظهار
این معنی نمیشد این طعام مدت حیات انقطاع نمی یافت در بعض تفاسیر آمده که روزی رسول ص بخانه فاطمه درآمد و گفت که از
خوردنی هیچ در خانه تو هست که پدرت سه روزست که طعام نخورده و در حجرات طاهره هم هیچ نبوده فاطمه گفت یا ابتاه من نیز
همین حال واقع است حضرت از آنجا بیرون آمد و فاطمه آغاز دعا کرد که الهی از غیب طعامی برسان مقارن دعای فاطمه کسی
بر در حجره زد و خادمه فاطمه بیرون رفت کسی را دید که هرگز ندیده بود دو تا نان و قدری گوشت بوی داد که هدیه بهشت است بر
و بفاطمه رسان و چون آن تحفه را بیاورد و نزدیک فاطمه نهاد و سر پوشید و امام حسن را بطلب پدر روان کرد در راه
آنست که کاسه خالی نزد آنحضرت نهاده بود چون دعا کرد و دید که بکار رسید از آن جفنه بر می آید نیک نظر کرد از امتلا دید
از طعام سر آن را پوشیده و امام حسن را از پی پدر فرستاد با اندک زمانی خواجه کونین بحجره مادر سبطین رسید و بنور قدوم خود
منور گردانید فاطمه کاسه طعام پیش آورد و بخدمت ایستاد چون رسول سرپوش برداشت ظرفی دید پر از نان و گوشت
فاطمه از مشاهده آن متحیر شده و از حقیقت آن بتقدیم رسانید خواجه عالم فرمود یا فاطمه أنّى لكِ هذا فاطمه گفت
هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ رسول گفت حمد خدایی را که ترا شبیه زنان بنی اسرائیل بمریم بنت
عمران مانند گردانیده که هرگاه زکریا نزد او آمدی طعام بهشت نزد او دیدی از او پرسیدی که یا مریم أنّى لكِ هذا میگفت

رضی عنها انته پس رسول فرمود تا علی و حسنین را حاضر کردند و مجموع از آن مائده تناول نموده سیر شدند و نصیب هر یک از
ازواج طاهرات فرستادند راوی گوید که همه اهل بیت و متعلقان از آن خوردند محفوظ گشته همچنان آن کاسه مجموع
مملو بود پس فاطمه همه بیچارگان از آن طعام اطعام نمود مرویست که روزی رسول به خانه فاطمه در آمد دید که فاطمه ملول و محزون
نشسته و گریه از وی بر سید که چرا میگریی گفت یا رسول الله بر سبیل حکایت نه از روی شکایت میگویم امروز سه روزست که در
منزل ما طعام نیست و حسن و حسین مطاق شده اند و از غایت جوع میگریند اگر از ایشان کریه می آید حضرت امیر
میگریست و ما از شما پنهان میداشتیم اما امروز از حسن و حسین سخنی شنیدیم که طاقت ما طاق شد امام حسن با امام [illegible]
میگفت که ای برادر هیچ کودک چنین گرسنه باشد که ما هستیم جهان در چشم من تاریک شد ای پدر چگونه اگر بنده به جد
خود در مناجات خواهد گستاخی کند عجب باشد رسول فرمود که ای فرزند خدا گستاخی بندگان را دوست میدارد فاطمه بجای
رفت و دو رکعت نماز بگذارد چون از نماز فارغ شد مناجات کرد که الهی اگر ترا با حضرت پدرم سر هست که با او میگوئی
أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي مرا طاقت آن سر نیست با مرا طاقت ده یا از این اندوه رهایی بخش
این بگفت و خوابش برد بعد از آن بهوش شد جبرئیل آمد که یا رسول الله بر خیز ببین چیست گفت نان فاطمه گرسنه بکار او
آورده او را دریاب رسول بیامد و فاطمه را افتاده دید بنشست و سر فاطمه را برداشته در کنار خود نهاد بوی گیسوی بسیار
رسید بهوش آمده بر خواست و سر در پیش افکنده بایستاد رسول دست بر سینه وی نهاد و گفت خدایا دیر از [illegible] این درد را
فرمود که بعد از این دعا هرگز گرسنه نشدم امتحانات و ابتلاء خداوند عالم نسبت به پیغمبران و اولیاء بیشتر از بندگان دیگرست بعضی را مبتلا
میکند بخوف از پادشاهان و اهل ظلم و بعضی را مبتلا میکند بگرسنگی چنانکه مذکور شد و بعضی را مبتلا میکند به برطرف شدن اموال
در دریا و صحرا و بعضی را مبتلا میکند بآزارها و نقصان در بدن چه کشتن و چه غیر کشتن مانند حضرت ابراهیم که ببر
او را امتحان کردند بسوختن و بگرسنه او را امتحان کردند بفرزند قربان کردن اما امتحان سوزانیدن ابراهیم چنین
روایتست که وارد شده که نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوار آن شصت ذرع بود و قریب یک هیزم
جمع میکردند آنرا پر ساختند و روغن بسیار بر آن همه ریختند و آتش بر آن زدند و ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند که
در آتش اندازند فریاد از فرشتگان برخواست و زمین و آسمان و وحوش و طیور بگریه در آمدند ملائکه گفتند خدایا از شرق
غرب عالم همین یک آدمیست که ترا بوحدانیت میشناسد میخواهند ویرا بسوزانند ما را دستوری ده او را مدد نمائیم خطاب رسید
نزد یک وی روید اگر از شما مدد طلبد اعانت وی کنید اول ملک الریاح بیامد و سلام کرد ابراهیم گفت تو چه کسی گفت من
میکائیل گفت من فرشته ام که موکل بر بادم آمده ام که ترا مدد کنم اگر فرمایی لشکر باد را امر کنم تا تمام جمرات آتش را بردارند و در خانهای
نمرودیان افکنند و هم را بسوزانند ابراهیم گفت نمیخواهم که در این پناه بغیر خدا برم و همچنین فرشته موکل ابر آمد و گفت اگر امر کنم
تا قطرات باران بر آتش افشانند و آتش افروخته نشود ابراهیم گفت من هم خود را بحق واگذاشته ام و فرشته که موکل بر کوههاست
پیش آمد و گفت یا خلیل الله حکم فرما تا کوههای بابل را بر سر نمرودیان فرود آرم و همه را در زیر کوهها ببندم ابراهیم گفت که
نمیخواهم که بغیر حق را در هم مددکار باشد فرشته که موکل است بر زمین آمد و گفت ای خلیل طبقات زمین مأمورند اجازت ده
تا زمین را گویم همه نمرودیان را فرو برد ابراهیم فرمود خَلُّوا بَيْنِي وَبَيْنَ حَبِيبِي تا هر چه خواهد کند و در آخر جبرئیل آمد که
ابراهیم از منجنیق جدا شده بود و بحظیره آتش نزدیک شده نعره زد که یا خلیل الله أَلَكَ حَاجَةٌ ابراهیم فرمود حاجت دارم
اما بتو ندارم جبرئیل گفت با آنکس که داری بخواه ابراهیم گفت عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي مرویست که چون جبرئیل

باری

باری گفت با آنکس که حاجت داری چرا نمیگویی ابراهیم گفت چون دوست سوختن دوست خواهد رستن روی نیست
بمجرد خطاب رسید که چون دوست دوست را خواهد سوختن نه اینست در توقف خطاب رسید با آتش که یا نارُ کُونی
بَرْداً وَسَلاماً عَلی اِبْراهیمَ ای آتش چون خلیل ما بالکلیه از طبیعت خود بیرون آمد تو هم از طبیعت خود بیرون آی و سرد
و سلامت شو بر ابراهیم از ابن عباس مرویست که اگر سلاماً را ذکر نفرمودی ممکن بودی که ابراهیم از شدت سرما هلاک شدی
القصه ابراهیم چون بمیان آتش رسید فی الحال آتش فرو مرد و گویند آتش گل و سبزه ابوحنیفت و جهل اسحق [illegible]
و در حوالی او گل و نرگس بر دمید و چشمه آب شیرین پدید آمد و جبرئیل پیراهن و بالشی از بهشت بیاورد بالش را در زیر سر
انداخت و پیراهن را در او پوشانید و هفت روز با ابراهیم در آنجا بسر برد و ابراهیم در آنوقت نوزده ساله بود
و دیگر از جمله ابتلا و امتحان حضرت ابراهیم قربان کردن حضرت اسمعیل بود چنانکه خدا در قرآن مجید خبر میدهد
فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ
افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ
أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ
وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ در روضه آورده که خدا اسمعیل را از هاجر با ابراهیم ارزانی فرمود و بحکم خدا هر دو را از زمین شام
بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت تا وقتیکه ابراهیم از شام بدیدن او آمد در آنوقت سیزده ساله شده بود روزی
شکار باز گشته بود خلیل بر سر راه او نشسته بود چون نظرش بر اسمعیل افتاد رخسار او دید چون گل شکفته و عذار
از ماه دو هفته مهر پدری در حرکت آمد غیرت آلهی سلسله محبت را از تحرک ساخت چون شب هشتم ذیحجه رسید ابراهیم بعد از وظیفه عبادت
بخواب رفت در خواب یا وی ندا کردند که ای خلیل دعوی محبت ما میکنی و مهر فرزند در دل خود راه میدهی اگر راستی [illegible]
تیز فرزند عزیز خود را در راه ما قربان کن ابراهیم از هیبت این خواب بیدار شد و همه روز در اندیشه این خواب بود که آیا این خواب
رحمانیست یا وسوسه شیطانیست باین سبب این روز را ترویه خوانند و چون شب عرفه شد باز همان واقعه دید و [illegible]
که این خواب رحمانیست باین سبب این روز را عرفه خوانند گویند که خدا در جهان [illegible] او خطاب نموده بود که
هر گاه در خواب ترا امر کنم که فرزند خود را قربان کن بآن قیام نمای چون ابراهیم این واقعه را دید صبح روز نحر با هاجر گفت که
فرزند خود را لباس فاخر بپوشان که او را بمهمانی دوستی میبرم پس هاجر جامه نو در او پوشانید و چشمهایش را سرمه کرد و روی
و موهایش را شست و شانه کرد و ببوسید و ببوئید و گفت ای جان مادر نمیدانم که ترا بکدام مجمع میبرند که بسوی تو ادب [illegible]
میشنوم ابراهیم هاجر را گفت که کارد و ریسمانی بیار تا با خود همراه برم هاجر گفت بمهمانی میروی کارد و ریسمان چه میکنی خلیل گفت شاید
قربانی اتفاق افتد بکار در رسن قربان کردن مشکل است پس خلیل و اسمعیل هاجر را وداع کرده روانه شدند و دست
در آنوقت ابلیس لعین بر این قضیه مطلع شد با خود گفت وقت آنست که مکری سازم و بنای خاندان خلیل را براندازم پس
با خود قرار داد که از ابراهیم قوت شکیبایی کم است اول بوسوسه هاجر پردازم پس بصورت پیری نزد هاجر آمد و گفت ای [illegible]
نمیدانی که خلیل اسمعیل را کجا میبرد گفت بمهمانی میبرد گفت بمهمانی نمیبرد بلکه بقربانی میبرد دیدیت [illegible] او [illegible]
میبرد هاجر گفت ای پیر خرف شده عجب اگر تو ابلیس نباشی پدر چگونه خلیل پسری چون اسمعیل را بکشد [illegible]
سبب آن گفت ادعای او آنست که خوابی دیده و خدا او را چنین فرموده که فرزند خود را در راه ما قربان کن هاجر گفت

[illegible]

خلیل دروغ نگوید و چون فرمان حضرت هزار جان هاجر و فرزندان او فدای چه در راه یاد ابلیس از هاجر نومید شده نزد خلیل آمد
و گفت ای ابراهیم شنیدم که هزار جان فدای اسمعیل شود تو میخواهی که او را قربان کنی در تربیت بابت ملامت ابراهیم دانست که شیطانست
تیر استعاذه بر کمان لا حول نهاده بجانب دیو فکند او منزجر شد و گفت ای ابراهیم خواب شیطانی است از نه حد …
پسر را قتل فرزند میکند ابراهیم گفت تو شیطانی و ترا بر انبیا دستی نباشد و خواب من رحمانیست و در فرمان او هیچ …
گفت ای خلیل خدا دوست چگونه باری دهد که بدست خود چنین فرزندی را هلاک کنی ابراهیم بغضب آمد و گفت ای مردود …
زنده که مرا در آتش می افکندند جبرئیل که از مقربان درگاه است بآزمایش خواست که توکل مرا از دوست بگرداند نتوانست …
و پس ترا چه رسد این راهی میخواهی که مرا او سوسه از راه ببری تو این بجلال ذو الجلال که اگر مرا از مشرق تا مغرب فرزند بفرمایند قربان
… که همه را بدست خود بکشم بیک تیغ … تیغ بکشم و هیچ باک ندارم از ابن عباس مرویست که ابراهیم چون
در این جمره دنیا رسید شیطان آمد که او را از قصد باز دارد هفت سنگ بر او انداخت از آنجا بجمره دوم رفت باز شیطان …
هفت سنگ دیگر بر وی انداخت و چون بجمره عقبه رسید آنجا نیز بر او ظاهر شد هفت سنگ دیگر بر وی انداخت و بواسطه این رمی …
… سنت شد و چون ابلیس از وسوسه خلیل محروم شد پیش اسمعیل آمد و گفت هیچ میدانی که پدرت ترا کجا میبرد
گفت بمهمان دوستی میبرد گفت غلط کرده ترا بمهمانی نمیبرد بلکه بقربانگاه میبرد و میگوید که خدا مرا در خواب گفته که فرزند خود را
قربان کن اسمعیل گفت ای پیر اگر فرمان حضرت عزت است هزار جان اسمعیل نثار امر جلیل و فدای خاک خلیل باد ابلیس گفت
ای پسر تو تحمل تیغ تیز نیاری از پیش پدر بگریز اسمعیل گفت از این سخن درگذر که من سر از فرمان حق نپیچم ابلیس دیگر مبالغه کرد
ابراهیم مقداری راه در پیش بود اسمعیل گفت ای پدر این پیر گمراه مرا میرنجاند خلیل گفت ای فرزند آن ابلیس است سنگی چند براو بزن
اسمعیل سنگی چند بجانب او انداخت و گفت ای لعین … که سه بار گردن کشیدی طوق لعنت برگردنت باد چون …
گویند پسر بیا تا گردن بنهم … که کان صادق الوعد محروم ماند شیطان نیز اینجا کار نساخت فلما بلغ معه السعی
چون ابراهیم در منی قرار گرفت اسمعیل را در پیش خود نشاند و کارد و رسن را از آستین بیرون آورد و بر زمین نهاد و گفت ای
فرزند هیچ وصیتی داری که بجا آورم گفت ای پدر سه وصیت دارم اول آنکه وقت کشتن دست و پای مرا محکم ببند ابراهیم گفت …
نزد خدا میروی و جزع میکنی گفت ای پدر جزع نمیکنم اما این وصیت بجهة دو معنی است یکی آنکه زخم کارد چون ببدن من رسد مبادا
دست و پای زنم و بدین سبب نام مرا از جریده صابران محو کنند دوم آنکه حرمت تو بر من واجبست شاید که در وقت اضطراب
دست و جامه تو بخون آلوده شود و به این بلا داد از ارباب عقوق گردم و این عین عصیان است ابراهیم این وصیت را
قبول کرد و گفت دیگر چه وصیت داری اسمعیل گفت وصیت دیگر آنست که بوقت قربان کردن روی مرا بخاک نهی و در این
وصیت نیز دو چیز ملاحظه کرده ام یکی آنکه حضرت عزت خواری بندگان را دوست میدارد و چون روی مرا بر خاک بیند بنظر رحمت
در من نگرد و دیگر آنکه تعلق خاطر پدران بمحبت فرزندان بسیار است میترسم که در حال تیغ راندن نظر تو بر روی من افتد
و شفقت پدری در حرکت آید و در فرمان حق تاخیری واقع شود و آن تاخیر عین تقصیر باشد ابراهیم را در این حال رقت آمد
و گفت این وصیت را نیز قبول کردم وصیت سیم کدام است اسمعیل گفت ای پدر میدانم که چون تو بخانه روی … مادرم …
و مادر فراق دیده چون مرا همراه تو نه بیند بجوشد و آغاز گریه و زاری نماید درخواست من آنست که با وی درشتی نکنی که فراق
فرزندان بر مادران دشوار باشد و او را دلداری داده سلام من باو برسانی و بگو که اسمعیل گفت ای مادر مرا بحل کن و در فراق
من صبر کن که خدا صابران را دوست میدارد و چون این فرزند بدیدار تو خو کرده توقع دارم که پا از سر خاکم باز نداری و دیگر ای

پدر

پدر همنشینان محله و اهل مکتب را از من سلام برسان و بگو که اسمعیل از شما توقع دارد که هرجا که جمع شوید از تهلیل این غریب
بخواطر بیارید و هر جا که تشنه بینید باشکی و آهی مرا یاد کنید ابراهیم نیز این وصیت را قبول کرد و بدل قوی دست و پای اسمعیل
بربست در اینوقت خروش از ملأ اعلی برآمد و ملائکه بنظاره ایستاده در حال پدر و پسر و تسلیم ایشان میگریستند و میگفتند
یارب چه بزرگ بنده ایست ابراهیم که او را برای تو در آتش افکندند باک نداشت و اکنون برای رضای تو فرزند را قربان میکند
و هیچ … ایشان خطاب کرد که ما او را خلیل خود کرده ایم و جام محبت خود را باو نوشانیده ایم و راه گلستان
محبت از خار ابتلا و محنت خالی نیست فلما اسلما و تله للجبین پس آن هنگام که پدر و پسر گردن نهادند حکم خدا را
و بیفکند ابراهیم پسر را بر پیشانی او را بر زمین و تیغ تیز را بر حلق او نهاد در روایت آمده که هفتاد بار کارد را کشید
ذره از گوشت و پوست او را نبرید ابراهیم در غضب شده کارد از دست بیفکند بقدرت الهی کارد با وی بسخن درآمد و گفت
الخلیل یأمرنی بالقطع والجلیل ینهانی ابراهیم خلیل میگوید ببر خداوند جلیل میگوید مبر من آن میکنم که خدا میفرماید در روایت آمده که
صحیفه مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل ظاهر کرد تا کارد را از بریدن باز داشت و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی
المحسنین در بعضی تفاسیر آورده اند که ابراهیم در خواب دید که پسر خود را میکشت اما اثر خون پیدا نشد و چون در بیداری همان
صورت واقع شد خدا فرمود که ای ابراهیم خواب خود راست کردی … از دست و پای او بردار بدرستیکه ما همچنان جزا میدهیم نکو
کاران را و غم را بفرح مبدل میکنیم بدرستیکه این امتحان آزمایش است هویدا در اخبار آمده که در حینی که ابراهیم اسمعیل را ذبح میکرد
فرشتگان را تعجب آمد از آن امر و متحیر بودند و میگفتند که آیا ابراهیم سخی تر است یا آنکه فرزند را قربان میکند یا اسمعیل سخی تر است
که برضای خود جان در میبازد و بزبان خلیل میگفتند که جوانمردی من اینست که فرزند عزیز خود را برای دوست قربان میسازم
و بزبان اسمعیل میگفتند که من سخی ترم که جان عزیز دارم و در راه دوست فدا میسازم اما جلیل فرمود که من سخی ترم
از هر دو که ناکشته را از برای ابراهیم کشته حساب میکنم و ناخواسته از برای اسمعیل فدا میفرستم ای جبرئیل برو و فدا ببر و ابراهیم
بگو که خواب خود راست کردی ابراهیم متحیر ایستاده بود که جبرئیل در رسید و گوسفندی از بهشت بیاورد چنانکه فرمود و فدیناه
بذبح عظیم بزرگ جثه یا بزرگ مرتبه چه مرسل آن ملک جلیل بود و رسول جبرئیل و مرسل الیه ابراهیم خلیل جبرئیل او را
از نزد ملک جلیل آورد و گفت ای خلیل بزرگوار حضرت عزت ترا سلام میرساند و میگوید که رسن را از دست و پای اسمعیل
بردار و بر دست و پای این گوسفند ببند و آنرا قربان کن پس ابراهیم رسن را بر دست و پای گوسفند ببست و گفت
ای فرزند جبرئیل سلام ملک جلیل را بتو آورده و میگوید که حضرت عزت میفرماید که ای اسمعیل به تیغ بلا صبر کردی
دست بدعا بردار و هر چه مراد تست بخواه تا بتو بدهیم اسمعیل دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا …
… پیغمبر تو … باشد در دم آخر زبان او را بکلمه توحید گویا کن و گناهان ایشان را ببخش جواب آمد
… اسمعیل مرادت بر آوردیم و گناه کاران ترا بخشیدیم در عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا منقولست
که چون حق تعالی گوسفند از برای فدای اسمعیل فرستاد ابراهیم او را ذبح کرد بخاطرش رسید که کاش فرزند خود را بدست خود
قربان میکرد بهتر بود خدا وحی فرستاد که ای ابراهیم از جمله خلقان کرا دوستتر داری عرض کرد که خدایا خلقی نکرده که از دوست
… باشد بسوی من از حبیب تو محمد … خطاب رسید که او را دوستتر داری یا جان خود را عرض کرد که خدایا بلکه او را از جان خود
دوستتر دارم باز خطاب رسید که فرزند او را دوستتر داری یا فرزندان خود را عرض کرد که فرزندان او را از فرزندان
خود دوستتر دارم باز خطاب رسید که آیا کشته شدن فرزندان او در دست دشمنان بر دل تو المناکتر است …

یا کس من تو بره تو خود را بدست خود در راه رضای من کوفت خدا بلکه تشنه شدن فرزندان او بر دست حسین
زار و اهیهٔ منزه برو زه من آمد و مرد رسید که ابراهیم یکی از فرزندان او که حسین نام دارد شهید بجواری در بیابان غریب
و تنها و کرسنه و تشنه در دشت کربلا شربت شهادت بچشانند ابراهیم چون این را شنید قطرهٔ اشک از چشم
او بچکید خطاب آمد که ای ابراهیم ثواب کریستن تو بر حسین برابرست با ثواب آنکه فرزند خود را در راه ما قربان کنی

سوره شوری

موعظه ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء انه بعباده خبیر بصیر
فی الحدیث القدسی ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الغناء
ولو افقرته لافسده ذلک وذلک لانی ادبر عبادی لعلمی بقلوبهم آورده اند که حضرت موسی ع روزی جمعی از اطفال را دیدند که
در کنار حوضی بازی میکردند برهنه شدند و داخل حوض کردیدند و آب بر یکدیگر می پاشیدند و در کنار حوض یک طفل کوری نشسته بود که بسبب کوری نمیتوانست
با اطفال بازی کند حضرت موسی عرض کرد که خدایا سبب چیست که این طفل کور شده است خطاب رسید که ای موسی من صلاح این طفل را در
کور بودن میدانم با جهة کور کرده ام او را و اگر او بینا میبود از او فساد بسیار بعمل می آمد اما ای موسی اگر میخواهی شفیع او شو تا او را بینا کنم
پس خدا بدعای موسی چشم او را بینا کرد همینکه خود را بینا دید دفعهٔ برهنه شد و داخل حوض شد و یک طفلی را از قفا و سر او را در زیر آب
کرد و آنقدر نگاه داشت تا آن طفل در زیر آب فوت شد چون موسی چنان دید کفت خداوندا حکمت تو راست که آنچه مصلحت میدانی میکنی

موعظه سوره النساء ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم وکان الله شاکرا علیما مرویست از
حضرت صادق ع که خدا وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر منست موسی گفت خداوندا چگونه شکر
کنم ترا چنانچه حق شکر تست و حال آنکه هر شکری که ترا کنم آن شکر هم نعمتیست از نعمتهای الهی خطاب رسید که ای موسی
الحال شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از منست و از شکر عاجزی از حضرت امام محمد تقی ع منقولست که سلمان روزی
ابوذر را بخانه خود طلبید و دو گرده نان نزد او حاضر کرد ابوذر نانها را بدست میگردانید و نظر میکرد سلمان گفت ای
ابوذر برای چه نظر میکنی گفت میخواهم ملاحظه کنم که خوب پخته است سلمان در غضب شد و گفت بسیار جرأت میکنی که نعمت
الهی را سبک میشماری والله که درین نان عمل کرده است آبی که در زیر عرش است و ملائکه عمل کرده اند تا آن
آب را بباد داده اند و باد آنرا در ابر ریخته و ابر در ان کار کرده تا آنرا بر زمین باریده و رعد و ملائکه در ان عمل
کرده اند تا بجاهای خود قطرهای باران را گذاشته اند و درین نان زمین و آهن و چوب و حیوانات و آتش و هیزم
و نمک بکار رفته و در ان عمل کرده آنچه در ان دخل دارد احصا نمیتوان نمود پس چگونه تو این شکر را میتوانی کرد
ابوذر گفت از سخن خود توبه کردم و استغفار مینمایم و عذر ترا نیز میخواهم و فرمود مرتبه دیگر سلمان ابوذر را ضیافت
کرد و پاره نان خشک آورد آخر بهته نمک حسینی را گرد و گذاشت آیه آورده اند که در بنی اسرائیل درویشی بود صالح
روزی فرشته پیش وی آمد که خدا شما را نعمتی کرامت کرده است در جوانی میخواهید یا در پیری گفت با عیال خود
مشورت کنم عیالش گفت در جوانی اختیار کن که نعمت در جوانی خوشتر باشد در جوانی اختیار کرد خدا دنیا بر وی
ایشان بگشاد و ایشان نیز در خیرات کوشیدند و بتعمیر مسجدها و پلها قیام نمودند و بنفقه درویشان و مسکینان
و یتیمان اشتغال نمودند چون ایام جوانی بلند شد آن فرشته باز آمد که ایام جوانی و نعمت گذشت پیری و درویشی را آماده
باشید مرد غمناک بخانه آمد و زن را خبر داد زن گفت فرشته را بگوی که حق تعالی بچنین معامله معروف و مشهورست
او میداند که ما درین نعمت شاکر بوده ایم و زندگانی نه چنان کرده ایم که مستحق زوال نعمت باشیم آمد و باز گفت فرشته
گفت راست میگوید خدا این نعمت بر شما باقی گذاشته است تا زنده باشید که شما درین نعمت شاکر استید

في سورة الجاثية مَن عَمِلَ صالحاً فلِنَفسِهِ ومَن أساءَ فعليها ثُمَّ إلى ربّكم تُرجَعون

عن ابي عبد الله عم قال كان عابد في بني اسرائيل لم يقارف من امر الدنيا شيئا فنخر ابليس نخرة فاجتمع اليه جنوده فقال من لي بفلان فقال بعضهم انا له فقال من اين تأتيه قال من ناحية النساء قال لست له لم يجرب النساء فقال له آخر فانا له فقال من اين تأتيه قال من ناحية الشراب واللذات قال لست له ليس هذا بهذا قال آخر فانا له قال من اين تأتيه قال من ناحية البر قال انطلق فانت صاحبه فانطلق الى موضع الرجل فقام بحذائه يصلي قال وكان الرجل ينام وكان الشيطان لا ينام ويستريح والشيطان لا يستريح فتحول اليه الرجل وقد تقاصرت اليه نفسه واستصغر عمله فقال له يا عبد الله باي شيء قويت على هذه الصلوة فلم يجبه ثم اعاد عليه فلم يجبه ثم اعاد عليه فقال يا عبد الله اني اذنبت ذنبا وانا تائب منه واذا ذكرت الذنب قويت على الصلوة قال فاخبرني بذنبك حتى اعمله واتوب فاذا فعلته قويت على الصلوة قال ادخل المدينة فسل عن فلانة البغية فاعطها درهمين ونل منها قال ومن اين لي درهمان ما ادري ما الدراهم فتناول الشيطان من تحت قدمه درهمين فناوله اياهما فقام فدخل المدينة بجلابيبه يسأل عن منزل فلانة البغية فارشده الناس وظنوا انه جاء يعظها فارشدوه فجاء اليها فرمى اليها بالدرهمين وقال قومي فقامت فدخلت منزلها وقالت ادخل وقالت انك جئتني في هيئة ليس يؤتى مثلي في مثلها فاخبرني بخبرك فاخبرها فقالت له يا عبد الله ان ترك الذنوب اهون من طلب التوبة وليس كل من طلب التوبة وجدها وانما ينبغي ان يكون هذا شيطانا تمثل لك فانصرف فانك لا ترى شيئا فانصرف وماتت من ليلتها فاصبحت فاذا على بابها مكتوب احضروا فلانة فانها من اهل الجنة فارتاب الناس فمكثوا ثلاثا لا يدفنونها ارتيابا في امرها فاوحى الله تعالى الى نبي من الانبياء لا اعلمه الا موسى بن عمران ان ائت فلانة فصل عليها ومر الناس ان يصلوا عليها فاني قد غفرت لها واوجبت لها الجنة بتثبيطها عبدي فلانا عن معصيتي

قوله تعالى وَمَن يَعمَل سوءاً أو يَظلِم نَفسَهُ ثُمَّ يَستَغفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفوراً رَحيماً آورده اند که مالک گفت در جوار من جوانی بود فاسق و فاجر روز و شب با رنگ و رباب و خوش مشغول اهل محله در رنج و فا داو کردند روزی اهل محله شکایت او پیش من آوردند کس فرستادم و او را حاضر کردم و گفتم همسایگان از تو شکایت میکنند بایدکه ازین محله بروی گفت من خانه خانه منست از خانه بیرون نمیروم گفتم بفروش گفت ملک خود نمیفروشم گفتم شکایت بسلطان کنم گفت سلطان جانب من بهتر مراعات کند گفتم دعا بر تو کنم گفت خدا مهربانتر است بمن از تو گفت مرا این کلمات ناخوش آمد در شب که بنماز برخاستم خواستم که او را دعای بد کنم هاتفی بانگ زد لا تدع علیه فانه ولیّ من اولیاء الله آواز آمد که ای مالک گرد این جوان مگرد و دعای بد بر کس مکن که او دوستی است از دوستان خدا پس برخاستم و به در خانه آن جوان شدم چون بدر آمد گمان برد که آمده ام تا از محله بیرون کنم بر سبیل عذر کلمه چند بگفت گفتم امروز از آن نیامده ام که ترا از محله بیرون کنم بیامده ام که ترا خبر دادم جوان در گریه آمد و گفت چون لطف حق با اینست [illegible] کردم و عهد کردم و ترک غیر او کردم روز دیگرش ندیدم آن جوان با گریه و زاری از شهر بیرون میرفت [illegible] رفتم جوان را دیدم در مسجد الحرام ضعیف و نحیف نشسته [illegible] ناگاه آوازی آمد که [illegible] جوان در گذشت و جان بحق سپرد و [illegible] المطلب رسید

حکایت رند خراباتی شنیدی حکایت پیر مناجاتی بشنو آورده اند که مؤذنی بود چند سال بانگ نماز
گفته و شرایع و احکام اسلام قبول نموده ناگاه نظرش به جمال زن ترسائی افتاد دلش از دست رفت
چنانکه با خویشتن در او بگنجید بس بیامد بدر سرای آن ترسا شد و قصه با وی بگفت زن گفت اگر در دعوی
صادقی زنار باید بست که در محبت متابعت شرط است زنار ببست و خمر بخورد و قصد زن کرد زن از پیش وی
بگریخت و در خانه رفت و در ببست آن خاکسار بر بام رفت که خود را بحیله در خانه اندازد از بام افتاد
و مرد چندین سال مؤذنی کرد عاقبت کافر مرد و بمقصود نرسید آورده اند که در زمان پیشین مردی گناهی
کرد و نزدیک پیغمبر آن زمان شد و گفت گناهی کرده ام از خدا درخواه تا عفو کند درخواست خدا عفو کرد
بار دیگر آمد که گناهی کرده ام درخواه تا عفو کند درخواست باز خدا عفو کرد بار سیم آمد که گناه دیگر کرده ام درخواه
تا عفو کند درخواست خدا عفو کرد مرتبه چهارم آمد پیغمبر روی از وی بگردانید و گفت مرا شرم می آید از حضرت
عزت سه بار درخواستم و خدا عفو کرد مرد روی بصحرا نهاد و دوگانه بگذارد و روی بر زمین نهاد و گفت خداوندا
مرا نمی باید که گناه کنم اما شیطان و هوای نفس مرا بران میدارند خداوندا اگر مرا نیامرزی من نیز گناه کنم
من نیز گناه کنم حق تعالی فرشته را بفرستاد تا در مقابل وی بایستاد و میگفت ما نیز بیامرزیم ما نیز بیامرزیم ما نیز بیامرزیم
وارد شده که خداوند عالم حضرت داود را گفت بگو بنی اسرائیل را که چرا خود را بغیر من مشغول میگردانید و به
درگاه این و آن میروید و دل بر عمرو و زید می بندید و من مشتاق شمایم و صد هزار اصناف کرم و انواع نعم
آشکارا کردم و هشت بهشت بیاراستم و ملک مخلد و نعیم مؤبد برای شما مهیا کردم آخر تا کی این جفا میکنید و از ما
هیچ شرم نمیکنید عزیزا جهد کن تا ملازم این درگاه باشی و بغیر او التفات نکنی تا مقرب حضرت گردی آورده اند
که روزی سلطان محمود بعزم شکار بیرون رفته بود با لشکر بسیار ناگاه همای از طرفی پیدا شد جماعتی را چون چشم بر همای
افتاد در طلب در پیشان پیدا شد و گفتند برویم و از سایه او مایه برای خود حاصل کنیم سلطان نگاه کرد جماعتی را دید
که مراعات میکردند و خود را به آن مرغ می انداختند و ایاز از جای نمی جنبید سلطان گفت ای ایاز چرا نمیروی که
تا همای سایه بر سرت اندازد تا سعادت حاصل شود از انجا که عقل و کیاست غلام بود روی بر زمین نهاد و گفت
کدام سعادت باشد بهتر از انکه خود را در پای سمند پادشاه عالم افکنده ام سلطان محمود چون ادب غلام
بدید شفقتش در باطنش پدید آمد باندک روزگار او را متصرف مملکت خود گردانید بجلال ذوالجلال که اگر ترک غیر
او کنی و قدم در میدان بندگی نهی سعادتی حاصل شود که هرگز بشقاوت مبدل نگردد آورده اند که در بنی اسرائیل
شخص عاصی مدت بیست سال معصیت کرد و آمد بخدمت پیغمبر آن زمان توبه کرد باز توبه بشکست و مدت بیست سال
دیگر معصیت کرد و باز آمد و توبه کرد باز توبه بشکست و مدت بیست سال معصیت کرد این مرتبه که آمد پیغمبر او را قبول
نکرد محروم شد و رو بصحرا نهاد و شروع بگریه و زاری کرد و بر بالای سنگ سیاهی ایستاد و پشت بگردن کرد و دستها
در گردن غل کرد و گفت ای خالق مگر پادشاهی تو تمام شده و معزول شده مگر در خزانه رحمت خود را بروی بندگانت بستی
که مرا پیغمبرت محروم کرد اگر مرا بجهنم میبری جثه مرا آنقدر بزرگ کن که جمیع جهنم را بگیرد و کسی را غیر من داخل جهنم مکن

وگناه

وگناه جمیع گناهکاران را بر من بار کن و مرا بعوض همه بجهنم ببر که در آن وقت دریای رحمت به تلاطم آمد وندائی رسید
که ای بنده غصه مخور که اگر بار جمیع مردم گناه داشته باشی ما همه بیامرزیم

فی سورة الفاطر ولو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة ولکن یؤخرهم الی
اجل مسمّی فاذا جاء اجلهم فان الله کان بعباده بصیرا ابن ابی روایت کند که مردی امر معروف میکرد بر
شخصی برو بگذشت و گفت او را که کن که ظلم جز بظالمان زیان ندارد ابو هریره بشنید گفت دروغ میگوید بخدای که
جانور در فرمان اوست که مرغ در آشیانه بر سنگ بمیرد بجهت ظلم بنی آدم ابو حمزه ثمالی گوید که معنی آنست که خدا بشوم
گناه آدمیان باران باز گیرد تا همه جانوران بمیرند ولیکن تاخیر آن میکند تا بوقت معلوم که در لوح مقرر شده از ابن
مسعود مرویست که کاد الجعل یعذب فی جحره من ذنب بنی آدم و بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند و نیز گفته اند
که ان الضب لیموت هزلا فی جحره بذنب ابن آدم

موعظه في سورة الحجرات إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
في الكافي عن الصادق عم بنو اب وام واذا ضرب على رجل منهم عرق سهر له الآخرون وعنه عم المؤمن اخو المؤمن عينه ودليله
لا يخونه ولا يعيبه ولا يظلمه ولا يغشه ولا يعده عدة فيخلفه وعن الباقر عم المؤمن اخو المؤمن لابيه وامه لان
الله خلق المؤمنين من طينة الجنان واجرى في صورهم من ريح الجنة فلذلك هم اخوة لاب وام وفي البصائر عن
الصادق عم انه سئل عن تفسير هذا الحديث اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله فقال ان الله خلق المؤمنين من نوره وصبغهم في رحمته
واخذ ميثاقهم لنا بالولاية على معرفته يوم عرفهم نفسه فالمؤمن اخو المؤمن لابيه وامه ابوه النور وامه الرحمة وانما
ينظر بذلك النور الذي خلق منه اقول ووجه آخر لاخوة المؤمنين انتسابهم الى النبي والوصي فقد ورد انه قال
انا وانت يا علي ابوا هذه الامة ووجه آخر انتسابهم الى الايمان الموجب للحيوة الابدية في قوله فاصلحوا بين اخويكم
في الكافي عن الصادق عم صدقة يحبها الله اصلاح بين الناس اذا تفاسدوا وتقارب بينهم اذا تباعدوا وعنه عم لان
اصلح بين اثنين احب الي من ان اتصدق بدينارين وعنه عم انه قال للمفضل اذا رايت بين اثنين من شيعتنا منازعة
فافتدها من مالي وفي رواية قال المصلح ليس بكذاب

سورهٔ هود
من كان يريد الحيوة الدنيا وزينتها نوف اليهم اعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون اولئك
الذين ليس لهم فى الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا يعملون ونيز در سورهٔ
كهف ميفرمايد قل انما انا بشر مثلكم يوحى الى انما الهكم اله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك
بعبادة ربه احدا ونيز در سورهٔ ماعون ميفرمايد فويل للمصلين الذين هم عن صلوتهم ساهون الذين هم يراؤن
ويمنعون الماعون فى الكافى عن ابى عبد الله ع الرجل يعمل شيئا من الثواب لا يطلب به تزكية
الناس يشتهى ان يسمع به الناس فهذا الذى اشرك بعبادة ربه عن النبى ص من صلى
صلوة يرائى بها فقد اشرك عن النبى ص اتقوا الشرك الاصغر گفتند شرك اصغر چيست يا رسول الله
فرمود ريا وسمعه ريا عبارت از آنست كه بنده طاعتى كند بقصد اينكه مردم ببينند وسمعه آنست كه خواهد كه
آوازهٔ او را بشنوند و او را ثنا كنند تا نفع دنيوى باو رسانند رسول خدا ص فرمود ان ما اخاف الشرك
الاصغر قالوا ما الشرك الاصغر قال الرياء آنگاه اين مضمون ادا فرمودند كه خدا در روز قيامت وقتيكه
جزاى اعمال بندگان ميدهد با اهل ريا ميگويد اذهبوا الى الذين كنتم تراؤن فى الدنيا فانظروا هل تجدون
عندهم ثواب اعمالكم و الكافى عن ابى عبد الله ع كل رياء شرك انه من عمل للناس كان ثوابه على الناس
ومن عمل لله كان ثوابه على الله از رسول خدا ص مرويست كه در روز قيامت پيش از همه كس را نزد خدا
برند مردى كه قرآن حفظ كرده باشد و شهيدى كه او را در راه خدا كشته باشند و كسى كه مال داشته باشد و او بذل كرده
باشد خدا بقارى گويد ترا توفيق دادم تا قرآن آموختى گويد بلى اى خداوند گويد با آن چه كردى گويد خدايا در ساعات
آناء الليل قرائت نمودم خدا فرمايد بلى چنين است اما براى من نكردى بلكه قصدت آن بود كه مردم گويند فلانكس قاريست
و قرآن ميخواند مرا امروز از تو حقى نيست واجر آن عمل همان مدح تو بود پس صاحب مال را گويند كه ترا مال بسيار دادم
با آن چه كردى گويد خدايا صدقه داده ام گويد چنين است وليكن قصد تو با آن اين بود كه مردمان گويند كه فلان مرد سخى است
پس امروز ترا نصيبى نيست و مزد تو همان ثناى تو بود و با آن شهيد خطاب فرمايد كه من ترا قوت و شجاعت دادم
گويد بلى جهت آن در راه تو جهاد كردم تا مرا كشتند گويد قصد تو در جهاد آن بود كه مردمان گويند كه فلان مرد شجاع است
پس ترا پيش از آن مدحت نصيبى نيست پس فرمان دهد كه هر سه را بدوزخ برند قال امير المؤمنين ع ثلاث
علامات للمرائى ينشط اذا راى الناس ويكسل اذا كان وحده ويحب ان يحمد فى جميع اموره عن ابى عبد الله ع
قال قال الله عز وجل انا خير شريك من اشرك معى غيرى فى عمل عمله لم اقبله الا ما كان لى خالصا عن
ابى عبد الله ع قال من اظهر للناس ما يحب الله وبارز الله بما كرهه لقى الله وهو ماقت له عن ابى عبد
الله ع قال من اراد الله عز وجل بالقليل من عمله اظهر الله له اكثر مما اراد ومن اراد الناس بالكثير من عمله فى
تعب من بدنه وسهر من ليله ابى الله عز وجل الا ان يقلله فى عين من سمعه قال رسول الله صلى الله
عليه وآله سياتى على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم وتحسن فيه علانيتهم طمعا فى الدنيا لا يريدون

به ما عندنا ثم يكون دينهم رياءً ذلك عمهم خوف عمهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب
لهم عن ابي جعفر عليه السلام انه قال الابقاء على العمل اشدّ من العمل قال وما الابقاء على العمل قال يصل
الرجل بصلة وينفق نفقة لله وحده لا شريك له فكتبت له سرّاً ثم يذكرها فتمحى فكتبت له
علانية ثم يذكرها فتمحى فكتبت له رياءً عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله ان الملك ليصعد بعمل العبد مبتهجا
به فاذا صعد بحسناته يقول الله عز وجل اجعلوها في سجين انه ليس ايّاي اراد بها در حدیث آمده از رسول که وقت
که خدا پیش از آنکه آسمانها را خلق کند هفت فرشته آفرید و بر هر آسمان فرشته موکل کرد بعد خدا آن آسمانها را فرو
هر روزی از درهای آسمانها فرشته را دربان کرد پس فرشتگان که حافظان اعمالند عمل بنده را می نویسند از صباح تا
شب و بعد از آن آن عمل را بالا میبرند و آن را نوریست چون نور آفتاب تا بآسمان دنیا میرسد و حفظه آن را نیکو می
شمارند پس آن فرشته که دربان آسمان دنیاست میگوید بایستید و این عمل را برروی صاحبش زنید من فرشته غیبتم
هر که غیبت کرده باشد نمیگذارم که عمل او از من درگذرد بعد از آن فرمود حفظه اعمالی آیند و با ایشان عمل صالح است
و آن را می گذرانند و نیکو میشمارند تا بآسمان دویم میرسد فرشته که در آسمان دویم است میگوید بایستید و بزنید این عمل
برروی صاحبش که وی باین عمل جز متاع دنیا قصدی نداشته و من صاحب دنیایم مرا خدا موکل کرده که هر عملی که از برای دنیا بوده
باشد نگذارم که عمل او از من تجاوز کند بعد از آن فرمود حفظه بالا میبرند عمل بنده را مبتهج و مسرور با صدقه و نماز و با آن می نازند
و آن را از آسمان اول و دویم میگذرانند تا بآسمان سیم میرسد فرشته که بر آن آسمانست میگوید توقف کنید و بزنید این
عمل را برروی صاحبش که من صاحب کبرم صاحب این عمل بر مردمان تکبر کرده است نمیگذارم که عمل او از من بگذرد و فرمود
حفظه بالا میبرند عمل بنده را که میدرخشد چون ستاره درخشنده در آسمان و آن را آوازی باشد بسبب تسبیح و روزه و حج
پس میگذرانند آن عمل را تا بآسمان چهارم میرسد فرشته آن آسمان میگوید بایستید و بزنید این عمل را برروی و شکم
صاحبش که من ملک عجبم صاحب این عجب و خود پسند بوده و من نمیگذارم که عمل او از من بگذرد و حفظه بالا میبرند عمل بنده را مانند
عروسی که بسوی داماد برند پس میبرند تا بملک آسمان پنجم میرسد و آن عمل با جهاد و صدقه باشد و آن را روشنی باشد چون روشنی آفتاب
پس آن ملک گوید بایستید و بزنید این عمل را برروی صاحبش من فرشته حسدم صاحب این عمل حسد میبرد و من نمیگذارم که عمل او
از من بگذرد پس حفظه آن عمل را بر دوش صاحبش بار کنند و عملش او را لعن کند پس حفظه بالا برند عمل بنده را با نماز و زکوة
و حج و عمره و با آسمان ششم میرسد فرشته آن آسمان میگوید بایستید که من صاحب رحمتم بزنید این عمل را برروی صاحبش
و کور کنید چشمهای او را از آنکه صاحب این عمل رحم نمیکرد و چون بنده به بلائی مبتلا میشد بر او شماتت مینمود نگذارم که عمل او
از من بگذرد و حفظه اعمال بنده با فقه و اجتهاد و ورع بالا برند و آن عمل سه هزار فرشته باشند برسانند بآسمان هفتم
آن فرشته میگوید بایستید و بزنید این عمل را برروی صاحبش که من فرشته حجابم منع میکنم هر عملی را که برای غیر خدا باشد
صاحب این عمل آن بود که در نزد مردمان بلند مرتبه باشد و آوازه وی در شهرها منتشر گردد نگذارم که عمل او از من درگذرد و حفظه بالا میبرند
عمل بنده را با نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق نیک و هفت آسمان او را مشایعت کنند پس از همه حجابها بگذرند تا نزد خدا
برند و شهادت بر خوبی عمل دهند خدا بفرماید که شما حافظان عمل بنده مید و من نگاهبانم بر آنچه در ضمیر اوست بدرستیکه
این بنده مرا اراده نکرده بر او باد لعنت من پس فرشتگان گویند بر او باد لعنت تو و لعنت ما از آنجا بر گردانند و بر سرش زنند

موعظه سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت للذین آمنوا بالله ورسله
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم در خبر است که جبرئیل عرض کرد بدرگاه خالق جلیل که خدایا
میخواهم مرا اذن دهی و قوت دهی که پرواز کنم و طول بهشت را ببینم فرمان آمد که میتوانی بدانی اما چون خواهش داری اذن دادم
پس پرواز کرد تا مدت سی هزار سال مانده شد و بجایی نرسید از خالق عالم درخواست که او را قوت دهد باز قوت یافت
و پرواز کرد تا سی هزار سال دیگر باز مانده شد و بجایی نرسید باز استمداد خواست و قوت یافت و پرواز کرد تا سی هزار سال دیگر
و مانده شد و بجایی نرسید تا اینکه سی هزار مرتبه استمداد طلبید و پرواز کرد هر مرتبه سی هزار سال بعد از این مدت حوریه
از کنار بهشت جزو فریاد کرد که یا روح الله چرا اینهمه خود را زحمت میدهی در این مدت که اینهمه پرواز کرده از
مملکت من بیرون نشده جبرئیل گفت تو کیستی گفت من حوریه ام از حوریان که خلق شده ام از برای مؤمنی از مؤمنان
در نزهة الصالحین مذکور است که عابدی هر شب در نماز شب آیات وعید را چون میخواند مکرر میکرد و گریه میکرد شبی این
آیه را در نماز شب خواند بسیار گریه کرد تا صبح آنکه داشت مطلع شد فردا پیش او آمد و گفت ای عابد تو همیشه بر آیات
وعید گریه میکردی چونست که دیشب بر آیه وعد گریه کردی گفت ملاحظه کردم که بهشتی با این وسعت بدان جا برای خود
بقدر جای قدمی جا ندیدم روی عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال أتدرون من اول من یدخل الجنة قالوا الله ورسوله
اعلم فقال اول من یدخل الجنة فقراء المهاجرین الذین یتقی بهم المکاره یموت احدهم
وحاجته فی صدره لا یستطیع لها قضاء آورده اند که ابراهیم ادهم مدتی در بصره بود و دل را آرزوی خرما
بود آنقدر سیم نداشت که خرمای چند بخرد روزی نعلین از پای بیرون کرده به نزد خرما فروش برده گفت بگیر این نعلین را
و خرمای چند بمن ده تمار نگاه کرد نعلین کهنه بود بینداخت ابراهیم نعلین برگرفت و روان شد یکی آن حال را
مشاهده کرد تمار را گفت بگذر نشناختی آن ابراهیم ادهم بود زاهد زمانه و عابد یگانه تمار پشیمان شد طبق خرما
برکف گرفته در عقب وی روان شد و میگریست و میگفت که ای ابراهیم توقف کن تا خرما خوری ابراهیم رد پس
کرد و گفت لا أبیع الدین بالتمر والتین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين اما بعد فقد التمست
رسالة وجيزة من خادمنا ... الاخبار المصطفوية والائمة الهادية وسميتها
النصائح الشيعية ... وحسن ... مرتبة على مقدمة ... وخاتمة
اما المقدمة ففيه اثنا عشر حديثا الاول قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
غريبة في ... المسجد عند قوم لا يصلون فيه والمصحف
في دار قوم لا يقرؤن فيه والقرآن ... والمرأة الصالحة ...
في يد رجل ... ظالم سيء الخلق والرجل الصالح ...
الحلو ... لا يعبؤن به ان الله ...
وقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا معشر المسلمين اياكم والزنا فان فيه ست
خصال ثلث في الدنيا وثلث في الآخرة اما التي في الدنيا فانه يذهب بالبهاء ويورث
الفقر وينقص العمر واما التي في الآخرة فانه يورث سخط الرب وسوء الحساب والخلود
في النار ثم قال النبي ... سولت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم وفي العذاب
هم خالدون قال رسول الله صلى الله عليه وآله عليكم بالصدقة فان فيها ست
خصال ثلث في الدنيا وثلث في الآخرة واما التي في الدنيا فتزيد في الرزق وتدفع
... واما التي في الآخرة فتستر العورة وتظل على الشخص يوم القيمة وتكون
ستراً بينه وبين النار وقال رسول الله صلى ... ان الله عز وجل ... لي ست

وكرههن لكم ... العبث في الصلوة والرفث
في الصوم والمن بعد الصدقة واتيان المساجد جنبا والتطلع في الدور ...
... جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال علمني عملا اذا عملته احبني الله والناس
ويثري مالي ويصح بدني ويطيل عمري ويحشرني معك فقال هذه ست خصال
اذا اردت ان يحبك الله فخفه واتقه واذا اردت ان يحبك الناس فاحسن اليهم
... واذا اردت ان يثري الله مالك فاكثر من الصدقة واذا اردت
ان يصح بدنك فاقل من الاكل واذا اردت ان يحشرك الله معي فاكثر من السجود
بين يدي الواحد القهار وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ...
يحشرون ... الاول انهم هم البكاؤن الثاني يزعون بالتراب الثالث يحشرون من
... الرابع لا ... شيئا والخامس ... ثم يحرقون وقال
النبي صلى الله عليه وآله ... خمسة الدين ولو كان درهما ...
ولو كانت ستوراً والسؤال وان كان ... والسفر وان كان ...
والسفر ... واحدة وقال النبي صلى الله عليه وآله من ... خمس مواضع
كان ... خمس وعشرون ... الاول من المقابر والثاني خلف الجنازة
والثالث في مجلس العلماء والرابع عند تلاوة القرآن والخامس في المسجد
وقال النبي صلى الله عليه وآله حق المسلم على المسلم خمس رد السلام وعيادة
المريض واتباع الجنازة واجابة الدعوة وتسمية العاطس وعن ابي جعفر ...

قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن خيار العباد قال اذا احسنوا استبشروا واذا اساؤا
استغفروا واذا اعطوا شكروا واذا ابتلوا صبروا واذا غضبوا غفروا وروى عبد الله بن
علي الحلبي عن ابي الحسن انه قال لا يخلو المؤمن من خمسة مسواك ومشط وسجادة وسبحة
فيها اربع وثلثون حبة وخاتم عقيق وروى عن ابي محمد الحسن بن علي العسكري انه قال
علامات المؤمن خمسة صلوة الخمسين وزيارة الاربعين والتختم في اليمين وتعفير الجبين
والجهر ببسم الله الرحمن الرحيم الفصل الاول من الاحاديث القدسية قال الله تعالى
يا عبادي ستة مني وستة منكم المغفرة مني والتوبة منكم والجنة مني والطاعة منكم
والاجابة مني والدعاء منكم يا ابن ادم خوف الفقر من سوء الظن بالله تعالى ومن قلة اليقين
في تحمل على المساكين ومن اهتم للرزق فقد شك كتابي ولم يصدق انبيائي ومن كذب
انبيائي فقد جحد ربوبيتي ومن جحد ربوبيتي القاه في النار على وجهه يا ابن ادم خزائني
لا تنفد ابدا ويميني مبسوطة بالعطايا ابدا وبقدر ما تنفق انفق عليك وبقدر
ما تمسك امسك عليك يا ابن ادم ما تكلمت بكلمة ولا نظرت بنظرة ولا خطوت بخطوة
الا ومعك ملكان يكتبان ذلك عليك يا ابن ادم ما خلقتكم لتجمعوا الدنيا بعضها
على بعض بل خلقتكم لتعبدوني اذلاء وتشكروني حق الشكر وتسبحوني بكرة واصيلا
فان الرزق مقسوم والحريص محروم والبخيل مذموم والحسود مغموم والنعمة لا تدوم
والناقد حي قيوم يا ابن ادم احذرني فاني اخذت من يحذرني فانك عبد ذليل عاجز ضعيف
وانا رب جليل قادر قوي يا ابن ادم لا يستقيم دينك حتى يستقيم قلبك ولا يستقيم
قلبك حتى يستقيم لسانك ولا يستقيم لسانك حتى تستحيي من ربك واذا نظرت
في عيوب الناس ونسيت عيوبك فقد رضيت الشيطان واغضبت الرحمن يا ابن ادم

اذا كان قولك مليحا وباطنك قبيحا فانت اهلك الهالكين يا ابن ادم كل يوم ينقص من عمرك
وانت لا تدري وكل يوم ياتي رزقك وانت لا تحمد فلا بالقليل تقنع ولا بالكثير تشبع
يا ابن ادم اذا افنيت عمرك في طلب الدنيا فمتى تطلب الجنة يا ابن ادم اذا لم ترض بما رزقتك
حق عبادتك لم انظر اليك ولم اقبل عملك ولم استجب دعاك يا ابن ادم اذكر ذلك موقفك غدا
بين يدي فاني لم اغفل عن سرائرك طرفة عين واني عليم بذات الصدور الفصل الثاني
مما روي عن النبي صلى الله عليه وآله قال امتي اربعة انا شفيع لهم يوم القيمة ولو اتوني بذنوب
اهل الارض معين اهل بيتي والقاضي لهم حوائجهم عند ما اضطروا اليه والساعي لهم في امورهم
والمحب لهم بقلبه ولسانه وقال النبي صلى الله عليه وآله اربعة يخرجون من القبور ويدخلون
في النار بغير حساب النائمون في الغداة والغافلون في العشية والمانعون الزكوة والمصرين في البستان
وقال النبي صلى الله عليه وآله اربعة قليلها كثير الفقر والوجع والعداوة وقال النبي قوام الدين اربعة
عالم مستعمل العلم وجاهل لا يستنكف ان يتعلم وجواد لا يمن بمعروفه وفقير لا يبيع اخرته بدنيا
وقال النبي صلى الله عليه وآله من اهان خمسا خسر خمسا من استخف بالعلماء خسر الدين ومن
استخف بالامراء خسر الدنيا ومن استخف بالجيران خسر المنافع ومن استخف بالاقرباء خسر المودة
ومن استخف باهله خسر طيب عيشه وقال النبي صلى الله عليه وآله اغتنم خمسا قبل خمس شبابك
قبل شيبك وغناك قبل فقرك وفراغك قبل شغلك وصحتك قبل سقمك وحيوتك
قبل مماتك وقال النبي صلى الله عليه وآله ستة تدخل النار بستة اشياء السلطان بالجور والعرب
بالعصبية والدهاقين بالكبر والتاجر بالخيانة واهل القرى بالجهل والعلماء بالحسد
وقال النبي صلى الله عليه وآله حق المسلم على المسلم ستة اذا لقيته سلم عليه واذا دعاك فاجبه
واذا استنصحك فانصح له واذا عطس فحمد الله فسمته واذا مرض فعده واذا مات فاتبعه

وقال النبي صلى الله عليه وآله من اصبح مرضيا لابويه اصبح له بابان مفتوحان الى الجنة
ومن امسى مثل ذلك وان كان واحدا فواحد ومن اصبح مسخطا لابويه اصبح له بابان مفتوحان
الى النار ومن امسى مثل ذلك وان كان واحدا فواحد وقال النبي صلى الله من احب ان يعلم كيف
منزلته عند الله فلينظر كيف منزلة الله عنده فان كل من خير له الامران امر الدنيا وامر الاخرة
فاختار الاخرة على الدنيا فذلك الذي يحب الله ومن اختار امر الدنيا على الاخرة فذلك الذي
لا منزلة لله عنده وقال النبي صلى الله عليه وآله ما من عالم او متعلم يمر بقرية من قرى المسلمين
او بلدة من بلاد المسلمين فلم ياكل من طعامهم ولم يشرب من شرابهم ودخل من جانب وخرج
من جانب اخر الا رفع الله تعالى عذاب قبورهم اربعين يوما تعلم علما فبذله الناس ولم ياخذ عليه
طعاما ولم يشتر به ثمنا فذلك يستغفر له حيتان البحر ودواب البر والطير في جو السماء ويقدم
على الله تعالى سيدا شريفا حتى يرافق المرسلين ورجل اتاه الله علما واخذ عليه طعاما واشترى به ثمنا
فذلك يلجم يوم القيمة بلجام من نار وينادي مناد هذا الذي اتاه الله علما فبخل به على عباد الله
تعالى واخذ عليه طعاما واشترى به ثمنا ولم يزل كذلك حتى يفرغ من الحساب وقال النبي صلى الله عليه وآله
العلم علمان علم في القلب فذلك العلم النافع وعلم على اللسان فذلك حجة الله على ابن آدم وقال النبي صلى الله
عليه وآله الا ان شر الشر شرار العلماء وان خير الخير خيار العلماء روي عن علي عليه السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله العلماء رجلان رجل عالم اخذ بعلمه فهذا ناج
وعالم تارك لعلمه فهذا هالك وان اهل النار ليتاذون من ريح العالم التارك لعلمه
وان اشد اهل النار ندامة وحسرة رجل دعى عبدا الى الله تبارك وتعالى فاستجاب له
وقبل فاطاع الله تعالى فادخله الله تعالى الجنة وادخل الداعي النار بترك علمه واتباعه الهوى
وطول الامل اما اتباع الهوى فيصد عن الحق وطول الامل ينسي الاخرة قال النبي صلى الله عليه وآله

١٠٣

من تعلم بابا يتفع بها نفسه او يعلمها غيره فينتفع بها كان خيرا له من عبادة ستين سنة وقال النبي صلى الله
عليه وآله العالم والمتعلم شريكان في الاجر ولا خير في ساير الناس وقال النبي صلى الله عليه وآله من ازداد
في العلم رشدا ولم يزد في الدنيا زهدا لم يزدد من الله الا بعدا روى سهل بن سعيد قال جاء رجل
الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله دلني على عمل اذا انا عملته احبني الله والناس فقال ازهد
في الدنيا يحبك الله وازهد ما في ايدي الناس يحبك الناس وقال النبي صلى الله عليه وآله
من مشى في طلب العلم خطوتين وجلس في طلب العلم عند العالم ساعتين وسمع منه كلمتين اعطاه الله تعالى
جنتين كل جنة قدر الدنيا مرتين [illegible] المتعلم بين يدي العالم [illegible] الله سبعين باباً
من الرحمة ولا يقوم من [illegible] اعطاه الله تعالى بكل حرف عبادة سنة
وبنى له بكل حرف [illegible] بقدر الدنيا عشر مرات وجلوس ساعة عند العلماء احب الى الله
من عبادة سنة لا يعصي فيها طرفة عين والنظر الى العالم احب الى الله من اعتكاف سنة
في البيت الحرام وزيارة العلماء احب الى الله من سبعين حجة وعمرة وافضل من سبعين طوافا
حول البيت ورفع الله له سبعين درجة وكتب له بكل حرف حجة مقبولة وانزل الله عليه الرحمة
وشهدت له الملائكة بالجنة وقال صلى الله عليه وآله من كان في طلب العلم كانت الجنة
في طلبه ومن كان في طلب الدنيا كانت النار في طلبه وقال عليه السلام ساعة واحدة من العالم
متكئ في فراشه ينظر في علمه احب الى الله من عبادة العابد الف سنة روي عن النبي صلى الله عليه وآله
انه قال ثلث يستغفر لهم السموات والارضون السبع ومن فيهن والملائكة المقربون الليل والنهار
العلماء والمتعلمون والعاملون وعنه ع ثلثة يشفعون يوم القيمة في الناس مثل شفاعة النبيين
العالم والحاج والفقير الصابر وقال النبي صلى الله عليه وآله كن عالما او متعلما او مستمعا او محبا
ولا تكن الخامس فتهلك وان اهل العلم سادات ومصاحبتهم زيادات وقال النبي صلى الله عليه وآله
من اكل في اليوم مرة لم يكن جايعا ومن اكل مرتين لم يكن عابدا ومن اكل ثلث مرات اربطوه مع الدواب

من اراد العلم فعليه بخمس خصال تقوى الله في السر والعلانية وقراءة اية الكرسي ودوام الوضوء
وصلوة الليل ولو بركعتين وا لاكل بقوة لا للشهوة وقال علي عليه السلام العلم لا يحصل الا بخمسة
اشياء الاول بكثرة السؤال والثاني بكثرة الاشتغال والثالث بتطهير الافعال والرابع بخدمة
الرجال والخامس باستعانة ذي الجلال وقال علي ع ان في جهنم رحى تطحن فلا تسألوني
ما تطحنها فقالوا ما تطحنهن يا امير المؤمنين فقال رؤس العلماء الفجرة والفقراء الفسقة والحكام الظلمة
والوزراء الخونة والعرفاء الكذبة وقال النبي صلى الله عليه واله العقل ثلثة اجزاء فمن تكن فيه فهو العاقل
ومن لم تكن فيه فلا عقل له حسن معرفة الله وحسن طاعة الله وحسن الظن بالله الفصل الثاني
مما ورد من كلام الائمة عليهم السلام عن الحسن بن علي ع انه جاءه رجل وقال انا رجل عاص
ولا اصبر عن المعصية فعظني بموعظة فقال ع افعل خمسة اشياء واذنب ما شئت
لا تأكل رزق الله واذنب ما شئت واطلب موضعا لا يراك الله واذنب ما شئت ولا تخرج
من ولاية الله واذنب ما شئت واذا جاءك ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك
واذنب ما شئت واذا ادخلك مالك النار فلا تدخل النار واذنب ما شئت قال محمد بن علي الباقر ع
اوصاني ابي ع فقال لا تصحبن خمسة ولا ترافقهم في الطريق لا تصحبن فاسقا
فانه بايعك باكلة فما دونها قلت يا ابت وما دونها قال يطمع فيها ثم لا ينالها
ولا تصحبن البخيل فانه يقطعك في ماله احوج ما كنت اليه ولا تصحبن كذابا فانه
بمنزلة السراب يبعد منك القريب ويقرب منك البعيد ولا تصحبن احمق فانه يريد
ان ينفعك فيضرك ولا تصحبن قاطع رحم فانه وجد ملعونا في كتاب الله في ثلثة
مواضع وقال ع خيار خصال النساء شرار خصال الرجال الزهو والجبن والبخل وقال علي ع
بن الحسين ع اياكم والغيبة فانها ادام كلاب النار عن ابي جعفر ع قال الجنة محرمة
على القتاتين المشائين بالنميمة وقال النبي صلى الله عليه واله لا يدخل الجنة نمام وفي حديث اخر

لا يدخل الجنة قتات والقتات هو النمام قال الله تعالى ويل لكل همزة قبل لمزة النمام
وقال ابو ذر رض قال النبي صلى الله عليه من اشان على مسلم بكلمة ليشينه بها بغير حق شانه الله تعالى
في النار يوم القيمة وقال النبي صلى الله عليه واله لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا يغتب بعضكم
بعضا وكونوا عباد الله اخوانا وعن جابر وابي سعيد الخدري قالا قال النبي اياكم والغيبة
فان الغيبة اشد من الزنا ان الرجل قد يزني فيتوب الله عليه وان الله صاحب الغيبة
لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله مررت ليلة
اسري بي على قوم يخمشون وجوههم باظافيرهم فقلت يا جبرئيل من هؤلاء قال هؤلاء
الذين يغتابون الناس ويقعون في اعراضهم عن ابي عبد الله ع قال خمسة لا ينامون الهام
بدم يسفكه وذو المال الكثير لا امين له والقائل في الناس الزور والبهتان عن عرض من الدنيا
ينا له والماخوذ بالمال الكثير ولا مال له والمحب حبيبا يتوقع فراقه وقال رسول الله صلى الله عليه
خمسة من مصائب الاخرة فوات الصلوة وموت العالم ورد السائل ومخالفة الوالدين
وفوت الزكوة وخمسة من مصائب الدنيا فوت الحبيب وذهاب المال وشماتة الاعداء
وامراة سوء وقال علي ع رايت جميع الاخلاء فلم ار خليلا افضل من حفظ اللسان
ورايت جميع اللباس فلم ار لباسا افضل من الورع ورايت جميع الاموال فلم ار مالا افضل
من القناعة ورايت جميع البر فلم ار برا افضل من النصيحة والشفقة وذقت جميع الاطعمة
فلم ار طعاما الذ من الصبر وروي ان خمسة اشياء تورث الحفظ اكل الحلو واكل اللحم
مما يلي العنق واكل العدس واكل الخبز البارد وقراءة اية الكرسي وقال رسول الله صلى الله عليه
ثلثة يزدن في الحفظ السواك والصوم وقراءة القران وقال امير المؤمنين اذا اردت
صاحبا فان الله يكفيك واذا اردت الرفيق فالكرام الكاتبين يكفيك واذا اردت الحرفة
فالعبادة تكفيك واذا اردت العبرة فالدنيا تكفيك واذا اردت الموعظة فالموت

تكفيك فان لم تكفيك ما ذكرته فالنار تكفيك وروى عن علي عم انه قال العلم
افضل من المال بسبعة الاول ان العلم ميراث الانبياء والمال ميراث الفراعنة الثاني
العلم لا ينقص بالنفقة والمال ينقصها الثالث يحتاج المال الى الحافظ واما العلم يحفظ
صاحبه الرابع العلم يدخل في الكفن والمال لا يدخل الخامس المال يحصل للمؤمن والكافر
والعلم لا يحصل الا للمؤمنين السادس جميع الناس يحتاجون الى العالم في امور دينهم
ولا يحتاجون الى صاحب المال السابع العلم يقوي صاحبه على المرور على الصراط والمال يمنعه

الفصل الرابع في فضيلة السواك والخضاب واخذ الشارب والاظفار قال رسول الله صلى الله عليه
ما زال جبرئيل عم يوصيني بالسواك حتى خشيت ان احفي او ادرد وما زال يوصيني بالجار
حتى ظننت انه سيورثه وما زال يوصيني بالمملوك حتى ظننت انه سيضرب له اجلا يعتق فيه
وفي خبر اخر وما زال يوصيني بالمرأة حتى ظننت انه لا ينبغي طلاقها قال الصادق عم نزل
جبرئيل عم بالسواك والحجامة والخلال وقال موسى بن جعفر عم اكل الاشنان يذيب البدن
والتدلك بالخزف يبلي الجسد والسواك في الخلاء يورث البخر وقال الصادق عم اربع من سنن
المرسلين التعطر والسواك والنساء والحناء وقال امير المؤمنين عم ان افواهكم طرق القرآن
فطهروها بالسواك وقال النبي صلى الله عليه وآله في وصيته لعلي يا علي عليك بالسواك عند
وضوء كل صلوة وقال عم السواك شطر الوضوء وقال الباقر عم صلوة ركعتين بالسواك
افضل من سبعين ركعة بغير سواك وقال النبي صلى الله عليه وآله انتحلوا ثم تداووا استاكوا عرضا
وروي لو علم الناس ما في السواك لاباتوه معهم في لحافهم وقال علي عم السواك
مطهرة للفم ومرضاة للرب وروي السواك يزيد الرجل فصاحة وروي يزيد في العقل
وقال الصادق عم في السواك اثنا عشر خصلة هو من السنة ومطهرة للفم ومجلاة للبصر
ويرضي الرحمن ويبيض الاسنان ويذهب بالحفر ويشد اللثة ويشهي الطعام ويذهب

بالبلغم ويزيد في الحفظ ويضاعف الحسنات وتفرح به الملائكة وقال علي عم الخضاب هدى محمد صلى الله
وهو من السنة وقال ابو الحسن عم في الخضاب ثلث خصال مهيبة في الحرب ومحبة الى النساء
ويزيد في الباه وقال عم غيروا الشيب ولا تشبهوا باليهود والنصارى وقال عم نفقة درهم
في الخضاب افضل من نفقة درهم في سبيل الله وروي درهم في الخضاب افضل من الف درهم
ينفق في سبيل الله وسئل علي عم عن قول النبي صلى الله عليه وآله غيروا الشيب ولا تشبهوا باليهود
فقال انما قال ذلك والدين قل واما الآن وقد اتسع نطاقه وضرب بجرانه فامرؤ وما اختار
وسئل عم عن ترك الخضاب فقال ما احسنه روي ان رجلا دخل على النبي صلى الله عليه وآله
وقد صفر لحيته فقال ما احسن هذا ثم دخل عليه بعد هذا وقد اقنى بالحناء فتبسم عم
فقال هذا احسن من ذلك ثم دخل عليه بعد ذلك وقد خضب بالسواد فضحك اليه وقال
هذا احسن من ذاك وذلك وسئل الصادق عم عن الخضاب بالوسمة فقال ما احسنه
وقال عم اختضبوا بالحناء فانه يجلو البصر وينبت الشعر ويطيب الريح ويسكن الروعة
وسئل الصادق عم عن الخضاب بالحناء فقال ما احسنه وكان ابو جعفر عم يختضب بالحناء
خضابا قانيا وقال عم افضل ما غيرتم الشيب الحناء والكتم وقال رسول الله صلى الله عليه وآله
يا علي درهم في الخضاب افضل من الف درهم في غيره في سبيل الله عز وجل وفيه اربع عشرة خصلة
يطرد الريح من الاذنين ويجلو البصر ويلين الخياشيم ويطيب النكهة ويشد اللثة ويذهب بالضنا
ويقل وسوسة الشيطان وتفرح به الملائكة ويستبشر به المؤمن ويغيظ به الكافر
وهو زينة وطيب ويستحيي منه منكر ونكير وهو براءة له في قبره وقال النبي صلى الله عليه وآله
من طول شاربه عوقب باربع عقوبات الاول لا يجد شفاعتي الثاني لا يشرب من حوضي الثالث
يعذب في قبره الرابع يبعث الله اليه منكر ونكير بالغضب وقال الصادق عم اخذ الشارب من الجمعة
الى الجمعة امان من الجذام وقال الحسين ابو العلاء للصادق عم ما ثواب من اخذ من شاربه

وقلم اظفاره في كل جمعة قال لا يزال مطهراً الى يوم الجمعة الاخرى وقال رسول الله صلى الله عليه وآله
من قلم اظفاره يوم السبت ويوم الخميس واخذ من شاربه عوفي من وجع الضرس ووجع العين
وقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يطولن احدكم شاربه فان الشيطان يتخذه مخبأ يستتر به
قال ع من لم يأخذ شاربه فليس منا قال ع حفوا الشوارب واعفوا اللحى ولا تشبهوا باليهود
وروي بالمجوس وقال ع نحن نجز الشوارب ونعفو اللحية وهي الفطرة وروي ان قوما
من بني اسرائيل حلقوا اللحى واعفوا الشوارب فمسخوا وروي النهي عن نتف الشيب والنهي عن تشبه
الرجال بالنساء وقال النبي صلى الله عليه وآله لياخذ احدكم من شاربه والشعر الذي في انفه
وليتعاهد نفسه فان ذلك يزيد في جماله قال ع تقليم الاظفار يمنع الداء الاعظم ويدر الرزق
وقال ع للرجال اظفارهم وللنساء اتركن من اظفاركن فانه ازين لكن وقال الصادق ع من قلم
اظفاره يوم الجمعة لم تشعث انامله وقال الصادق ع من قص اظافره يوم الخميس وترك واحداً
ليوم الجمعة نفى الله عنه الفقر وقال عبد الله بن ابي يعفور للصادق جعلت فداك يقال
ما استنزل الرزق بشيء مثل التعقيب فيما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس قال اجل ولكن
اخبرك بخير من ذلك اخذ الشارب وتقليم الاظفار يوم الجمعة وتقليم الاظفار يوم الخميس
وقال جعفر ع من اخذ من اظفاره كل خميس لم يرمد ولده وقال موسى بن بكر للصادق
ان اصحابنا يقولون انما اخذ الشارب والاظفار يوم الجمعة فقال سبحان الله خذها
ان شئت في يوم الجمعة وان شئت في ساير الايام وقال ع قصها اذا طالت وقال الصادق
يدفن الرجل شعره واظافره اذا اخذ منها وهي سنة وروي ان من السنة دفن الشعر
والظفر والدم الفصل الخامس في الاحتضار قال الصادق ان رسول الله صلى الله عليه وآله
دخل على رجل من بني هاشم وهو في النزع فقال له قل لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم

١٠٦ وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين فقالها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
الحمد لله الذي استنقذه من النار وقال الصادق ع اعقل ما يكون المؤمن عند موته
وقال ع لقنوا موتاكم لا اله الا الله فان من كان اخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة
وقال علي ع دخل رسول الله صلى الله عليه وآله على رجل من ولد عبد المطلب وهو في السوق
وقد وجه لغير القبلة فقال وجهوه الى القبلة فانكم اذا فعلتم ذلك اقبلت عليه الملائكة
واقبل الله عز وجل بوجهه فلم يزل كذلك حتى يقبض وقال الصادق ع ما من احد يحضره الموت
الا وكل به ابليس شياطينه من يامره بالكفر ويشككه في دينه حتى تخرج نفسه فاذا حضرتم
موتاكم فلقنوهم شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله حتى يموتوا وقال الصادق
اعتقل لسان رجل من اهل المدينة على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي
مات فيه فدخل عليه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له قل لا اله الا الله فلم يقدر عليه
فاعاد عليه رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يقدر عليه وعند راس الرجل امراة فقال ع لها هل لهذا
الرجل ام فقالت نعم يا رسول الله صلى الله عليه وآله انا امه فقال لها افراضية انت عنه ام لا
فقالت بل انا ساخطة فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله فاني احب ان ترضي عنه فقالت
قد رضيت عنه لرضاك يا رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له قل لا اله الا الله فقال لا اله
الا الله فقال له قل يا من يقبل اليسير ويعفو عن الكثير اقبل مني اليسير واعف عني الكثير انك انت
العفو الغفور فقالها فقال له ماذا ترى فقال ارى اسودين قد دخلا علي قال اعدها
فاعادها فقال ما ترى قال تباعدا عني ودخل ابيضان وخرج السودان فما رآهما ودنا
الابيضان مني الان ياخذان بنفسي فمات من ساعته وقال الصادق ع في الميت تدمع
عيناه عند الموت ان ذلك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله فيرى ما يسره ثم قال
اما ترى الرجل يرى ما يسره وما يحب فتدمع عيناه ويضحك وقال الصادق ع اذا رايت
المؤمن قد شخص بصره وسالت عينه اليسرى ورشح جبينه وتقلصت شفتاه وانتشر
منخراه فاي ذلك رايت فحسبك به وقال ابو جعفر ع ان المؤمن اذا حضره الموت